



جلد دوم

«مقدمہ ای بر علم تفسیر قرآن»

تالیف
حجۃ الاسلام والمسلمین
آقای حاج میرزا عبد الرسول احماتی

انتشارات
مکتب شیعیان
تبریز

ولایت

از دیدگاه قرآن

جلد دوم

الأوقاف

«مقدمه ای بر علم تفسیر قرآن»

موقع الأوحاد

Awhad.com

تألیف

دانشمند محترم، حجة الاسلام والمسلمین

آقای الحاج میرزا عبدالرسول احقاقی

۱۲ شهریور ۱۳۵۳

چاپ شفق

۱۵ شعبان ۱۳۹۲

این کتاب در تاریخ دوازدهم شهریور ماه ۱۳۵۳ در چاپخانه

شوق تبریز به طبع رسید

تقدیم:

به روح ماکرم

مادر پاک شتره:

یک عمر، محلا در عهد دینت پرورید.

و جسم و جانم را با شیر محبت و ولایت سیراب نمود.

و زبانم را با مامها شیرین و سرافقار محمد و الله محمد ص، بگوش.

در آلودین بطنی است محلا با آنز نجای است شما که در دم لا-

با مهر و دلا آواز می بزدلو.

و خود آفرین نفسهاست ندیدم زنگ را با محبت آفرینشید.

و ما شوق دیدار از آن خویش دیده از جهان فرودست.

ز نشانی در دوش هم نشین این بار باجو.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۳
قرآن کریم	۶
ولید بن مغیره و قرآن کریم	۱۳
مارون عبود بیک و قرآن کریم	۱۹
دورنمای وقعه احد	۲۲
سعادت جاویدان	۲۴
زن درجهه جنگ احد	۲۶
شیری دیگر از پیشه کارزار احد	۲۸
فتح شهر مکه	۳۰
این پیغمبر اسلام :	۳۳
روح اسلام	۳۷
استغاثه به پیشگاه معلم جهان	۴۱
وحی چیست ؟	۴۶
اقسام وحی	۴۷
اسامی قرآن	۴۹
سوره های قرآن	۵۵
اسامی سوره های قرآن	۵۷
فضیلت تلاوت قرآن	۵۹
ترجمه قرآن	۶۳
تفسیر قرآن	۶۷
تأویل قرآن	۷۴
مقایسه بین تفسیر و تأویل	۷۶
تفسیر آیه محکمات و متشابهات	۸۰
کلمه ای پیرامون الراسخون فی العلم	۸۷
خلفا مقام علمی علی (ع) را تصدیق می کنند	۹۵
مقصود از الراسخون فی العلم علی و آل علی است	۱۱۵
تمام دانشها به علی منتهی می شود	۱۲۱
تأویل آیات متشابه قرآن	۱۳۶
سخنی پیرامون عصمت	۱۶۴
تأویل آیاتی از سوره فتح	۱۷۶
تأویل سوره (الضحی)	۱۹۷
فواتح سور یا حروف مقطعه	۲۲۲
ناسخ و منسوخ	۲۲۶
مبهمات قرآن	۲۵۳
عام و خاص در قرآن	۲۵۸
ظهر و بطن و حد و مطلع در قرآن	۲۶۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام على سيدالاولين و
الآخرين و اشرف الانبياء و المرسلين ابي القاسم محمد (ص) و على آله
الطيبين الطاهرين المكرمين المعظمين الذين اذهب الله عنهم
الرجس و طهرهم تطهيراً . و لعنة الله على اعدائهم اجمعين ، آمين
يا رب العالمين .

السلام على امير المؤمنين و امام المتقين و سيدالوصيين و
ابي الائمة المعصومين .

ای خدای بزرگ .

ای آفریدگار قلم و خرد .

ای لطیف پروردگار بی چون و چند .

آستان بلند پایه و بنده نواز تورا سپاس بی پایان می گویم که :
با انوار لایزال اولین مخلوق و آخرین پیامبرت ، زوایای بیابان عدم
را ، هستی و حیات دادی .

و با فروغ بی منتهای قرآن و ولایت ، تاریکیهای وادی نادانی
را نور و صفا بخشیدی .

و در میان میلیاردها مخلوقات شناخته و ناشناخته ات که همه را
از دریای فیض مطلق بهره و نصیبی است ، به این ذره ناچیز نیز نظری

فرمودی و با انعکاس يك شعاع از خورشید تابان و جهان افروز محمدی
(ص) کاشانه قلبم را روشنی بخشیدی و باتراوش يك قطره از اوقیانوس
حیات بخش **ولایت علوی** (ع) طائر روحم را نیرو و توان دادی .
تا توانستم . . .

قلم بردست لرزان گرفته و صفحاتی چند در شرح فضائل و کمالات
نامتناهی صاحبان ولایت کلیهات حضرات محمد و آل محمد (ص) از
روی نسخه بی نظیر کتاب توحیدت قرآن کریم، به رشته تحریر در آورم.
و آن دفترچه را به نام کتاب **(ولایت از دیدگاه قرآن)** به شیفتگان
آستان ولایت و شیعیان خالص اهل بیت طهارت تقدیم دارم .
بار الها . . .

با این که می دانم و اعتراف می کنم که این نوشته های نالایق مرا
شایستگی مقام والای محبوبان در گاهت و برگزیدگان در بارت محمد
و آل محمد (ص) که خود معرف آنان هستی ، نمی باشد .
ولی هر چه هست ، نمونه ایست از محبت فراوان و شعله ای است از
اخگر سوزانی که از مهر و ولای آن خوبان جهان هستی بردل ناتوان دارم .
و تو خود مهر و ولای آنان را مایه حیات و وسیله نجات قرار
داده ای ، پس :

امید من ، به درگاه بنده نواز تست که از روی لطف و کرم، این
بضاعت مزجاة و برگ سبز را به خاطر برگزیدگان در گاهت بپذیری
و مایه امید و ذخیره آخرت قرار دهی .

مقدمه

سال گذشته (اردیبهشت ماه ۱۳۵۲) با توفیقات خدای متعال و توجهات و ذره‌پروری‌های حضرت صاحب ولایت‌الاهیّه مولای عالمیان ولی عصر امام زمان حضرت حجة بن الحسن العسکری ارواحنا فداه، موفق به طبع و نشر جلد اول از مجلدات کتاب (ولایت از دیدگاه قرآن) شدم. با این که در خود هیچ بضاعتی نمی‌دیدم و تألیف ناچیز خود را در برابر نوشته‌های نفیس بزرگمردان جهان اسلام و تشیع چون صفری در برابر اعداد به شمار می‌آوردم. ولی این کتاب در مدت کوتاهی نشر گردید و نسخه‌هایش به سرعت رو به اتمام نهاد. و از گوشه و کنار کشور و خارج، اساتید بزرگوار و دانشمندان عالیمقام و اهل فضل و علم و کمال مخصوصاً نسل جوان و طبقه تحصیل کرده به وسیله نامه و تلفن و غیره مورد تشویق قرار دادند. و از اثر این ناچیز استقبال شایانی به عمل آوردند و مرا به طبع و نشر سایر مجلدات این مجموعه تشویق بسیار نمودند. حقیر نیز، با قلم و بیان قاصر از تقدیرات و تشویقات این ذوات محترم نهایت تشکر و سپاسگزاری می‌نمایم و مخصوصاً از بانوی بافضل و کمال و نیکوکار حاجیه دکتر محبوبه خانم صدقی که خدمات شایان و گرانبھائی به جامعه انسانی نموده و مخصوصاً مخارج طبع و نشر این کتاب را به عهده گرفته‌اند کمال قدردانی می‌کنم، و امیدوارم که این قدم مثبت و اقدام خیر برای ایشان باقیات الصالحات و ذخیره آخرت

بوده باشد. بحق محمد و آله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين. باری، محض اطاعت امر سروران گرامیم و با حول و قوه الهی و اتکاء به توجهات خاص حضرت بقیة الله امام زمان ارواحنا فداه به طبع جلد دوم این مجموعه شروع می‌کنم، وما توفیقی الا بالله فهو حسبی و نعم الوکیل.

و چون عده‌ای از جوانان روشنفکر که علاقه‌ای فراوان به فهم و درک مضامین عالی و مفاهیم عمیق قرآن کریم نشان می‌دهند و غالباً در مجالس درس و تفسیر این ناچیز حاضر می‌شوند. از حقیر خواستار شدند که این مجموعه به سبکی نوشته شود تا راهنمایی برای علم تفسیر باشد و طالبین با مراجعه به آن بتوانند با اصطلاحات و قواعد علم تفسیر تا اندازه‌ای آشنا گردند.

حقیر نیز هدف اصلی را در تألیف این جلد، مخصوص علم شریف تفسیر نمودم و تا آنجا که مقدورات اجازه می‌داد، اصطلاحات فنی مخصوص علم تفسیر را از مکتب مقدس اهل بیت وحی و طهارت (ع) در این مختصر جمع‌آوری و تشریح کردم و این کتاب را که جلد دوم از مجموعه مجلدات (ولایت از دیدگاه قرآن) است. به نام (مقدمه‌ای بر علم تفسیر) نامیدم و چون یرگ سبزی تقدیم جامعه علم و ادب نمودم، باشد که خدمتی ناقابل به آستان مقدس قرآن و حضرات محمد و آل محمد (ص) و مجتمع علمی اسلامی نموده باشم.

درخاتمه، از سروران محترمی که وقت عزیزشان را صرف مطالعهٔ اوراق این کتاب می‌نمایند، تقاضا دارم که اگر در این مجموعه به خطا یا اشتباه چاپی برخورد نمایند بادیدهٔ بزرگواری، عفو اغماض کنند، و هر گاه در اصل مطالب آن اشکالی داشته باشند به نویسندهٔ این سطور مراجعه فرمایند.

وباز، از جناب عمدة العارفین آقای حاج شیخ غلامحسین علیزاده که بانی طبع جلد اول این کتاب می‌باشند و همچنین از بانوی فاضل و ادب‌پرور بانو حاجیه دکتر محبوبه خانم صدقی که مصارف طبع و نشر این مجلد را پذیرا شده‌اند یادی سپاس‌آمیز می‌نمایم و برای ایشان و کلیهٔ شیعیان آستان مقدس ولایت، توفیق خدمات بیشتری را در راه پیشبرد دین و دانش مسألت می‌نمایم و امیدوارم که با توجهات خداوند کریم متعال و عنایات حضرت صاحب ولایت عظمی و تشویق دوستان مکرم، سایر مجلدات این مجموعه نیز به طبع برسد و بتوانیم هر روز گام نوینی در راه نشر آثار و فضائل مریبان ملکوتی جهان و انسانیت حضرات محمد و آل محمد (ص) که وظیفهٔ مذهبی و وجدانی هر انسانی است، و همیشه هدف و مقصود نهائی مکتب ما است برداریم.

هو مولانا، فنعم المولى ونعم النصير

وانا الاحقر : خادم الشریعة الفراء

الحاج میرزا عبدالرسول الاحقاقی

«الحائری»

«به نام خداوند قادر متعال»

قرآن کریم :

پدیده‌ای آسمانی و جاودانی .

مبتدائی که ؛ خبری بزرگ و هیجان‌انگیز در پی داشت .

و اینک : مختصری از این خبر بزرگ ، از این کانون انتشار نور

ودانش ، که چهارده قرن است دیدگان موشکاف بزرگ‌مردان جهان را

خیره و مجذوب خود نموده است ...

اینک :

این شما و این تاریخ تمدن بشر ، امروز تاریخ دانش و داستان

جهش‌های علمی جهان در دسترس همه است ، دیگر هیچ چیز پنهان‌نمانده

است . امروز عصر مطبوعات و کتاب است ، حتی پیاده‌روهای خیابانهای

ما و قفسه‌های خانه‌های ما نیز مزین از کتابهای گوناگون شده است ،

قدم به جلو بگذارید و غوری در تاریخ تمدن بشر بنمائید ، بخوانید ،

مطالعه کنید ، و سپس تفکر و تعمق نمائید ، با استدلال صحیح و داوری

عادلانه پیش روید ، به تمام زوایای تاریخ سرکشی کنید ...

می‌دانید ؟ ..

بالاخره به این نتیجه روشن خواهید رسید .

خبری در جهان، از خبر نهضت و انتشار قرآن بزرگتر و خیره کننده تر نبوده و نیست و نخواهد بود.

قرآن کریم در تجلی آسمانی خود در مدت کمتر از نیم قرن، بیشتر جهان متمدن را مسخر خود ساخت. سطوت آن دنیا را تکان داد. عقلها را از گهواره‌های غفلت برانگیخت و قرار از قاره‌های روی زمین ربود. تحولی بس عمیق در تاریخ ایجاد کرد و عقلهای خردمندان و اندیشمندان جهان را شیفته خود نمود، آنهم چه شیفتگی؟ جذبه‌ای که تابی نهایت ادامه خواهد داشت.

این نهضت مقدس و جهش آسمانی، نهضت دانش، منطق، عقل، عدل، و نظم مطلق بود. در عین این که به جانهای منقلب و روانهای پر آشوب آرامشی ملکوتی می‌بخشید، از بس پرسر و صدا بود غلغله در جهان افکند و طنین آن در گوش دنیاشناسان از غرش رعد و صاعقه مهیب تر شد. این طنین کوبنده و در عین حال آرام بخش آسمانی، آنچنان کوس و نوا داشت که تا آخرین مرزهای بشریت نفوذ نمود، جهان را تکان داد و همه را از خواب خرگوشی برخیزانید. آنان مدهوشانه برخاستند و با بهت و حیرت به جانب آن نوای ملکوتی که از فراز کوههای حجاز به سامعه می‌رسید، گوش فرا دادند. آنان متحیرانه جستجو می‌کردند می‌خواستند بدانند که آن صدا از کجاست؟ از کیست؟ چه می‌گوید؟ دنیاشناسان و اندیشمندان جهان آن روز «راز» آن را نمی‌فهمیدند

زیرا هنوز توان آن را نداشتند. ولی همینقدر درك می‌کردند، که این انقلاب، زود گذر و کوتاه نخواهد بود. می‌دانستند این خبر سر سلسله تحولاتی بس عظیم خواهد شد. خبرها و داستانها بدنبال خواهد داشت. این مبتدا است، تاخیرهای شگفت‌انگیز و معجز آسایش در پی چه خواهد بود؟!..

در اولین درخشش خیره‌کننده‌اش چه کرد؟

در همان نخستین روزهای ظهورش، جهان فرسوده آن روز را به هیجان آورد و در اولین حمله چنان صنایع متعصب عرب را مقهور کرد و به قدری فصیحی گردن فرآز آن قوم را تحت تأثیر ملکوتی خود قرار داد و به اندازه‌ای نیروی مقاومت طبیعی آنان را بفرسود، که همگی از شدت شرمندگی و انفعال سر بگریبان فرو بردند و در زوایای خانه‌های خویش پنهان گشتند.

تجلی آن روح بزرگ آسمانی و آن اخگر تابناک جبروتی، قهرمانان میدان سخنوری عرب را مقهور و مغلوب خود ساخت و به اندازه‌ای دیدگانشان را خیره نمود که ناچار بر عجز و ناتوانی خود اعتراف نمودند. عده‌ای بارنگهائی پریده و دستهای لرزان، معلقات ادبی خود را که تا آن روز، مایه افتخارشان بود، از دیوارهای خانه کعبه پائین آوردند و به ملکوتی بودن این کتاب با عظمت اعتراف کردند و برخی دیگر که تعصبی شدیدتر و کینه‌ای عمیق‌تر داشتند سحر و جادویش نام نهادند.

قرآن نه تنها در خطه حجاز و مهد فصاحت و بلاغت انقلاب برپا نمود بلکه از کنگره‌های آسمان خراش طاق کسری و آتشکده آذر گشسب تا کاخهای باعظمت امپراطوران روم و کلیساهای مسیحیان متعصب همه را مسخر قیام حیات بخش خود نمود. از قلل کوههای سر به فلک کشیده تا آن طرف دریاها و از دیوار باعظمت چین تا سواحل اوقیانوس اطلس در همه جا و در همه کس نفوذی جاودانه نمود و انقلابی انسانی برانگیخت. به همه درس توحید و انسانیت آموخت. کاخهای ظلم ستمگران خودخواه را ویران کرد و گفتارهای فرسوده و بی مغز را درهم ریخت و خود با عدالتی وسیع و گفتاری فصیح و آئینی بس بدیع و نوین، طرحی نو افکند و کاخی استوار از توحید و یگانه پرستی و عدل و دانش و برادری و برابری در مرکز تمدن جهان، بنیاد نهاد، که تا ابد و بی نهایت جاوید و پایدار خواهد ماند.

نژاد پرستی و خود پرستی و بت پرستی را منسوخ و به جای همه آنها خدا پرستی را برقرار نمود.

... و پس از چهارده قرن و در آستانه قرن پانزدهم یعنی امروز ...

امروز که عصر علم است و جهان را تابشی از فروغ دانش ...

باز این ودیعه گرانبهای آسمانی و یادگار گرامی محمدی (ص)

در تمام انحاء جهان و سرتاسر مرزهای دانش نفوذی بس عمیق و سلطنتی شکفت انگیز دارد. به طوری که قدم بردوش تورات و انجیل نهاده و

بر فراز کتابخانه‌ها بالاتر از همه مکان گزیده و در مهم‌ترین مراکز مسیحیان
با صدای رسا آیه مبارکه:

«ان الدین عند الله الاسلام»

را تلاوت می‌کند و با نهایت شدت لرزه بر ارکان عیسویت و سایر ادیان
منسوخه می‌اندازد.

جنبه شگفت‌انگیز دیگر این کتاب مقدس این است که، در تمام
رشته‌ها و در همه علوم و کلیه فنون عمیقاً وارد شده و اظهار نظر کرده و
نتیجه گرفته است. و در این مدت چهارده قرن با این که دشمنانی زیاد و
بدخواهانی قوی پنجه داشته، کوچکترین ایرادی بر سراسر این کتاب
ملکوتی گرفته نشده است. حتی يك جمله سست و یا يك مفهوم نابجا در
سراسر این مجموعه آسمانی به چشم نخورده است. در هر رشته‌ای سخن
گفته مبتکر و استاد بوده و هر چه گفته، ثابت و محکم و مستدل و معجز آسا
بوده است. هر کتاب و هر تألیفی هر قدر هم با دقت و احتیاط نوشته شده باشد
بزودی تازگیش را از دست می‌دهد و اشتباهاتش معلوم می‌شود و مطالبش
مبتذل می‌گردد. ولی قرآن توانای ما، چهارده قرن است که با نهایت
قدرت بر جهان علم و دانش، حکومت علمی و اخلاقی می‌کند و هر روز
که بشر گامی به سوی ناشناخته‌ها برمی‌دارد و رازی را از دانش آشکار
و یا موضوعی مستور را کشف می‌کند. همان ابتکار جدید و همان اختراع
حدیث بر قدرت و استحکام این کتاب مقدس می‌افزاید و جهانی بودن آن

را ثابت تر می نماید .

و بالاخره همه روشن بینان جهان دانش بانهایت غجز، پیشانی بر آستان این بزرگ کتاب توحید می ساینند و اعتراف می کنند که هیچ کس را یارای تعریف و توصیف این کتاب مقدس آسمانی نیست ، و هر چه بگویند و هر چه بنویسند باز ، ادای مطلب نتوانند کرد . زیرا :

ای قرآن عظیم : تو بزرگی و در آئینه کوچک نمائی ...

همه مدح ها و سخن سرئیهای ما ، در برابر عظمت این کتاب جهانی چون قطره ای ناچیز در برابر اقیانوس موج می باشد. که فقط يك لحظه خودی می نمایاند و سپس بانهایت حقارت در اعماق اقیانوس فرو می رود و پنهان می گردد و نیست می شود .

ولی چاره ای نیست ، ما که نمی توانیم قرآن را آنچنان که هست توصیف کنیم، باری لامحاله از دیدگاه خود به دور نمای این کتاب با عظمت بنگریم و به قدر خود و توان خویش از آن بهره بگیریم ...

دستت نمی رسد که بچینی گلی ز شاخ

باری به پای گلبن ایشان گیاه باش

من خود در اینجا قلم به کنار می گذارم . و فقط چند نمونه از شهادت و اعتراف بیگانگان، چه در صدر اول اسلام و چه در این عصر طلائی برای مطالعه کنندگان گرامی نقل می نمایم . تا بخوانند و لذت ببرند ...
انتشار سریع و درخشان اسلام و نفوذ عمیق آیات قرآن ، در روح

و قلب روشن‌بینان آن عصر اثری عجیب نموده بود و هر روز عده‌ای از نیک‌اندیشان، با ایمانی راسخ به دین اسلام می‌گریختند. این انتشار سریع، دشمنان اسلام و قرآن را بیچاره و دیوانه نموده بود، آنها برای پیشگیری از این نور آسمانی و جلوۀ ربّانی به هر خس و خاشاک می‌زدند و به هر چه فکر ناتوانشان می‌رسید، توسل می‌جستند. آنان نمی‌خواستند آئین مقدس اسلام انتشار یابد، زیرا این آئین جهانی، ریاست و زعامت موهوم آنان را تهدید می‌نمود. اسلام، اصلاحات عمیق خود را شروع نموده بود و با قدرتی معنوی و سریع، بابت پرستی و آدم‌کشی و خونریزی و دروغ و دزدی و استعمار و اختلافات نژادی و ریاستهای موروثی و ارباب‌بازیها و نیرنگ‌کاریها و سایر مظاهر جهالت مخالفت می‌ورزید. دشمنان اسلام، امثال ابو جهل و ابوسفیان و ابولهب و عتبه و شیبه و غیره هر چه داشتند از این راههای نامشروع بود. آنان با انتشار اسلام، تسلط و سروری غیر انسانی خود را در خطر می‌دیدند و به همین جهت برای خاموش کردن چراغ هدایت اسلام، به هر عمل ناشایستی دست می‌زدند، حتی چند مرتبه به قتل رسول خدا اقدام نمودند ولی خدای مهربان حافظ این نور آسمانی بود.

بالاخره ابو جهل دشمن سرسخت رسول اکرم (ص) فکری کرد و چاره‌ای اندیشید. او می‌خواست با دست بزرگ حجاز و عظیم مکه یعنی «ولید بن مغیره مخزومی» پیغمبر اکرم را از سر راه خودشان بردارد

و بافتوای او این چراغ هدایت را خاموش کند .

ولیدبن مغیره، یگانهٔ حجاز و وحید عرب بود، قبیله اش بنی مخزوم را ریحانهٔ قریش می گفتند زیرا آنان شیک پوش ترین افراد مکه بودند. این شخص از رؤسای بزرگ دنیای عرب بود، ثروت سرشار داشت و با ثروت او کاروانها و مال التجاره ها بین طائف و مکه و حجاز و شام و یمن در حرکت بود، ده پسر رشید و قوی پنجه چون «خالدبن ولید» فاتح شام و «ولیدبن ولید» که از مسلمانان اولیه بود و «عمار بن ولید» که از قریش مأموریت یافت و با «عمر و بن عاص» به تعقیب مهاجرین اسلام تا حبشه رفت و در راه قضایائی بین او و عمرو و عاص و زوجه اش اتفاق افتاد و در حبشه هم نزد پادشاه حبشه جریاناتی داشتند، بهر حال از وجود این ده پسر قهرمان و مجلس آرا در مجامع عرب احترام و کثرتی زیاد داشت و چون در سفرهای زیادش به شام و یمن با بزرگان و اهل دانش نشست و برخاست نموده و از آنان ادب و اخلاق و علم کسب کرده بود، یک مایهٔ علمی هم داشت و با شعر و ادب آشنا بود، به هر حال در بین مردم احترام و ارزش بسیاری داشت به طوری که پس از ظهور اسلام و بعثت رسول اکرم (ص) قریش گفتند، چرا قرآن بر یکی از دو مرد بزرگ عرب یعنی: «ولیدبن مغیرهٔ مخزومی» عظیم مکه و یا «عرو بن مسعود ثقفی»، عظیم طائف نازل نشده است. باری ابو جهل پسر خواهر همین ولیدبن مغیره بود، از جانب قریش نزد او آمد و گفت قریش می گویند چرا ولید دربارهٔ محمد و

دعوت او سکوت نموده است؟ چرا اظهار نظری نمی‌کند تا بدانوسیله اعتبار اسلام و قرآن درهم شکند و بساط دعوت محمد بر چیده شود. ولید ابتدا سکوتی عمیق کرد و سپس سر برداشت و گفت،

من تا کنون سخنی از محمد نشنیده‌ام و در این باره شایسته نیست که قضاوت کنم، باش تا نوبتی قرآن را از محمد (ص) بشنوم، تا بدانم چه باید بگویم. سپس برای این وظیفه مهم که به عهده گرفته بود، وقتی را آمد و در حجر اسماعیل در عقب پیغمبر اکرم (ص) بی‌خبر نشست، او می‌خواست آیات قرآن را از زبان خود رسول الله بشنود و سپس داوری نماید.

پیغمبر گرامی (ص) همینکه حس کرد ولید «وحید قریش و یگانه عرب» در عقب سرش نشسته، آیاتی از سوره مبارکه «غافر - مؤمن» تلاوت نمود و سپس آیاتی نیز از سوره «فصلت» خواند.

ولید از شنیدن آیات مبارکه قرآن چنان تحت تأثیر قرار گرفت که بر خود لرزید. از جای برخاست و به مجمع قریش که در مسجد الحرام به انتظار او بودند گذر کرد، همه به احترام او به پا خاستند.

او اشاره کرد که بشنوند:

سپس گفت: از من خواسته بودید که درباره محمد (ص) و دعوت

او سخنی بگویم و اظهار نظری کنم.

امروز آدمم و آیاتی چند از زبان محمد (ص) شنیدم.

به عقیده من دربارهٔ این دعوت هیچ چیز نمی‌توان گفت .
 زیرا اگر بگوئید شعر است ، من شعر را دیده‌ام و اقسام آن را
 از «زجل ، رجز ، قصیده ، غزل ، بسیط و مدید» همه را سنجیده‌ام ، این
 کلام هیچ شباهتی با شعر ندارد .

و اگر بگوئید کهانت است . من در آن هیچ ندیدم که خبری را
 از زادن پسری یا دختری پیشگوئی کند یا خبری از پیشگوئی سود یازیان
 یا حادثه یا مرگی برای کسی داشته باشد .

و اگر بگوئید سخنی پریشان است ، من از محمد (ص) هیچ نوع
 آشفتگی و پریشانی ندیده‌ام شما هم ندیده‌اید ... ولی :

این کلامی که من از محمد (ص) شنیدم . سخنی است بسیار شیرین
 و لذت بخش ، ظاهر رخسارش بسی جلادار و پر طلاوت ، بالای آن شاخهٔ بلندی
 است پر بار و در زیر و بن آن آب حیات در جو یباران روان است .
 این سخن کارش خیلی بالامی گیرد تا بر فراز همه ، جامی گیرد ،
 بر همه بر تری می‌یابد و هیچ سخنی بر او پیشی نمی‌گیرد .
 و این است عین سخن ولید ، در مجمع قریش :

«ان له لحلاوة وان علیه لطلاوة ، ان اعلاه لمثمر وان اسفله
 لمغدق و انه یعلو ولا یعلی علیه» .

ولید این سخن را گفت و دامن بر جمع افشاند و رفت .
 قریش از شنیدن سخن ولید که هیچ انتظارش را نداشتند افسرده
 و ملول شدند و به ابوجهل گفتند :

افسرده‌تر شدیم، این اعتراف ولید، محمد (ص) را بیشتر تقویت کرد و به اسلام و قرآن اعتبار و اهمیت بیشتری داد.

ابوجهل گفت: من امشب ولید را می‌بینم و از عهدۀ او برمی‌آیم
اورا به من وا گذارید.

شب هنگام به خانۀ ولید آمده گرفته و عبوس در کنار او نشست.

ولید پرسید: تو را چه شده است؟ که اینقدر غمگینی؟

ابوجهل گفت: ناراحتی من برای بدنامی توست، زیرا قریش می‌گویند که ولید از اثر لقمه‌های چرب و نرم یاران محمد منحرف شده است که این چنین خود را باخته و درباره‌ی دعوت محمد (ص) و قرآن، شیفته‌وش این سخنان را می‌گوید!!!

می‌گویند: ولید مجذوب و شیدا شده است.

ولید، برآشفته و گفت: آیا درباره‌ی مثل منی این سخنان ناروا

گفته می‌شود؟ من از لقمه‌ی کسان محمد (ص) دگرگون و مفتون شده‌ام؟

این سخن به من اهانت است و درباره‌ی من روا نیست.

ابوجهل گفت: من چه کنم، قریش است و درباره‌ی داوری تو در

خصوص محمد (ص) این سخنان را می‌گویند و دهان آنان را نیز نمی‌توان

بست. تا تو کلمه‌ای نگوئی که تلافی اعتراف پیشین را بکند، قریش

نخواهند پذیرفت و درباره‌ی تو از این سخنان بسیار خواهند گفت.

ولید گفت: پس امشب، مرا مهلت ده، تا فکری کنم و کلمه‌

متینی بگویم ، مبادا سخنی ناهنجار گویم و عاقبت به رسوائی ما خاتمه پذیرد و مردم به عقل و پندار ما بخندند .

سپس شب را تا به صبح نخواستید، همه شب را نیک اندیشه و فکر کرد و همه جوانب را ورنه انداز نمود که چه بگوید و چسان داوری نماید. تا عاقبت خود را قانع کرد که يك کلمه کوتاه ولی کوبنده بگوید، که کسی او را ناپخته نخواند .

سپس گفت: چون قرآن آدمی را از خود بیخود می کند و به جذبۀ خود ، شخص را می گیرد، باید گفت سحر است ولی با اعتراف به این که : نه سحری است سرسری ، سحری است که در تاریخ اثری عمیق خواهد گذاشت، و خبرهای شگفت آوری از داستانهای آن بر زبانها خواهد ماند. و تا دنیا، دنیاست این اثر، ابدی و جاودانی خواهد ماند:

« أَنَّهُ سَحْرِيؤُ ثَر »

عجب کلمه ای کوتاه ولی چه قدر هدام و کوبنده!؟

قرآن در این باره و در خصوص تجدید داوری ولید نازل شد:

«ذرنی ومن خلقت وحیداً وجعلت له مالا ممدوداً ومهدت له تمهیداً ثم یطمع أن ازید کلاً أنه کان لیا تناعنیداً سأرهقه صعوداً أنه فکر و قدر فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر ، ثم نظر ثم عبس و بسر ثم ادبر و استکبر فقال ان هذا الاسحریؤُ ثر ان هذا الاقول البشر سأصلیه سقر وما ادراک ما سقر ، لا تبقی ولا تذروا حاة للبشر .

یعنی : (ای رسول ما) تو او را به من واگذار، به من، که او را «وحید» یگانه آفریدم، و به او مال فراوان دادم. و پسران حاضر به خدمت عطا نمودم و کارها را برای او آماده و مهیا کردم، و باز طمع دارد که بر آن بیفزایم، ولی هرگز بر نعمتش نیفزایم زیرا او با آیات ما دشمنی و عناد ورزید، بزودی او را به آتش دوزخ افکنیم اوست که فکر و اندیشه بدی کرد، و خدایش بکشد چه ناروا اندیشه‌ای نمود. باز هم خدایش بکشد چه فکر خطائی کرد. او فکر کرد و ورنه انداز نمود، سپس نظر داد، سپس روی درهم کشید روی خوش نشان نداد، ترش‌روئی کرد سپس پشت بحق نمود و متکبرانه گفت : این چیزی جز سحر نیست (اما سحری که اثر آن بیاد گارها خواهد ماند و نقل مجالس خواهد شد و دست به دست خواهد گشت) این آیات «که به وحی نسبت می‌دهند» گفتار بشری بیش نیست. ما این منکر و مکذب قرآن را به کیفر کفرش به آتش دوزخ در افکنیم و آتش به جانش زنیم، آتش سقر؟ تو چه دانی سقر چیست؟ سقر چیزی را فروگذار نمی‌کند، پوست بشره انسان را کباب می‌کند و درهم می‌شکند، تا از بشره‌ها آتش درون هویدا است. باز در سوره (القلم) آیاتی در ذم این معاند نازل گردید :

ان کان ذامال و بنین، اذا تتلى عليه آياتنا قال اساطير الاولين
سنسمه على الخرطوم .

«سورة القلم، آیات ۱۴، ۱۵، ۱۶»

یعنی : چون ثروت و فرزندان بسیار داشت، هنگامی که آیات مارا
بر او تلاوت می‌کنند ، می‌گوید : این سخنان ، افسانه پیشینیان است،
بزودی داغ بر بینی اش خواهیم نهاد.

زیرا فهمید قرآن ما بر حق است ولی به سبب باد دماغش و دماغ
پر بادش سر را در برابر حق فرو نیاورد. ما این گونه بینی و دماغ بلند را
که کمتر از خرطوم نیست می‌سوزانیم .

این وعید تهدید آمیز الهی در باره او و بدخواهان دیگر عملی
شد ، دماغ او و هر بدخواه دیگر سوخته شد ، دعوت اسلام با پیشرفت
حیرت‌انگیز خود، دماغ همه دشمنان بدخواه را سوزانید و مردم را خیره
و مجذوب خود کرد، حتی بیگانگان را .

و این مرد معاند (ولید بن مغیره) با آن دماغ پر بادش باز هم در خلال
گفتار طعنه آمیزش به عظمت و پیشرفت قرآن اعتراف کرد.

و اما بیگانگان ، نیک اندیشان و منصفان غرب ، در خصوص پیشرفت
و نفوذ عمیق قرآن و اسلام سخنها گفته و کتابها نوشته‌اند که کتابخانه هاز
آن ترتیب یافته است.

این مختصر کتاب مرا ، مجال نقل اینهمه سخن نیست ولی چون
به برخی از فضلا قول داده‌ام ، ایاتی چند از گفته های «مارون عبود
بیک» آن مسیحی اسلام سیرت را در اینجا نقل می‌نمایم.

وی رئیس دانشگاه ملی وطنی عالیہ لبنان است ، به نام نامی

النبي محمد (ص) ایاتی سروده است. در آن آیات باجلالت و فخامتی عجیب و بزرگ، قرآن و اسلام را نگریسته و قضاوتی صحیح نموده است. او می گوید: مبتدای اسلام خبری بزرگ در عقب دارد، اسلام بر جهانیان شپهر خواهد گسترده، و همه را به زیر سایه خود خواهد آورد. و بالأخره فتح نهائی با اسلام خواهد بود.

واینک چند بیت از آن اشعار:

۱- لولا کتابك ما رأينا معجزاً فی أمة مرصوصة البنیان

یعنی: ای رسول خدا، ای پیامبر اسلام:

اگر قرآن تو نبود ما معجزه ندیده بودیم، مگر این امت روئین تو که گوئی از آهن و پولاد ریخته شده است، معجزه نیست؟..

۲- حملت الی الاقطار من صحراءها قبس الهدی و مطارف العمران

یعنی: امتی که از شبه جزیره خشک عربستان، بیابان تهی از

هر چیز: فانوس هدایت و قبس آن را بافرش عمران، به اقطار دیگر زمین برد و گسترده، آن را برد و این را گسترده.

۳- و عليك املی الله من آیاته شهباً هتکن مدارع البهتان

یعنی: ای رسول خدا، بر تو خدا «آیاتی» نازل کرد، نه، بلکه

انواری فرو فرستاد، که تمام پرده های تهمت را درید و جائی برای تهمت و بهتان نگذاشت.

۴- هاد، یصورلی، کأن قوامه متجسد من عنصر الایمان

یعنی: رهبری است عظیم، صورت او برابر من چنان تصویر می شود

که گویا قوام او تبلوری از جوهره ایمان است . پایه های او از عنصر ایمان تشکیل شده است .

۵ - وَأَرَاهُ يَغْضَبُ لِلَّاهِ مُوَحَّدًا مِنْ نَخْلَةٍ فِي عَرْقِهَا صِنْوَانٌ

من این رهبر بزرگ را می بینم که از غیرت توحید و یگانه پرستی بر هر فکری که دوئیت بزاید خشم می آورد ، حتی بر ریشه ای که دوشاخه از آن بر وید خشمگین می شود .

۶ - طَبَعْتَكَ كَفَّ اللَّهُ سَيْفَ أَمَانٍ كَمَنْ الرَّدَى فِي حُدَّةِ اللَّجَانِي

یعنی : خشم او ساختگی نیست ، خدا خواسته که سرشت او شمشیر باشد . ولی شمشیر امان ، شمشیری که در دم تیز آن برای بدکاران و مشرکان مرگ و نیستی در کمین دارد .

۷ - الْعَدْلُ قَائِمَةٌ وَفِي أَفْرَنْدَةٍ سُورِ الْهَدَى نَزَلْنَ سِحْرِ بِيَانٍ

عدل و داد بنیاد آن است ، و برندگی دم تیز آن ، سوره های هدایت است که سحر بیان نازل کرده اند . و از آنها جذبه فرو می ریزد .

۸ - لَمْ يَزْهَدْ بَدْرًا وَلَا (أَحَدًا) ثَنِي عَزَمَاتُهُ عَنِ خِطَّةِ الْعَرْفَانِ

او (رسول اکرم) نه به جنگ بدر بالید و نه زحمت احد عزم آهنین او را سست کرد .

۹ - فَهُوَ الْيَقِينُ بِصَارِعِ الدُّنْيَا وَمِنْ جَارِي الْيَقِينِ يَعُودُ بِالْخِذْلَانِ

چون او یقین کامل بود (سرا پای یقین بود ، کل او یقین ، و او کل یقین بود) او باد دنیا کشتی می گرفت (چون بنیادی از یقین داشت) و هر کس بانیروی یقین پنجه در افکند عاقبت شکست می یابد .

۱۰- وكذا النبوة حكمة، وتمرد وثقى، والهام، وفرط حنان
 - آری، نبوت این چنین است، سراسر حکمت است، سر در
 برابر زور فرود نیاوردن است و گردن به حکم دیگران نهادن است،
 تقوی است، الهام آسمانی است، ودلسوزی بی حد است.

۱۱- هی ذلک الروح الذی یتقمص، الا

بطل لحدث العظیم الشان

این همان روح بزرگی است که قهرمانان آن را پیراهن می‌کنند
 برای پیش آمد عظیم الشان خود.

۱۲- تلقی علی الابطال شکتها، فتد فعمهم فینفجرون کالبرکان
 بر قهرمانان جرقه‌ای از آن می‌جهد و آنان را چونان کوه آتشفشان
 منفجر می‌سازد.

« دورنمای وقعه احد »

۱۳- احد سبیل الله سیناء النبی الهاشمی و مصرع الإوثان

احد، راه خداست (باید رفت) کوه سینای نبی هاشمی است و
 محل سرنگونی بتان خواهد بود، « مشرکان در جنگ احد، بت هبل
 را بر شتری نصب کرده و به میدان جنگ آورده بودند و در موقع هزیمت،
 آن بت به زمین افتاد و سرنگون شد.

۱۴- الواحه هبطت سظوراً من دم لماناضل عنده الخربان

لوحه‌های آن چون سطرهائی از خون فرو ریخت، هنگامی که

دو حزب یکدیگر را هدف قرار دادند.

۱۵- یمشی بر ایه احمد حزب الهدی والشرك یزجیه ابوسفیان در پناه پرچم احمد صلی الله علیه و آله (رسول اکرم) حزب هدایت و دستگیری رومی سپرد و گروه مشرکین را ابوسفیان پرچمداری می نمود. سپس اردوی خطرناک قریش را در زمگاه احد این چنین توصیف می نماید:

۱۶- دهموا الرسول فما الان جناحه

للكائرين وقام كالصفوان

دشمنان ، رسول اکرم را در میان گرفتند و بر سر او ریختند، لیکن او برای آنان بال نخواست و نر می نشان نداد، بلکه در برابر اردوی بی شمار و خشمگین دشمن چون سنگ سخت به جای خود بر پاماند.

۱۷- متماسك ايمانه، مستوثق وجدانه من ربه الحنان

ایمان در ذرات وجود اقدس رسول الله (ص) بهم پیوسته و یکدیگر را نگهداشته بود و وجدان او امیدواری نوبه نواز پروردگار حناش خواسته و گرفته بود، و اکنون وجود مقدسش يك پارچه ایمان و يك پارچه وجدان است ، سراپا همه ایمان و وجدان است.

۱۸- سر يا محمد لا تخف عمرا تها فستنجلي عن قدرة الربان

ای محمد (ص) قدم به پیش گذار و روانه شو، از امواج بیمناک این دریا ، هراس مکن. دریا عنقریب از هم می شکافد و آرام می شود ، قدرت ناخدا را می نگری؟

۱۹- وأمامك الميناء بسام اللمي فاضرب بجؤ جؤها العباب القاني
 (میناء و بندرگاه) اینک در پیش روی کشتی تو نمایان است و به
 روی تو تبسم امیدواری می‌زند. پس سینه این کشتی دریا شکاف، این مرغ
 دریائی را، بر این لجه‌های خون‌بزن، امواج سرخ قام و خونین رابشکاف،
 بزن و پیروزمندان به‌گذر.

۲۰- والريح بين يديك يرسلها الذي
 يبطوى الوجود بأمره الملوان
 « باد مراد » پیش روی تو، وزان است، این باد مراد را کسی
 می‌فرستد که ملوانان (شب و روز) به امر او بساط این وجود را می‌چینند
 و برمی‌چینند.

سعادت جاویدان

۲۱- دارت رحي الهيجا على لهواتها مجنونة وتلاحم الجمعان
 آسیای جنگ باهیجان به گردش افتاد، تمام عناصر طبیعت
 ناراحتند، مرگ گلوگاه خود را باز کرده تا دیوانه وار هر چه می‌یابد
 به کام خود فروکشد، دو گروه چنان بهم جوشیده‌اند که گویا باهم لحیم
 شده‌اند.

۲۲- فكأن عاصفة تحرك غابة
 من مشرفيات ومن مران
 گوئی تند بادی سخت، ناگهان يك بیشه سر نیزه را حرکت
 داده و نیزه‌های مشرفی و شمشیرهای بران بهم افتاده‌اند.

۲۳- وصلیل اسیفهم زئیر مآسد ورنین انبلهم عزیف الجان

جرنگه شمشیرهایشان باعربده های شمشیر زنان ، نعره شیران را
ازمآسده هابه خاطر می آورد، ورنه تیرهای آنان که غرغزکنان ازهر سمت
در دل هم فرو می رود، یاد بزم عروسی جنیان وپریان راتجدید می نماید.
۲۴- وکأنمافی کل لامة باسل عزریل فالصرعی بکل مکان
وگوئیا در میان پیراهن جنگی (زره) هر قهرمانی عزرائیلی پنهان
است ، که کشتگان آن ، به هر طرف افتاده اند .

۲۵- ما اخص الارواح عند العرب : ان

جهلوا وکم تسمی بلا اثمان

در پیش عرب نقد جان چقدر ارزان و بی بهاست ؟ اگر جاهل
باشند. و هنگام غروب و آتش بس جنگ ، چه جانهایی بی قیمت از دست
داده می شود؟

۲۶- وقضی المهیمن ان یمرن عبده بدم یلاغ الوحی لاکوان

رخسار پیغمبر (ص) خونین شد ، خدای مهیمن که مراقب و ناظر
حال همه و مسلط بر همه است ، چنین مقدر فرموده بود که تمرین مشق
بنده خود را باخون بدهد ، تا آن خون بلکه وحی را دل به دست آورد
و آن را برای جهانیان بگیرد .

۲۷- ففنیته مسم الدین ، ازدهی بهما و نال الحق خیر ضمان

دندانهای ثنایای رسول اکرم که شکست ، تبسمی جاودانی برای
دین و آئین درخنده گاه لب آن نمایان شد. دین خدا به آن سندش امضا

یافت ، به خود بالیدن گرفت و حق به بهترین «ضامن معتبر» نائل گردید.
 ۲۸- و كذا الرسالة لا يؤيد وحيها الا اذا كتبت بأحد مرقان
 آری قانون رسالت این چنین است ، باید سند داشته باشد و سند
 آن در دادگاه تأیید نمی‌شود مگر آنگاه که : آن سند با (خون سرخ)
 به جای (مرکب سیاه) نوشته و امضا شده باشد.

زن در جبهه جنگ احد

قیاس زن : در عالم اسلام و جهان مسیحیت

۲۹- لله ام عمارة من باسل أنثى تطاعن أفحل الشجعان
 خدا را «ام عماره» این زن ، ماده شیری است که طعنه بر نرترین
 شجاعان و قهرمانان می‌زند.

۳۰- لله در ابیک انصاریة مضت الدهور وأنت نصب عیان
 خدارا ، ای بانوی انصاری ، پدرت به نیکی باد ، که قرن‌ها گذشته
 است ولی هنوز یاد رشادت تو در جبهه کوه احد در برابر دیدگان
 مجسم است .

۳۱- هی مجدلیة احمد و سلاجها غیر الطیوب و مدمع هتان
 این بانو همقطار مریم مجدلیه است که با عیسی مسیح پا به پا می‌رفت
 لیکن مجدلیه «احمد(ص)» غیر از رنگ و عطر و چشمان اشگریز است .

۳۲- سلکت سبیل الله تحمل قربة تروی ظماء مجاهد ح-ران
 در سیر و سلوک ، چنان راه خدارا طی می‌کرد ، که مشکی بردوش

حمل می نمود تا مجاهدان سوخته جان را سیراب کند .

۳۳- حتی اذا ما المسلمون تزعزعوا و محمد أُمسى بلا أعوان
تا هنگامی که اردوی مسلمین متزلزل شده از هم پاشیده و محمد (ص)

در آن شامگاهان بدون یار و مساعد ماند . (۱)

۳۴- طرحت بقربتها و سلت صارماً نفتح به عن سيد الفرسان

این زن شیردل ، مشک آب را به دور افکند و شمشیر از غلاف

کشید و دشمن را به دم تیغ داد و آنها را از پیرامون سالار شهسواران

جهان پرا کند .

۳۵- مهتاجة كلبوثة في فجوة منقضة كك- و اسر العقبان

آن زن در هیجان خود، به ماده شیری می ماند که در دهنه‌ای

بایستد و یا چون بازی شکاری که بر سر کنجشگان و کبوتران از هوا فرود

آید و آنها را به زیر چنگال کشد .

۳۶- أنثى تزدویدشدها ایمانها بالمصطفى ، بالله ، بالقرآن

تعجب است؟ زن است ولی دشمن می راند و صفها می شکند!!!

آری او کمر بسته بود ، کمرش را ایمان به مصطفی ، ایمان به خدا ،

ایمان به قرآن بسته بود .

۱- روایت است که در اثر تزلزل و پراکندگی مسلمانان در جنگ احد ،

سربازان اسلام پراکنده شدند و در اطراف حضرت رسول اکرم فقط ، شهسوار

اسلام حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و ابودجانه و همین بانوی شیردل یعنی

ام عماره باقی ماندند و علی امیر المؤمنین فاتح واقعی این جنگ بود .

شیری دیگر از بیشه کارزار احد

« ابودجانه »

۳۷- و ابودجانه، فی حسام محمد یختال کالجنی فی المیدان

ابودجانه شمشیر محمد (ص) در دست دارد، و افتخار آن، بادی به سرش انداخته است و چون سایه پریان از یکسو به سوی دیگر میدان می‌دود.

۳۸- بطل الجلاذ اذا تعصب وانتخی فالج ینع والقطوف دوانی

قهرمان چابک سوار هر گاه روز کارزار دستار به سر می‌بندد و باد نخوت در سرش می‌جهد، سردشمنان (که میوه نارسیده است) چون میوه رسیده به زمین می‌ریزد و همه میوه‌های دستچین نزدیک‌اند... که فرو ریزند.

۳۹- اخذ الحسام من النبی بحقه فلواه فوق مناكب الأقران

این سر بازشید، شمشیر را از محمد با شرط ادای حق آن گرفته بود. پس: آن را بالای شانه پهلوانان کج و کوله می‌کرد.

۴۰- کم شک مدرعاً وجندل فارساً وهوی علی متجبر طقمان

چند، با چکاک آن شمشیر، زره پوشان را چاک کرد و سواران را به زیر افکند و چون قوش شکاری بر سر متکبران که طعنه می‌زدند فرود آورد.

۴۱- حم القضاء فکان ترساً من دم دون النبی وأسهم الاعدوان

قضای مرگ بازارش گرم شد، و ابودجانه سپری از خون شد که
بین پیغمبر و تیرهای دشمن قرار گرفت .

۴۲- وابن الیقین اذا دعوت وجدته فی الساعة السوداء ثبت جنان

وزاده یقین را چون در روز سیاه بخوانی او را بادل پولادین می بینی.

۴۳- أأبا العصابة أخلدتك هنيهة حمراء صانت بيضة الايمان

ای ابادجانه تو را همان لحظه وحشتناک « خونین » جاویدان

جهان کرد. همان ساعات حساس و تیره رزمگاه، که حوزه روشن دین را

مصون کرد،

۴۴- کرمت سیف محمد و الموت، یفتتر

ش الرجال ففقت ضرب غوانی

ای جوانمرد؛ تو شمشیر مردافکن محمد (ص) را « بر زنان هرزه

بی شرمی چون هند جگر خوار » فرود نیاوردی، تو شمشیر محمد (ص)

را گرامی تر از آن داشتی که با آن زن بکشند و یا اینکه زن کش باشد.

شمشیر محمد (ص) مردافکن است .

۴۵- اما (عتیقتك) التي اطلقتها فقد استباح حرمه الفتیان

اما آن زن (هند) که اسیر شمشیر تو شد و تو او را نکستی و

آزادش کردی، همان زن آزاد شده تو (هند) پاس احترام جوانمردان

(جناب حمزه) را نپایید و حرمت او را نگاه نداشت.

۴۶- لاکت کبود المؤمنین تشفیاً و عقودها اتحدت من الآذان

جگر مردان ایمان را برای آرامش نفس خونخوار خود زیر

دندان جوید. و از گوشهای بریده سر بازان رشید اسلام برای خود گلو بند
درست کرد.

۴۷- کبدالمجاهد، یا (هنیده) مرة والقلب مقودود من الصوان
جگر سر باز (ای هندك) تلخ است و دل او از سنك خارا ریخته گری
شده است.

۴۸- فاهوی علی جث الرجال ومثلی

بهم فیومکم قریب دانی
تو هر چه می خواهی بر جث بی جان سر بازان بتاز و آنها را مثل و
پاره پاره کن، که روز شما نزدیک است و به آخر رسیده است.

۴۹- یا (خالد) أروء، فقبلک (بولس)

ط-رق الحواریین کالسر حان
ای خالد هر چه بخواهی نارو بز، که پیش از تو بولس هم گرگ
آسا بر حواریین زد.

۵۰- أفتنصر (العزی) وقد بزغ الهدی

ملاء النوا ظرفی المصف الثانی
آیا باز به یاری (بت عزی) می کوشی، با آن که نور هدایت از
آن طرف افق دمیده و جهانیان را دیده به آن طرف خیره گردیده است.

فتح شهر مکه

قبلة جهانیان و پایتخت اسلام

۵۱- ماذا ابالهب؟ فمكة اشرفت ابوايها، لعساكر الرحمان

چه خبر است ای ابولهب؟! (تو که پیشرفت اسلام باورت نمی‌شد، امروز سر از گور بیرون کن دیده باز نما و ببین که :) مکه برای ورود اردوی پیروز اسلام دروازه های شهر را یکسره باز کرده است.

۵۲- قدغمك (النصر الصغیر) فلو تری

(الفتح الكبير) لمت قبل ثمان

تو ای ابولهب، غم و اندوه پیروزی (جنگ بدر) که نصرت ناچیزی بود بقدری افسرده و بیچاره ات کرد که همانسال دق کردی و مردی، حال اگر این فتح مبین و پیروزی درخشان را دیده بودی، چه می‌کردی؟
حتماً پیش از هشت سال می‌مردی!!

۵۳- أنظر، فأن الناس حول محمد (ص)

كربائض يحدقن بالرعيان

بر خیز و نظاره کن، ببین که چسان مردم پیرامون محمد (ص) را گرفته و او را حلقه وار به میان دارند، چونان گله، که پیرامون شبانان و چوپانان خود گرد آیند، اینان نیز اطراف محمد (ص) را فرا گرفته اند.
۵۴- قدطاف بالبيت العتيق مطهراً وغداً سيعدوه الى البلدان
اینک وارد مکه شده و طوافی به خانه کعبه (بیت عتیق) نمود و آن خانه را از وجود بتان و پلیدیها پاک نمود و فردا است که از آنجا گذشته و به سایر شهرهای جهان روی خواهد آورد و آنها را به زیر شپهرایمان خواهد کشید.

۵۵- (الله اكبر) دهورت اصنامكم فتحطمت أسمعت صوت أذان؟

الله اکبر، شگفتا؟ ای ابولهب تماشا کن، بین! بتان شما، خدایان
 موهوم شما چگونه «بادست توانا ویدالله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع)
 از بالای خانه کعبه فرو می ریزند و تن و پیکر شان با ذلت و خواری خورد
 می شود و درهم می شکند، « راستی، آیا طنین روان بخش توحید و ندای
 ملکوتی اذان را شنیدی؟ اینک گوش فرا ده و خوب بشنو، زیرا غوغای
 کریه بتان خاموش شده، دیگر می توان گوش داد و صدای آسمانی اذان
 را شنید و نیک فهمید.

۵۶- هذا بلال يبلغ النبأ العظيم و يطبع اسم الله في الاذهان

این بلال است، منادی اذان اسلام، که با بانگ روح پرور اذان
 خود، اسلام و نباء عظیم را به جهان ابلاغ می کند و به گوش جهانیان
 می رساند. و گوشها و دلها را به نقش توحید سکه یگانه پرستی می زند.

۵۷- و محمد مغض جلالا خاشع ملاء النفوس جماله الروحاني

و محمد (ص) این مرد ناه تناهی، از این همه جاه و جلال و نشاء فتح
 و پیروزی چشم فرو بسته او دنیا را کوچکتر از خود می داند و یا خود را
 بلندتر از دنیا و بزرگتر از این فتوحات می شمارد. تا به آنها دیده بگشاید
 و یا مباهات کند. و با وجود این همه خشوع و فروتنی، سیمای روحانی او
 دلها را مسخر نموده و از نور ایمان مالا مال کرده است.

او دلها را بالشکر و سر نیزه فتح نکرد. آنچه دلنشین و آرام بخش

است درس سر نیزه ها نیست.

این پیغمبر اسلام؟

- ۵۸ - ان النبي اذا تأمل مطرقاً
 فتحت لديه خزائن الكتمان
 پیغمبر هر گاه سر به گریبان اندیشه فرو برد در های تمام
 گنجینه های اسرار به روی او گشوده می گردد.
- ۵۹ - يبدو العتيد امامه متجسداً
 فيمس ظهرا الغيب مس بنان
 و هر نهفته دیرینی در برابر او چون خطوط برجسته ای مجسم و
 هویدا می گردد، آنسان که گوئی با انگشتان می توان آن را لمس نمود.
- ۶۰ - و تمر من قدامه قطع الدهور
 كتائباً مع روضة العوان
 از برابر دیدگان جهان بین او قطعه های روزگاران دیرین،
 گروه گروه و دسته دسته به سان رژه در برابر سلطان، سان می روند.
- ۶۱ - فيرى الوجود امامه كمصور
 جم الخطوط منوع الالوان
 و او تمام کتاب خاقت و مجموعه آفرینش را صفحه به صفحه
 چون کتابی مصور، پراز تصویر با همه نقش و نگار و رنگهای گوناگونش
 می نگرد.
- ۶۲ - ما للتحوم مناعة في عرفه
 ملك النبي العالم الانساني
 در فرهنگ عالی این پیامبر، هیچ حد و مرزی برای کشورها نیست
 تا مانع نفوذ دعوت او گردد. چون دعوت این راهنمای راستین در قلب
 کشورها نفوذ نموده و جهان انسانی را تسخیر کرده است.
- ۶۳ - فاذا مشى هوت المعامل ركعاً
 وانقض رفرها على الاركان
 به هر شهر و دیاری که قدم می نهاد یا می نهاد تمام سنگرها در

برابر اوسر تعظیم و تسلیم فرود می‌آورند و کنگره های کاخهای با عظمت در برابر او فرو می‌ریزند .

۶۴- والعبقريّة ان فرى محرّاتها ارض الموات تبدلت بجنان

شکوه و عظمت تمدن اسلام . این چنین است . هر گاه ، گاو آهن

آن ، زمین مرده‌ای را شخم بزنند . آن زمین تبدیل به بهشت سرسری می‌شود .

۶۵- هذا یتیم صار کافل امة و ابا لبیض الارض والسودان

این پیامبر ، خود یتیمی است ، ولی کفیل امتی شد و حال سرپرست

و پدری برای سفید و سیاه جهان گشته است .

۶۶- نصر من الله العزيز لعبدہ یا فاتح الدنيا استرح بأمان

این پیروزی خداداد و نصرت آسمانی است که خدا به بنده خاص خود

(محمد ص) عنایت فرموده است . ای فاتح جهان راحت باش و آسوده

بیارام . که فاتح نهائی کشور انسانی توئی ، آن کشور بی حد و مرزی که همه

ملتها و نژادها را در بر دارد ، یعنی کشور وسیع انسانیت .

« ای معلم دنیا ، اینک همه دنیا به تحویل توست ، پس تو ، به دنیا تعلیم

توحید و یگانه پرستی بده . که این کار تو و ابتکار تست . »

«معلم قهرمان ، صاحب کرسی تعلیم جهانی»

۶۷- لك في السماء منصة قدسية قامت على التوحيد والميزان

از برای تو در آسمانها کرسی ممتازی است که بر اساس توحید و

عدالت استوار است . « هدف نهائی تو این بود : ترویج توحید و تعمیم

عدالت و بس، و اگر بر سبیل دفاع جنگی شد آن نه جزو برنامه تو بود.»
 ۶۸- ما كنت سفاحاً ولم تسفك دماً الا بحق العادل الديان
 تو «ای رسول رحمت» خونخوار و خونریز، نبودی، خونی نریختی
 مگر از روی حق و عدالت خداوند «دیان» که جزای بدکاران را کف
 دستشان می نهد.

۶۹- لو كنت في قوم تسيف عقولهم وحيأ لكنت كإودع الحملان
 اگر تو در میان ملتی بودی که عقلهای آنان مفهوم واقعی (وحی)
 را درك و هضم می کردند، تو از بره های مظلوم نیز آرام تر و نجیب تر و
 بی آزارتر بودی.

۷۰- لو لا اعتدأؤهم عليك وجورهم
 ما خصت حرباً طاعناً بسنان
 اگر تجاوز و جور و ستم آنان بر تو نمی بود، هرگز تو اقدام به
 جنگ نمی کردی و با سر نیزه کاری نداشتی.

۷۱- علمت (بالقلم) الذي لم يعلموا فأتوك بالخطى والمران
 تو تعلیم (بقلم) کردی یعنی علم و دانش را برای آنها به ارمغان
 آوردی در حالی که آنان جاهل بودند و از ارزش علم خبری نداشتند ولی
 آنان در عوض به روی تو نیزه خطی و شمشیر بران کشیدند.

در بیت بالا، اشاره به سر آغاز وحی و تعلیمات عالی قرآن شده
 است. که می فرماید:

اقرأ باسم ربك الذي خلق، خلق الانسان من علق، اقرأ وربك

الاکرم، الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم يعلم یعنی : « ای رسول گرامی ما بر خیز » و بخوان، به نام پروردگاری که آفریننده جهانیان است. قرآن را بر مردم قرائت کن. آن خدائی که آدمی را از خون بسته بیافرید، بخوان قرآن را. که پروردگار تو کریم‌ترین کریمان است. آن خدائی که بشر را با قلم نوشتن و دانش بیاموخت. و به انسان آنچه نمی‌دانست به الهام خود تعلیم داد.

این آیات مبارکه اعلام می‌دارند که سرآغاز قرائت و درس پیامبر اسلام و قرآن تعلیم به قلم بود. همین‌آیه در واقع دستور شروع و مبارزه با جهل و بیسوادی بود. با این روش مثبت پیامبر بزرگوار خواست ریشه جاهلیت را از زمین برافکند. جاهلیت را، با دانش و قلم از روی زمین بردارد، نه با شمشیر و زور و سر نیزه...

۷۲- قد اخرجوك فاخرجوك، فنلتهم

و مذارعوا عن ذلك الطغیان

آنان تو را به زحمت و حرج انداختند و پافشاری کردند تا تو را از وطن خود (از شهر مکه) اخراج کردند. ولی تو، همینکه آنان در طغیان خود شکست خوردند. آنها را حمایت نمودی و آنان را به نوارساندی.

۷۳- اسمحت، ثم صفحت عن آثمهم و غمرتهم بالفیثی و الاحسان
تو، بزرگواری کردی، گذشت نمودی، از گناهان آنان در گذشته

و آنان را مغمور عوائد و احسان خود فرمودی.

۷۴- و الامن فی ظل السیوف فان ترم انا و عزاً فاعتصم بیمانی

« چون غالب مردم قدر امنیت قلم و قدر رحمت و مسالمت را نمی‌دانند زیرا ماجراجوینند، پس شمشیر هم لازم است. و امنیت کامل در سایه شمشیر هاست ، پس اگر درصدد «امن وامانی» و یا طالب و خواهان عزتی، پس آن با شمشیر یمانی تأمین می‌شود:

« روح اسلام »

۷۵ - لله دينك جنة مختومة من كل فاكهة بها زو جان
 خدا را ، دین تو بهشتی است سر به مهر، که از هر میوه در آن جفت جفت وجود دارد .

فردی ، اجتماعی - مادی ، معنوی - شخصی ، نوعی - دنیوی ،
 اخروی . یعنی: ای رسول خدا، دین مقدس تو اسلام، دینی جهانی است که حوزه حکومت آن محدودیتی ندارد و از فرد تا اجتماع و از دنیا تا آخرت کشیده می‌شود .

۷۶ - دين تدفق حکمة و تجددآ كالبحر لفظاً و السماء معان
 دین تو ، دینی است که بسان چشمه حیات از حکمت و تجدد می‌جوشد: الفاظ آن چون دریا بی‌نهایت است که کلماتش چون لؤلؤ و مرجان به روی هم می‌غلطد و معانی عالیه‌اش آسمان و اربلند مرتبه و نامتناهی است .

۷۷ - ألفت منه وحدة كونية العبد والمولى بها ندان
 با تربیت آسمانی این دین ، تو یگانگی و وحدتی آسمانی آفریدی

وحدتی که «بنده و مولا» در آن یکسان است.

در این دین مقدس، یعنی دین اسلام و آئین محمدی (ص) نامی از «ارباب و رعیت» و «سیاه و سفید» و «توانگر و بی بضاعت» به چشم نمی‌خورد، بلکه از نظر جهان بین اسلام همه طبقات در یک طراز قرار دارند و کسی را بر کسی فضیلتی نیست مگر به علم و تقوی.

«ان اکرمکم عندالله اتقیکم.»

گرامی‌ترین شما در پیشگاه خداوند پرهیزکارترین شما است.

۷۸- یامن یموت ودرعه مرهونه قد دست مجد الا صفر الرنان
ای بزرگ مردی که، مردی، ولی در حال مرگ زرهات در
گرو بود.

یعنی: تو، ای رسول خدا، لشکرکش و زره پوش بودی، تن به ذلت تسلیم نمی‌دادی. و در برابر زور و ظلم قیام می‌نمودی تو زره پوش بودی و جهانگیر، ولی زهدت به این جا کشانده بود که در پایان عمر و به هنگام مرگ، آنقدر از مال دنیا تهی دست و جیب خالی بودی که: زرهات، اسلحه پیروزیات در گرو بود، مالی پس انداز نکرده بودی و اندوخته‌ای از خود نداشتی. و این تهی دستی نه از آن بود که طلا و نقره ندیدی و به آنها دست نیافتی، بلکه طلا و نقره و زر و سیم آبرو و اعتباری پیش تو نداشت، آنچه داشتی بذل می‌کردی و در بین بینوایان می‌پراکندی، تو آبرو و مجد سکه های زرد و سپید پر صدا را پامال کردی. آنها را زیر پا گذاشتی و گذشتی.

۷۹- نوادت الناس الزکوة وانصفوا

ماکان فی الدنيا فقیرا

اگر مردم زکوة مال بدرمی کردند و حق خدا و مردم را ادا می نمودند و در این راه انصاف می کردند. هرگز در سراسر جهان فقیر رنجبری یافت نمی شد، و شورش رنجبران خطر در جهان ایجاد نمی کرد.

و این است راه تعدیل ثروت و مبارزه با مال اندوزی . و اصل مساوات که اساس آن را چهارده قرن قبل دین اسلام بنیاد نهاده است.

۸۰- یسرت للناس الشؤن فأیسروا اما الهوی فکبحته بعنان

تو ، در آئین سخت گیری نکردی ، بلکه برای مردم تمام شئون اجتماعی و فردی و همه امور را آسان کردی ، به طوری که همه راحت شدند و بی نیاز گردیدند و در عین حال از هوی پرستی و شهوت رانی جلوگیری نمودی و مردم را از لگام گسیختگی و بی بند و باری نجات دادی.

۸۱- وجمعت حولک یا رسول صحابة بع- مائم اذهی من التیجان

ای رسول خدا ، تو به پیرامون خود یارانی جمع آوردی . که عمامه های ساده آنان بر تاج های پرزرق و برق می بالید .

۸۲- خشتت ملابسهم ولان جوارهم بالعدل، فالاعداء کالاخوان

لباس اصحاب و پیروان تو بی پیرایه و خشن بود، و به جای حریر و استبرق ازلیف خرما بافته شده بود، ولی مصاحبت آنان و جوار آنها ملایم و لطیف بود، آنان ظاهری خشک و خشن ولی باطنی لطیف و باصفا داشتند. این عدالت اسلام بود که چنین یاران باصفائی پرورش داده

بود که در اثر آن دشمنان سرسخت تبدیل به برادران مهربان شدند.

۸۳- تشقی العدالة فی القصور، و أنت قد

اسعدتها بمضارب السربان

عدالت از کاخهای پر شکوه و پرادعا، ناکامی و شقاوت دیده و تلخ
کامی چشیده بود، تا وقتی که نوبت به تو رسید، تو با این یاران ساده پوش
و بی پیرایه‌ات، عدالت را از ناکامی و گوشه‌انزوا بدر آوردی، عدالت‌هم برای
خود دولتی دید. تو با گروه‌های کوچک که خیمه‌هایی چند در صحرا زده
بودند، عدالت را زنده کردی و به آن زندگی تازه بخشیدی.

همای عدالت تابوده گرفتار چنگال نحس قوش بوده است. همه
چیز در دنیا به جز عدالت، حکومت و سروری کرده بود، حتی ثروت و
سرمایه داری، زور و قلدری، دیکتاتوری و خودرأیی، هرج و مرج و بی بند
وباری، هرزگی و فاحشه‌گی، تزویر و ریاکاری، همه و همه به دولت رسیده
و هر کدام بنوبه و بی نوبه به خود دولت دیده بودند. به جز عدالت که در
تمام این دورانهای گوناگون در يك گوشه خزیده بود، عزادار بادیده
حسرت به اوضاع نگریسته، گاهی توسری می خورد و زمانی حسرت و درینغ
و افسوس. تو آمدی و عدالت را از عزا و گوشه نشینی نجات دادی، به آن
سروری و سلطنت عطا کردی.

استغاثه به پیشگاه معلم جهان

و ، استمداد برای توحید ملتها

۸۴- معلم التوحید ، وحدامة قد فرقتها نعمة الاديان
 ای رسول خدا ، ای معلم توحید ، تو به فریاد این امت (ملت
 خودت) برس ، آنها را درس توحید و یگانه پرستی بیاموز ، که از دست
 نعره‌آدیان و مذاهب باطل و (دین فروشان) گرفتار تفرقه شده و عربده‌های
 اختلافات مذهبی ، وحدت آنان را متلاشی کرده و آنها را پاره پاره نموده است .
 «ای رسول خدا ، تو در عهد درخشان خودت ، تمام ملل را ، حتی
 یهود و نصاری و مشرکین را در زیر وحدت پرچم اسلام جمع نمودی و
 به همه پناه‌دادی و مردم را از اختلاف و دوئیت نجات بخشیدی ولی امروز
 عده‌ای از آنان که داعیه نیابت تو را دارند ، با بهانه های مختلف و پوچ و
 بی اساس ، امت تو را از هم متلاشی کرده اند . به مسلمانان پاك نهاد ،
 اسم گذاری کرده اند و آن بیگناهان را بانامهایی که خودشان برای ایجاد
 اختلاف اختراع نموده اند ، می خوانند . آنان ، جز خود و هوچیهای خود
 سایر مسلمانان را مسلم نمی دانند ، آنان اسلام را فقط به انحصار خود
 در آورده اند و روز به روز این اختلافات را دامن می زنند تا بازار عوام فریبی
 خود را گرم تر کنند !!!...»

یا رسول الله ، به فریاد امت خودت برس ...

۸۵ - فتخالفت جمعاً و آحاداً و اسماء

فمارون سـوی مروان

آنها به قدری اصرار به اختلاف انگیزی دارند، که در (جماعات و افراد) و حتی نامها و اسماء هم ملاحظهٔ اختلاف را دارند. اگر یکی نام «مارون» می‌گذارد، دیگری خود را «مروان» نام می‌نهد، تا شکل اختلاف محفوظ بماند، اگرچه در ماده و حروف «مارون و مروان» باهم اختلافی ندارند.

۸۶- قوم تقض فرایشهم آراء هم و مسیحهم و رسولهم اخوان

قومی که رختخواب راحت را بر چیده و برای پیشبرد آراء خود ساختهٔ خویش به جنگ و ستیز بایکدیگر پرداخته‌اند. در حالی که مسیحشان و رسولشان (ص) دو برادر یکدیگرند.

۸۷- یتنازعون علی السماء و ارضهم فی قبضة الرواد والحدثان

آنان نزاع و جنگ و ستیز بر سر آسمان دارند. در حالی که زمین آنها (استقلال ارضی آنان) در قبضهٔ جاسوسان و نو به دولت رسیدگان است.

* * *

۸۸- فلتنحن الاجيال اجلالا اذا ذكر النبی الاطهر العذنان

حتماً باید، همهٔ ملتها و اهم همینکه نام پرافتخار محمد (ص) را می‌شنوند بانهایت فروتنی به تعظیم کمر خم کنند، و هر وقت نام این پیامبر اطهر عذنانی برده می‌شود، زانوی ادب به زمین بزنند.

۸۹ - المائى الدنيا بذکر الله، والداعى

شعوب الارض للوحـدان

نام آن بزرگواری که : دنیا را پراز ذکر « خدا » کرد و همه ملل
و شعوب عالم را به وحدت و یگانگی دعوت فرمود.

۹۰- ولینعق المتعصبون فلم یضر طیر الجنان تمطق الغـربان

متعصبها هر چه می خواهند نعیق کنند، که قار قار کلاغها وزاغها،
به مرغان بهشتی که در شاخساران بلند بهشت چه چه می زنند زیانی
نمی رساند .

قبلا یاد آور شدم که حقیر اشعار این مسیحی با انصاف را با همه
تفصیلش بنا به خواهش عده ای از اهل فضل که انجام خواسته شان را بر خود
لازم می دیدم در اینجا آوردم و در ترجمه اشعار به ترجمه تحت اللفظی اکتفا
نکردم بلکه تا آنجا که مقدورم بود روح کلام را با عبارات فارسی جلوه گر
و مجسم نمودم تا عمق مطلب روشن گردد.

اینک ای مطالعه کننده گرامی:

توجه فرمائید ، سخن این استاد مسیحی را که یک مقام علمی و رئیس
دانشگاه است شنیدید و ملاحظه کردید که چه روشن و بی دریغ اعتراف
می کند که : فتح نهائی جهان با اسلام و قرآن است و بالاخره قوانین قرآن
بر فکرها و اندیشه های صحیح و استوار حکومت خواهد نمود.

و چه شیرین می گوید:

ای پیامبر اسلام ، ای فاتح جهان ، ای نجات بخش بشریت ، آرام باش و دل آسوده دار، که پیروزی نهائی باست و جهان به تحویل اسلام تو خواهد آمد. تمام مرامها و مسلکها و رژیمها همه و همه درهاضمه اسلام هضم خواهد شد و همه کتابها و مرامنامه ها در برابر قرآن تو نسخ خواهد گردید و بالاخره تو فاتح نهائی جهان خواهی بود و قرآن تو بر جهانیان حکومت خواهد کرد.

و نیز سخن آن اندیشمند عصر جاهلیت آن رجل عظیم مکه دشمن دیرین و سرسخت اسلام یعنی « ولید بن مغیره مغزومی » را نیز شنیدید که گفت: آینده این قرآن بر همه برتری می گیرد و همه چیز را تحت الشعاع خود قرار می دهد ، هیچ چیز بر آن برتری نمی یابد .

« أنه يعلو ولا يعلى عليه ».

حال که شمه‌ای ، به قدر قدرت قلم و گنجایش این تألیف مختصر در باره قرآن کریم و آئین مقدس اسلام قلمفرسایی شد و مخصوصاً شواهدی از بزرگترین مرد صدر اول اسلام و نیز ، يك مقام بزرگ علمی از غرب آورده شد ، تا جوانان عزیز مخصوصاً بعضی از نوباوگان ساده لوح غرب زده به اهمیت و قدرت معنوی کتاب مذهبی خود یعنی قرآن کریم پی ببرند و سعی کنند با مطالب پر ارزش این کتاب آسمانی و جهانی آشنا تر شوند . و دست از بعضی نشریات مسموم کننده ضد دینی بردارند . لازم دیدم برای آشنائی جوانان عزیز با اصطلاحات قرآن و

مقدمات تفسیر مطالبی به عرضشان برسانم، تا برای همه مخصوصاً نسل جوان که علاقه مند به فهم و درک این مطالب هستند. موضوع تاندازه‌ای روشن شود و با مقدمات علم تفسیر و اصطلاحات این فن شریف آشنائی بیشتری پیدا نمایند. و امیدوارم که این خدمت ناچیز در پیشگاه با عظمت صاحب قرآن مورد قبول واقع شود.

« قرآن کریم »

قرآن کریم، کلام خدا است.

ساخته و پرداخته در گاه الهی است و در تألیف آن فکر و سلیقه هیچ مخلوقی حتی ذات مقدس خود رسول اکرم (ص) نیز مدخلیتی نداشته است.

قرآن کریم کلاً وحی است و از جانب خدای ذوالجلال برای سعادت و نجات دنیا و آخرت بندگان به حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص) نازل شده است و بنا به تواتری که در دست داریم قطعاً و یقیناً این کتاب مقدس همان قرآن کریمی است که چهارده قرن قبل از این از طرف خدا به رسول اکرم (ص) نازل شده است و نظماً و معنأً کاملاً محفوظ و از هر نوع زیاده و نقصان یا تغییر و تحریف مصون مانده است.

قرآن کریم، آخرین و کاملترین تمام کتابهای آسمانی و ناسخ همه آنها می باشد و چون این کتاب معجز آسا حاوی تمام شؤونات و جامع همه

احتیاجات بشری است. تا روز قیامت اعتبار و اهمیت خود را حفظ خواهد نمود و کتاب دینگری بعد از آن از جانب خدا نازل نخواهد شد، همانطوریکه پس از رسول اکرم (ص) نیز پیامبر دیگری بر گزیده و مبعوث نخواهد گردید.

رسول اکرم خاتم پیامبران و قرآن کریم پایان بخش کتابهای آسمانی است.

وحي چیست؟

چون در تعریف قرآن ذکری از کلمه (وحي) شد ، لازم دیدم که تعریف و معنی این کلمه را که در تعریفات کتابهای آسمانی زیاد به چشم می خورد ، به طور اجمال در اینجا بیان نمایم .

وحي: از نظر لغوی سخن پنهان است و همچنین به هر کلامی که به یکنفر به طور خصوصی و پنهان از دیگران القا شود، اطلاق می شود .
و در اصطلاح علم تفسیر: وحي عبارت از کلام الهی است که به طور اختصاص و انحصار ابتدا بر پیغمبری که دارای رتبه رسمی نبوت و رسالت است نازل می شود و سپس در صورت لزوم و با امر الهی آن مطالب به وسیله رسول به مردم و مکلفین بازگو می گردد .

شیخ محمد عبده ؛ وحي را این طور تعریف می کند:

وحي : عبارت از يك ادراك مر موز و عرفاني است که انسان آن را

در نفس خود درك می نماید. البته با اعتماد به این که این آگاهی از جانب خدا است، خواه این ادراك معنوی با واسطه و یابی واسطه حاصل گردد.

«اقسام وحی»

گفته شد که نزول کلام خدا بر رسول ممکن است با واسطه یا بی واسطه انجام پذیرد و از روی همین اصل وحی را به چند قسم تقسیم نموده اند.

بعضی با استناد به آیه مبارکه ذیل اقسام وحی را سه دانسته اند.

«وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیاً او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیه وحی بأذنه ما یشاء أنه علی حکیم»

(سوره شوری، آیه ۵۱)

یعنی: و از افراد بشر هیچکس را امکان آن نباشد که خدا با او سخن گوید مگر به وسیله وحی و یا از پشت پرده و یا رسولی فرستد که به امر خدا هر چه را خدا بخواهد به او برساند. که او خدای بلند مرتبه و دانا است.

که از مضمون این آیه مبارکه سه نوع وحی حاصل می شود، به این شرح:

- ۱- وحی مستقیم، که بدون واسطه ظاهری انجام می پذیرد؛ مانند الهاماتی که از جانب خدا در قلب مقدس رسول اکرم (ص) قرار می گرفت.
- ۲- سخن گفتن خدا با پیامبر خود از پشت پرده (غیب) بدون این که فرشته ای واسطه آن سخن باشد. مانند کلماتی که خدای ذوالجلال در شب

معراج به رسول خود القا نمود.

که مسلماً در القاء این کلمات به رسول خدا فرشته‌ای توسط
نداشت. حال این کلمات چگونه و به چه وسیله‌ای به رسول اکرم (ص)
می‌رسید خود بحثی مفصل و جداگانه است که این مختصر را مجال آن نمی‌باشد.
۳ - نزول وحی به وسیله فرشته مخصوص یعنی امین وحی جناب
جبرئیل که آیات مبارکه قرآن به این طریق به حضرت رسول اکرم (ص)
وحی شده است.

بعضی از علمای تفسیر با استناد به پاره‌ای از روایات، اقسام وحی
را هفت دانسته‌اند. و رؤیای صادق را نیز به آن ملحق نموده‌اند و
استبعادی هم ندارد.

و از اینجا معلوم می‌شود که قرآن کریم از نوع سوم است. یعنی
خدای متعال آیات قرآن را با واسطه جناب جبرئیل به رسول اکرم (ص)
نازل فرموده است و این امر در ظرف بیست و سه سال از ابتدای بعثت نورانی
رسول اکرم (ص) تا هنگام وفات آن بزرگوار و یا نزدیک به آن تاریخ انجام
پذیرفته است.

اگرچه از مفهوم بعضی از آیات مبارکه و از صریح پاره‌ای از اخبار
صحیح و مستند به دست می‌آید که قرآن کریم يك مرتبه هم در شب قدر و
در يك جا به قلب نازنین رسول اکرم (ص) نازل گردیده است و محققین علما
را در این امر هیچگونه تردیدی نیست. بلکه برخی از آیات مبارکه قرآن

نیز مؤید این موضوع است،

« اسامی قرآن کریم »

خدای متعال این کتاب مقدس را در خود قرآن کریم با اسامی و وصفهای گوناگونی یاد فرموده است که هر یک از این اسامی و اوصاف معرفت یک یا چند جنبه ظاهری و معنوی قرآن می باشد و همچنین در روایات منقوله از حضرات محمد و آل محمد (ص) نیز نامهای متعددی برای این کتاب عزیز ذکر شده است که تقریباً بالغ بر یکصد اسم می شود. و ذیلاً به بعضی از این اسماء مبارکه اشاره می گردد :

۱ - قرآن : « الرحمن علم القرآن »

(سوره الرحمن، آیه ۲۹۱)

یعنی: خدای مهربان، تعلیم فرمود قرآن را.

چون قرآن از ماده قراءت مأخوذ است و به معنی (خواندنی) است، و در واقع این کتاب مقدس جامع همه تعلیمات آسمانی و ضامن سعادت دنیا و آخرت بنی نوع بشر است و به همین جهت برای خواندن و آموختن شایسته ترین کتاب می باشد و هیچ کتابی اگرچه از کتابهای آسمانی گذشته هم باشد نمی تواند جای گزین این قرآن مبارک گردد.

۲ - فرقان : « تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون

للعالمین نذیراً. »

(سوره فرقان - آیه ۱)

یعنی: بزرگوار آن خداوندی است که (فرقان) را بر بنده خاص

خود فرستاد تا راهنمای جهانیان باشد.

چون «فرقان» از ماده (فرق) است و در واقع فرق گذارنده بین حق و باطل و حلال و حرام می‌باشد.

۳- بیان: «هذا بیان للناس»

(سوره آل عمران آیه ۱۳۷)

این (کتاب) بیانی است برای مردم.

۴- تبیان: «ونزلنا علیک الكتاب تبیاناً لکل شیئی»

(سوره نحل، آیه ۸۹)

و ما بر تو این کتاب را که روشن کننده هر چیز است فرستادیم.

۵- المبین: «تلك آیات الكتاب المبین»

(سوره یوسف، آیه ۱)

این است آیه های کتاب، که آشکارکننده حقایق است.

این سه اسم یا صفت مبارك (بیان، تبیان، المبین) که برای قرآن

کریم ذکر شد، هر سه مأخوذ از ماده (بیان) است و به معنی روشن و

آشکارکننده می‌باشد. چون این کتاب مقدس تمام حقایق و اسرار علوم را

در هر رشته و فنی برای مردم روشن می‌نماید و نیز بهترین آشکار کننده

حق از باطل است.

۶- بینة: «فقد جاءکم بینة من ربکم»

(سوره انعام، آیه ۱۵۷)

یعنی: پس برای شما از طرف پروردگارتان (حجت آشکار) آمد.

بینه از هیمان ماده (بیان) است و به معنی برهان و حجت و دلیل استعمال

شده است و بدیهی است که قرآن کریم بزرگترین حجت الهی برای مردم می باشد و برهان امتیاز حق از باطل است .

۷ - بشری : «وهدی و بشری للمؤمنین»

(سوره بقره آیه ۹۷)

و این کتاب ، هدایت و بشارت برای اهل ایمان است .

۸ - بشیر: «قرآناً عربياً لقوم يعلمون بشيراً و نذیراً»

(سوره فصلت آیه ۲ و ۳)

یعنی: کتابی است که آیات جامعش به زبان عربی فصیح برای اهل دانش آشکار است. قرآنی است که بشارت دهنده نیکان و ترساننده بدان است. که این دو اسم یاصفت (بشری و بشیر) مأخوذ از ماده بشارت است. چون قرآن عزیز، نیکوکاران و اهل ایمان را بشارت به بهشت می دهد.

۹- شفاء : «ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین»

(سوره اسراء، آیه ۸۲)

یعنی: و ما آنچه از قرآن می فرستیم شفای دل و رحمت الهی برای

اهل ایمان است .

چون قرآن کریم و آیات مبارک هاش شفا بخش تمام امراض و بیماریهای معنوی و روحی بلکه ظاهری و جسمی می باشد و عمل کردن به احکام و اوامر آن ، جسم انسان را از غالب آلام و امراض ظاهری حفظ می نماید و همچنین روح را از بیماریهای نفسانی مانند کبر و حسد و کفر و ریا و جهل و شرک و نفاق و تمام رذائل اخلاقی و معنوی نجات می بخشد .

و اشاره به همین موضوع؛ مولای عالمیان امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (ع) فرموده است:

« فان فيه شفاء من اكبر الداء وهو الكفر والنفاق والغى و الضلال »

(نهج البلاغه شیخ محمد عبده، صفحه ۱۸۴)

یعنی: در قرآن است شفاء و درمان بزرگترین دردها: که عبارت است از کفر و نفاق و باطل و گمراهی ...

۱۰- حبل الله: « و اعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا »

(سوره آل عمران - آیه ۱۰۳)

یعنی: وهمگی به رشتهٔ محکم خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید چون قرآن کریم محکمترین رابطه و واسطه مابین خدا و خلق است و تمسک به آن تودهٔ مسلمین را از انحراف و اختلاف بازمی‌دارد و از مهالك اخلاقی و اجتماعی و فساد محیط حفظ می‌کند و روح را با عالم بالا و جهان ماوراء الطبیعه یعنی عالم لطائف و حقایق پیوند می‌دهد.

از مضمون تعداد بیشماری از روایات و احادیث منقوله از اهلیت عصمت (ع) چنین به دست می‌آید که تأویل (حبل الله) ولایت مطلقهٔ حضرت مولا امیر المؤمنین و ائمهٔ معصومین (ع) است که رابطه و واسطهٔ واقعی بین خدا و خلق اند. چون آن بزرگواران سبیل اعظم و واسطهٔ اکبر خداوند بین مخلوقات می‌باشند. و آفریدگار عالمیان فیض و رحمت و علم و حکمت خود را به واسطهٔ آن پاکان جهان بر جهانیان نازل فرموده است.

۱۱- کلام الله : «وَأَنْ أَحَدُنَا مَشْرُكًا نَسْتَجَارُكَ فَأَجْرُ حَتَّى
يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ.»

(سوره توبه - آیه ۶)

یعنی: هر گاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد به او پناه بده تا کلام
الهی را بشنود.

چون قرآن کریم، کلام الهی است و جز خدای متعال احدی
را در تألیف آن مداخله‌ای نبوده است.

۱۲- نعمت : «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»

(سوره الضحی، آیه ۱۱)

یعنی: و اما نعمت پروردگارت را برآمت بازگو (که اظهار و تعریف
نعمت حق نوعی شکر و سپاس برای منعم است).

اگر چه خدای ذوالجلال حبیب خود حضرت رسول اکرم (ص)
را از تمام نعمتهای ظاهری و باطنی خود به طور کامل بهره‌مند نموده است
ولی از نعمتهای بزرگی که به آن بزرگوار و همچنین امت اسلام ارزانی
داشته است قرآن کریم است. و ابن عباس نیز روایت نموده است که در این
آیه کریمه مراد از نعمت قرآن مجید است. و واقعاً قرآن نعمت معنوی
و روحانی خداست که روح و عقل بندگان از آن متنعم و بهره‌مند می‌شوند.
به استناد روایات متواتر و احادیث متظافر از حضرت رسول اکرم (ص)
و اهل بیت طهارت علیهم السلام. در آیات قرآن کریم هر جا ذکری از
(نعمت) رفته، تأویل آن، ولایت مطلقه حضرت صاحب ولایت کلیه

مولای متقیان علی بن ابیطالب (ع) است و البته شرح و تفصیل این موضوع به طور کامل درمجلس ذکر خواهد شد .

۱۳- کتاب : «ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين»

یعنی : این کتاب بدون هیچ شك ، راهنمای پرهیزکاران است . کتاب به معنی مکتوب است و اسم است برای آنچه که نوشته می‌شود . و قرآن کریم را به این مناسبت کتاب نامیده‌اند چون که آیات مبارك آن اولاً در لوح محفوظ ، ثانیاً در بیت المعمور ، ثالثاً در سینه مسلمانان و رابعاً در مصاحف نوشته شده است.

و همچنین مکتوب به معنی مجموع آمده است و مناسبتش این است که این کتاب مقدس تمام علوم اولین و آخرین و همه احکام و ماکان و مایکون را در خود جمع نموده است .

۱۴- نور: «وأتبعوا النورالذی انزل معہ».

(سوره اعراف ، آیه ۱۵۶)

یعنی : ونوری را که بارسول اکرم (ص) نازل شد پیروی نمودند . چون اولاً حقانیت قرآن کریم همچون نور بر تمام عقلای جهان و صاحبان دانش و بینش روشن و ظاهر است . و ثانیاً این کتاب مقدس همچون مشعلی نورانی در دست مسلمین است که به وسیله آن تاریکیهای نادانی و ظلمات جهل روشن و آشکار می‌شود . برای قرآن کریم اسامی دیگری نیز ذکر شده است که ذیلاً به برخی از آنها به طور اختصار اشاره می‌شود:

آیات ، مبارك ، برهان ، بصائر ، تبصره ، مثانی ، حدیث ، احسن الحدیث ، الحق ، حق الیقین ، حکم ، حکمة ، حکیم ، محکم ، ذکر ، ذکری ، تذکره ، رحمة ، روح ، صدق ، مصدق ، صراط مستقیم ، العظیم ، علی : فصل ، تفصیل ، مفصل ، قصص ، قول ، قیم ، کریم ، کوثر ، مجید ، نجوم ، نذیر ، تنزیل ، منیر ، هدی ، هادی ، مهیمن ، وحی ، موعظه و ناگفته نماندکه غالب این اسامی در واقع ، اوصاف و ألقاب قرآن هستند که جهت بیان شرف و عظمت این کتاب مقدس هر کدام به مناسبت خاصی وضع و ذکر شده است .

سوره های قرآن

سوره : از نظر لغت مأخوذ از چهار معنی است :

اول : سوره : به معنی منزلت و رتبه اعلی و شرف است و چون کلمات الهی در منتها درجه علو و شرف قرار دارد ، سوره های قرآن که قسمتی از این کلمات را دربر گرفته است به نام (سوره) نامیده می شود .

دوم ؛ سور : به معنی حصار و دیوار شهر است . و چون سوره های قرآن قسمتی از کلمات الهی را چون دیوار و حصار دربر گرفته و محدود نموده است بهمین جهت به نام (سوره) نامیده شده است .

سوم ؛ سور : به معنی کاخ عظیم و زیباست و چون سوره های قرآن از نظر استحکام و زیبایی همانند کاخی با عظمت و زیبا است به نام (سوره) نامیده شده است .

و کلام حکیم ابوالقاسم فردوسی رضوان الله علیه در تعریف عظمت و زیبائی کلام خودش ناظر به این معنی است ؛ در آنجا که گوید:

پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نبیند گزند

چهارم؛ سوره: که مأخوذ از (سُور) مهموز العین است که سپس همزه به (واو) قلب شده است و به معنی بقیه و قسمتی از طعام یا شراب می باشد و چون سوره های قرآن قسمتی از کلام الهی است به نام (سوره) نامیده شده اند.

سوره در اصطلاح علم تفسیر : سوره قسمتی از آیات قرآن

کریم است که حداقل از سه آیه تشکیل شده باشد .

تعداد سوره های قرآن کریم، طبق شمارش دقیقی که به عمل آمده

است یکصد و چهارده سوره است .

بعضی از علمای عامه سوره انفال را با سوره توبه ، يك سوره به حساب

آورده اند و دلیلشان این است که : سوره توبه فاقد (بسم الله) است . ولی این

استدلال صحیح نیست و نداشتن (بسم الله) سوره را از استقلال نمی اندازد .

بلکه حضرت مولانا امیر المؤمنین علی (ع) در این مورد می فرماید:

چون این سوره : سوره براءت است و مبین غضب الهی نسبت به مشرکین

می باشد و به آنان وعده جنگ و شمشیر می دهد، لذا کلمه مبارکه (بسم الله...)

که آیه رحمت و رأفت الهی است در اول آن ذکر نگردیده است.

به عقیده مفسرین شیعه ، سوره (والضحی) با سوره (انشراح) از

حیث معنی و جمله یکی است و همچنین سوره (فیل) با سوره (قریش) از نظر

ارتباط لفظی و تعلق در حکم يك آیه است . بدینمعنی که قراءت سوره (والضحی) را بدون سوره (انشراح) و همینطور خواندن سوره (فیل) را بدون سوره (قریش) در نماز واجبی کافی نمی‌داند .

اسامی سوره های قرآن

هر يك از سوره های قرآن کریم ، يك يا چند اسم معين و مضبوط دارد ، و این اسامی توقیفی و محدود است و کسی را حق زیاده یا کم کردن آنها نیست، مثلاً برای سوره مبارکه حمد ، علمای تفسیر در حدود سی اسم ذکر کرده‌اند که از آن جمله است اسامی:

ام‌الکتاب ، ام‌القرآن ، حمد ، سبع‌المثانی ، الفاتحه ، اساس ، تحرز ، دعا ، سؤال ، شافیه ، شکر ، صلوة ، نفویض ، استعانت و غیره که وضع هر يك از این اسامی برای سوره (حمد) به جهت مناسبتی شرعی می‌باشد .
مجموع یکصد و چهارده سوره قرآن ، تحت دو عنوان به دو دسته تقسیم شده‌اند :

دسته اول سوره های (مکی) که نزول آنها در مکه مکرمه بوده

است و به نامهای (نواجب) و همچنین (عتاق) نامیده می‌شوند .

دسته دوم : سوره های (مدنی) که در مدینه منوره نازل شده‌اند .

طبق حدیث شریف نبوی (ص) سوره های قرآن کریم تحت چهار

عنوان واقع است که آن چهار عنوان عبارتند از :

سبع طوال ، مئین ، مئانی ، مفصل .

و همچنین هر چند سوره از سوره های قرآن کریم مجتمعاً يك عنوان مشترك دارند. چنانکه:

هفت سوره : بقره ، آل عمران ، اعراف ، عنكبوت ، روم ، لقمان ، سجده به نام (سورالم) نامیده می‌شوند.

وهفت سوره : بنی اسرائیل ، حدید ، حشر ، صف ، جمعه ، تغابن ، اعلی ، را (مسیحات) گویند.

وهفت سوره : مؤمن ، فصلت ، شوری ، زخرف ، دخان ، جائیه ، احقاف ، را (حوامیم) نامند.

وشش سوره : یونس ، هود ، یوسف ، رعد ، ابراهیم ، حجر ، را (سورالر) گویند.

وپنج سوره : فاتحه ، انعام ، کهف ، سباء ، فاطر ، را (سورحمد) خوانند.

وچهار سوره : سجده ، فصلت ، نجم ، علق را که سجده واجبه در آنها هست ، (عزایم) نامند.

وچهار سوره : کافرون ، اخلاص ، فلق ، ناس ، را (سورقل) گویند.

وسه سوره : شعرا ، نمل ، قصص ، را (طواسین) خوانند.

ودوسوره : بقره و آل عمران را (زهرادان) گویند.

و دو سوره : انفال و توبه را (قرینتین) نامند.

و دو سوره : فلق و ناس را (معوذتین) گویند.

فضیلت تلاوت قرآن

قرآن کریم ، کتاب رسمی آسمانی ما مسلمانان است که خدای متعال آن را برای سعادت دنیا و آخرت تمام افراد بشر نازل فرموده است، و چون ما مسلمانان این کتاب مقدس را به عنوان کتاب آسمانی و کتاب دینی خود انتخاب و قبول نموده ایم و این افتخار را یافته ایم که از امت قرآن باشیم ، پس لابد ، باید با کتاب دینی و مذهبی خودمان آشنائی نزدیک داشته باشیم تا بتوانیم به قدر توان و وسع خود از احکام و علوم و اسرار و رموز آن استفاده ببریم ، آن مطالب عالی و مضامین آسمانی را درک کنیم و به قدر تکلیف شرعی خود به آن عمل نمائیم. و این ممکن نیست مگر این که خودمان با قرآن کریم ممارست داشته باشیم و لامحاله با خواندن آن آشنا باشیم و بتوانیم آیات مبارکه آن را به طور صحیح تلاوت نمائیم. واقعاً کمال جفا و بی انصافی است که شخصی مسلمان باشد ولی از خواندن کتاب مذهبی و آسمانی خود عاجز بماند و نتواند آیات مبارکه آن را بخواند و بدیهی است که چنین مسلمانی برای او نه در دنیا و نه در آخرت بهره و نصیبی نخواهد داشت. دین مقدس اسلام و رهبر عظیم الشان مسلمین، چهارده قرن قبل از این یعنی زمانی که غالب ملل جهان از علم و فرهنگ بهره و نصیبی نداشتند و صدی نود و نه مردم بیسواد بودند. با تشویق و ترغیب مسلمین به قراءت قرآن خواسته است سطح فرهنگ و دانش مردم را

بالا ببرد و ریشه‌ی سوادى را از روی زمین براندازد و همه را با سواد کند. اسلام با تشویق مسلمین به خواندن قرآن، خواسته است توده مردم، گذشته از منافع مادی و معنوی بیشماری که از قراءت قرآن می‌برند، حداقل مردمی با سواد و آشنا با علم و دانش باشند. و هیچ آئین و مذهبی به اندازه دین مقدس اسلام مردم را به تعلیم و تربیت و خواندن و نوشتن و کسب علم و معرفت تشویق نکرده است که البته با تعلیم و قراءت قرآن همه این مراتب و صدها مراتب ظاهری و معنوی دیگر نیز حاصل می‌شود.

نزول قرآن کریم به زبان عربی است، و زبان عربی از نظر وسعت دائره و دارا بودن قواعد و قوانین صحیح و همچنین فصاحت و بلاغت، شیرینی و لطافت، یکی از غنی‌ترین و عالی‌ترین زبانهای دنیا است و حتماً مقام اول و درجه اعلی را در این زمینه حائز است. بنابراین، اگر همه مسلمانان از توصیه‌های رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) پیروی نمایند و قرآن کریم را تلاوت کنند و با آن آشنائی یابند، قهراً زبان عربی را نیز ولوبه اندازه رفع احتیاجات ضروری می‌آموزند و در نتیجه يك زبان بین‌المللی در بین تمام مسلمانان رواج می‌یابد و دیگر هیچ مسلمانی هنگام تکلم با مسلمان دیگر اگرچه از قوم و نژاد او نباشد عاجز نمی‌ماند و تمام مسلمانان زبان و مقاصد یکدیگر را بدون احتیاج به مترجم و غیره درک می‌نمایند.

و این همان مطلبی است که ملل متمدن جهان بتازگی آن را درک

نموده و متوجه آن شده اند که برای اجتماعات بشری يك زبان بین المللی و جهانی لازم است که تمام ملل با آن آشنا باشند و همه بتوانند با آن زبان تکلم نمایند. تا در موقع ملاقات افراد کشورها و نژادهاى مختلف بایکدیگر بتوانند به سادگی به وسیله آن زبان جهانی باهم صحبت نمایند و مطالب یکدیگر را درك کنند و دیگر مانند لالها مطالب را با اشاره و کنایه و غیره به هم القا نکنند. اساس این فکر صحیح را که همانا ایجاد يك زبان بین المللی جهانی در میان تمام ملل و اقوام و نژادهاست، یک هزار و چهارصد سال قبل از این پیامبر اسلام بنا نهاده است و با تشویق و توصیه همه مسلمین (چه عرب و چه عجم) به قراءت و آموختن قرآن کریم، خواسته است يك زبان همگانی بین تمام مسلمین رایج نماید، و حکمت این که عبادات اسلامی مانند اذان و نماز و غیره که باید حتماً به زبان عربی باشد، شاید همین موضوع است... و اگر این امر به طور صحیح انجام پذیرد زبان عربی به عنوان يك زبان بین المللی لامحاله بین مسلمانان رواج می یابد و با تحقق این موضوع صدها از مشکلات اجتماعی و فرهنگی مردم حل می شود.

باری، از طرف پیشوایان مقدس اسلام در فضل قراءت قرآن و تشویق مسلمین به این امر بزرگ، روایات و احادیث زیادی وارد شده است که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می شود.

۱- کتاب وافى: روایت با اسنادش از حضرت امام محمد باقر

(ع) از حضرت رسول اکرم است که آن حضرت فرمود:

« من قرء عشر آیات فی لیلة لم یکتب من الغافلین و من قرء
 خمسین آیه کتب من الذاکرین و من قرء مائة آیه کتب من القانتین و
 من قرء مائتی آیه کتب من الخاشعین و من قرء ثلثمائة آیه کتب
 من الفائزین و من قرء خمسائة آیه کتب من المجتهدین و من قرء الف آیه
 کتب له قنطار... »

یعنی: هر مسلمانی، اگر در هر شب ده آیه از قرآن تلاوت نماید او
 را از غافلها نمی نویسند. و اگر پنجاه آیه بخواند او را از جمله ذاکرها
 محسوب می دارند و اگر صد آیه قرائت کند او را از زمره قانتها (اطاعت
 کنندگان به خدا) به شمار آورند. و اگر دویست آیه تلاوت نماید، او
 را از گروه خاشعها به حساب آورند و اگر پانصد آیه بخواند او را از
 جمله مجتهدها محسوب دارند و اگر هزار آیه تلاوت کند. برای او
 خیر کثیر نوشته می شود.

۲- کتاب وافی : روایت با اسنادش از حضرت امام جعفر صادق (ع)

است آن حضرت فرمود:

« القرآن عهد الله الی خلقه فقد ینبغی للمرء المسلم ان ینظر فی
 عهده وان یقرء منه فی کل یوم خمسین آیه »

یعنی: قرآن عهد و پیمان خداست بر بندگانش، پس برای شخص
 مسلمان شایسته چنین است که نظر نماید در عهدنامه خود و هر روز از قرآن
 پنجاه آیه تلاوت کند.

۳- کتاب وافی : روایت با اسنادش از حضرت امام علی بن الحسین

(ع) است، آن حضرت فرمود:

« آیات القرآن خزائن فكلما فتحت خزينة ينبغى لسكان
تنظر فيها »

یعنی : آیات قرآن گنجینه های (علوم و احکام خداست) پس
هر گنجینه ای که در برابر تو باز شد، شایسته چنین است که در آن نگاه کنی.
در این روایت، فرمایش امام (ع) کنایه است بر این که : هنگامی
شخص می تواند از گنجینه های علوم و احکام قرآن بهره مند شود که در
آن نظر نماید و با تلاوت آیات کریمه اش از آن استفاده کند .

ترجمه قرآن

ترجمه : به فتح اول و ضم سوم ، به معنی لغتی را با لغت دیگر
معنی کردن است . مثل این که يك کلمه یا جمله عربی را به فارسی و یا
برعکس يك کلمه یا جمله فارسی را به عربی در آورند .

کلمه ترجمه از لفظ « ترجمان » که کلمه ای فارسی الاصل است
گرفته شده است و از همین لفظ « ترجمان » به روش قواعد عربی ، مصدر و
فعل واسم اخذ گردیده است .

خفافی : در کتاب « شفاء العلیل فی ماورد فی کلام العرب من
الدخیل » ذکر کرده است که :

« ترجمان » معرب از کلمه « تور زبان » فارسی است .

و دیگران گفته اند ، که : « ترجمان » معرب کلمه « تور گومان »

است، که آنهم به معنی شاخص سخن گفتن بیگانه می‌باشد.
 و به همین جهت عده‌ای از لغت شناسان کلمه ترجمان را به شکل
 «ترجومان» ضبط کرده‌اند.

و به هر حال ترجمه مأخوذ از کلمه ترجمان فارسی و به معنی لغتی
 را به لغت دیگر در آوردن است.

موضوعی که در این جا قابل توجه است و باید مطرح گردد، این است
 که: زبانهای دیگر وسعت ترجمه صحیح قرآن کریم را ندارند. و به ویژه
 اگر بخواهیم ترجمه واقعی و واقعیت و روح کلمات را در دست داشته باشیم.
 زیرا کلمات قرآن، هر کدام به طور استقلال، مورد نظر می‌باشد و
 فقط رساندن معنای آن منظور نظر نیست، مثلاً يك لفظ ساده از قرآن کریم
 مانند کلمه «اقتربت» به معنی (نزدیک شد). اگر چه مرادفهایی نیز در
 کلام عربی مانند «دنت» داشته باشد ولی خود «اقتربت» از نظر کیفیت
 استعمال و موقعیت ادبیش در کلام، به اصطلاح علمای اصول موضوعیت
 دارد، و امکان تغییر و تبدیل آن به الفاظ مرادفش در زبان عربی موجود
 نیست، تا چه رسد به زبانهای دیگر و لغات بیگانه، که این فرض را
 ناممکن تر می‌سازد. و همچنین است حال در سایر الفاظ و کلمات قرآن،
 و این بحث را اگر به ترکیب بندی جملات و ربط کلمات بایکدیگر تعمیم
 بدهیم، سخن بدرازا می‌کشد و از حوصله این مختصر بیرون است، و
 تحدیهای قرآن کریم که مخصوص به خود قرآن است، گواهی روشن

برسخن ما ، می باشد .

وبعلاوه، به طور ساده تر : در بعضی از زبانها مخصوصاً زبان وسیع عربی ، لغاتی وجود دارد که معنی آن لغت عیناً در زبانهای دیگر یافت نمی شود و به همین جهت مترجمین مجبور می شوند که آن لغات را یا عیناً وبدون ترجمه کردن ، در ترجمه های خود بیاورند ، و یا تعبیر به معنی کنند . و این عمل خود ، لطف و فصاحت کلام و غالباً مقصود اصلی و منظور واقعی را از بین می برد و آن را به شیوه دیگری جلوه می دهد ، بعلاوه روح الفاظ که در سیاق جمله بندی در زبانی موجود است ، همیشه مقدور نیست که فقط با ترجمه کردن به زبان دیگر ، منتقل گردد ، لغات به زبان دیگر ترجمه می شود ولی روح الفاظ به آن زبان منتقل نمی گردد . مخصوصاً قرآن کریم ، که گذشته از هزاران امتیازات ظاهری و باطنی که دارد . فقط از نظر فصاحت و بلاغت دریائی است بیکران و آسمانی است ناپایان ، که جهان وسیع سخن در برابر آن ، از شبمی حقیر یا ذره ای ناچیز کوچکتر است و در میدان پهناور فصاحت و بلاغت چنان پیشتاز و اعجاب آور است که از همان روز نخست تا به امروز هر کس آیه ای از آیات روح بخش و دلربایش را شنیده بی اختیار در برابر کشش و جذبه بدایعش سر تعظیم فرود آورده و صورت به خاک آستانش سائیده و نامی جز خارق العاده و اعجاز برای آن نیافته است .

و به همین جهت اگر چه ناآشنایان با زبان عربی چاره ای ندارند ،

جز این که به ترجمه‌های قرآن کریم مراجعه نمایند، ولی ناگفته نماند که از ترجمه‌هایی که از قرآن کریم به زبانهای گوناگون شده‌است، نباید انتظار درك لطف و فصاحت و بلاغت و روح الفاظ و معانی قرآن را داشته باشیم. مخصوصاً که بعضی از مترجمین بی‌مایه که در اثر عدم تسلط به زبان عربی یا فارسی و یا هر دو نتوانسته‌اند از عهده این وظیفه خطیر برآیند و این مهم را به نحو احسن انجام دهند. و در نتیجه نه فقط نتوانسته‌اند مقصود واقعی از آیات قرآن را در ترجمه‌های خویش منعکس نمایند، بلکه دچار اشتباهاتی بزرگ و مغلطه‌کاریهایی غیر قابل گذشت نیز شده‌اند، و باین اقدام ناپسند خود ستمی بزرگ به قرآن و صاحب قرآن روا داشته‌اند.

بنابراین، این نوع ترجمه‌ها به تنهایی نمی‌تواند مورد اعتماد و اطمینان قرار گیرد، و انتظار فهم حقایق و لطائف قرآن را از این ترجمه‌ها نمی‌توانیم داشته باشیم. بلکه برای درك کامل منظور خدای متعال و دانستن بدایع آیات قرآن کریم، علاوه بر ترجمه، احتیاج به تفسیر و همچنین تأویل داریم. و کسانی که مدعی اند کلام الهی را بدون تفسیر و تأویل می‌توان فهمید، به خطا رفته‌اند. و در واقع آنان ظاهر بینانی هستند که از حقایق و دقائق معانی آیات قرآن کریم و همچنین از لطائف و بدایع فصاحت و بلاغت الفاظ در این کتاب مقدس بی‌خبراند و ما برای روشن شدن موضوع، ابتدا به شرح معنی تفسیر و تأویل از نظر لغت و اصطلاح و مخصوصاً از دیدگاه قرآن می‌پردازیم:

== تفسیر قرآن ==

تفسیر، از نظر معنی لغوی: به معنای نیک نشان دادن و آشکار ساختن پوشیده و واضح کردن معنای واقعی سخن است.

و از آن جمله است، این آیه مبارکه:

ولایاً تونک بمثل الاجئنناک بالحق واحسن تفسیراً .

(سوره فرقان - آیه ۳۶)

یعنی: و کافران بر تو هیچ مثل باطل (و اعتراض ناحق) نیاورند، مگر این که ما، در مقابل، برای تو سخن حق با بهترین بیان و توضیح در پاسخ آنها بیاوریم.

تفسیر، از نظر ریشه لغوی: مأخوذ از کلمه «فسر» است که به معنی جدا کردن و کشف نمودن می باشد.

علمای لغت بر آنند که: کلمه «فسر» طبق قاعده اشتقاق کبیر یعنی (قانون قلب) از کلمه «سفر» اخذ گردیده است و «سفر» در لغت به معنی کشف و آشکار کردن است، مثل:

اسفرت المرأة عن وجهها، اذا کشفته،

یعنی: زن رویش را باز نمود، یعنی: پرده از روی برداشت. و با این تقریب، تفسیر کلمات، یعنی: برداشتن پرده ابهام از روی معانی آنها و واضح و روشن نمودن آن کلمات به نحوی که، ابهام و خفائی درین نباشد. تفسیر در اصطلاح: با معان نظر در تعریفات که دانشمندان و اهل

فن در خصوص تفسیر نموده‌اند ، می‌بینیم که تفسیر را با تعریفات گوناگونی معرفی نموده‌اند ، که ممکن است همه آنها را به يك معنی واحد ، ارجاع داد و این تعریف‌ها ، اگرچه از نظر لفظ مختلفند ، ولی از نظر معنی و هدف یکی می‌باشند و تمام آنها را می‌توان در تعریف جامع ذیل خلاصه نمود:

تفسیر: علمی است که در آن ، از احوال قرآن کریم ، از حیث دلالتش بر مراد خدای متعال بحث می‌شود.

و از این تعریف ، موضوع علم تفسیر به دست می‌آید ، که :

موضوع علم تفسیر : عبارت از آیات قرآن کریم است ، از لحاظ دلالتش بر مراد خدای متعال ، و :

مفسر: کسی است که : مراد واقعی خدای ذوالجلال را از الفاظ و آیات قرآن استنباط نموده و در دسترس مردم قرار دهد؛

ولی اگر با نظری وسیع‌تر به این مطلب توجه نمائیم ، می‌بینیم که قرآن کریم ، کتابی است آسمانی و من عندالله و طبق بیان خود قرآن ، جامع همه علوم و دانشهاست .

فیه تبیان کلشیئی؛

یعنی : بیان هر چیزی در قرآن است .

و چون در میان توده اجتماع و بشر عادی ، تاکنون کسی یافت نشده است که از هر حیث ، جامع جمیع علوم و دارای همه دانشها باشد ، لذا هیچ فردی از افراد بشر ، اگر چه بسیار دانشمند هم باشد ، با اتکاء به

معلومات محدود و شخصی خودش، توانائی تفسیر و بیان همه قرآن را نخواهد داشت و از صدر اول اسلام و بدو ظهور قرآن، از بین مردم عادی (غیر معصوم) احدی چنین ادعائی نکرده و اگر هم کرده است، به زودی بطلان ادعایش ثابت شده است.

و به همین جهت برای تفسیر قرآن به طور کامل و جامع، ناچاریم یادائرة المعارفی باشکرت کلیه دانشمندان جهان که هر یک در رشته‌ای از علوم و فنون تخصص کامل داشته باشند، ترتیب بدهیم، و آن دانشمندان نیز در رشته تخصصی خود، استاد و در اعلی درجه امکان باشند. تا هر کدام هر آنچه را که راجع به علم و تخصصشان است تفسیر و بیان نمایند و بارویهم انباشتن این معارف و فنون تفسیری تقریبی برای قرآن کریم به دست آید. که البته از آغاز اسلام تا به امروز چنین مجتمعی تشکیل نشده است و حتماً تشکیل این چنین دائره المعارفی از نظر کمیت و کیفیت بسیار مشکل و شاید ممکن و مقدور نبوده است. و تازه اگر به فرص محال، چنین مجتمعی نیز تشکیل یابد، اعضاء دانشمندان فقط می‌توانند نسبت به علوم زمان خودشان اظهار نظر نمایند و قطعاً از علوم آینده بی‌خبر خواهند بود و این خود نقصی بزرگ نسبت به معتقدات و اظهارات آنان خواهد بود و از نظر قطعیت نمی‌توان به آن اعتماد کامل داشت.

بنابراین: در فهم و تفسیر قرآن کریم موظفیم، به آستان بزرگانی روی آوریم که با دارا بودن علوم لدنی و معارف آسمانی، محیط به همه

علوم جهان و از جمله معارف قرآن باشند، و دانش آنان چون معلومات دانشمندان عادی، محدود و مقید به زمان و مکان معینی نباشد. البته با استفاده از پر تو علم چنین بزرگوارانی که مؤید من عند الله هستند می‌توانیم به مفهوم و تفسیر واقعی قرآن که کتابی آسمانی و جهانی است واقف شویم. و به عبارت روشن‌تر:

قرآن چون کتابی آسمانی و جهانی است، استاتید قرآن نیز حتماً باید، اساتیدی آسمانی و جهانی باشند.

والته فقط این اساتید بزرگوار و این دانشمندان ملکوتی که از سر چشمه ازل کسب علم فرموده‌اند، می‌توانند این چنین وظیفه خطیر و مهم را عهده دار شوند، و این اساتید عالیقدر طبق نص صریح حضرت رسول اکرم (ص) در حدیث ثقلین، فقط عترت و اهلبیت پاک پیغمبر، یعنی: مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (ع) و صدیقه طاهره فاطمه زهرا (ع) و یازده فرزند گرامیشان خواهند بود. که با تعلیمات ازلی و تأییدات الهی، عالم به تفسیر و تأویل و جمیع اسرار و رموز و احکام قرآن کریم می‌باشند.

و رسول اکرم (ص) رسماً فقط این بزرگواران را جهت تفسیر و تأویل قرآن کریم تعیین فرموده است و ما را در فهم و درک تفسیر قرآن چاره‌ای نیست، مگر این که در رب رحمت و کرم آن بزرگواران را بگوئیم و از آستان علم و دانش آنان استمداد جوئیم.

و این گفتار صریح صاحب قرآن و آورنده عظیم الشان قرآن است
که در موارد مکرر و بسیار زیاد فرموده است:

« انامدینة العلم و علی بابها »

یعنی: من شهر علم و علی در آن شهر است .

و حکیم ابوالقاسم فردوسی آن شیعه خالص و کامل ، این حدیث

شریف را چه خوب به نظم کشیده است :

و حقیر به یاد بود نام پرافتخار این حکیم عالیقدر و سخن سرای

با ایمان که دینش را به دنیا فروخت و در آستان ولایت حضرت مولای

عالمیان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ارواحنا فداء ثابت قدم ماند و به

افتخار دنیا و آخرت و فوز ابد نائل آمده این چند بیت را که در شرح آن

حدیث شریف گفته است در اینجاق نقل می نمایم:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علم علیم در است درست این سخن گفت، پیغمبر است

گواهی دهم کاین سخن راز اوست تو گوئی دو گوشم به آواز اوست

چو باشد ترا عقل و تدبیر و رای بنزد نبی و علی گیر جای

گرت زین بد آید گناه من است چنین است و این رسم و راه من است

به این زاده ام هم بدین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم

ابادیگران مر ، مرا کار نیست بر این در مرا ، جای گفتار نیست

و به همین جهت ، تفاسیری که ساخته و پرداخته دیگران است ،

موقعی می‌تواند صحیح و واقعی و قابل اعتماد باشد که ، حتماً استناد به روایات و کلمات حضرات معصومین (ع) داشته باشد . و هیچکس را بدون مراجعه به آثار اهل بیت نبوت و با اتکاء به علوم ناقص خودش حق تفسیر و تأویل قرآن نیست و از طرف صاحب و آورنده عالیقدر قرآن حضرت رسول اکرم (ص) چنین اجازه‌ای به کسی غیر از آن بزرگواران داده نشده است.

و برعکس در روایات متواتر مردم را از تفسیر به رأی شدیداً نهی فرموده‌اند :

و از آن جمله است حدیث شریف ذیل :

« من فسر القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار »

یعنی : رسول اکرم فرمود : هر کس قرآن را بارأی و نظر شخصی خودش و (بدون مراجعه به آثار اهل بیت نبوت) تفسیر نماید ، جای يك چنین شخصی در آتش است.

بنابر این تفاسیری که : زائیده اوهام اشخاص عادی است و از آثار حضرات ائمه طاهرين که پس از رسول اکرم (ص) اساتید واقعی قرآنند چراغی فرا راه ندارد ، از درجه اعتبار ساقط است و مورد اعتماد اهل فن نمی‌باشد .

و به طور کلی ، قرآن کریم بدون ضمیمه شدن با تفاسیر آل محمد (ص) برای ما ، که دانشی ناقص و محدود داریم ، کتابی مبهم و غیر قابل درک است .

رسول اکرم فرموده است :

« انی تارك فيكم الثقلين ، ما ان تمسکتهم بهما لن تضلوا بعدی
 ابدآ : کتاب الله و عترتی اهلبیتی ، لن یفتقر قاحتی یرد اعلی الحوض »
 یعنی : من دو امانت سنگین بین شما باقی گذاشته‌ام که اگر به
 هر دو آنها چنگ زدید ، هر گز پس از من گمراه نخواهید شد. « و آن دو ،
 عبارتند از : کتاب خدا - قرآن ، و اهلبیتم - علی و آل علی (ع). و قرآن
 و اهلبیتم تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی‌شوند .

و باین نص صریح که متفق علیه فریقین است ، ثابت می‌شود که
 قرآن و حضرات ائمه اطهار (ع) ، لازم و ملزوم یکدیگرند و ما را به تنهایی
 و بدون استفاده از مکتب علم حضرات معصومین (ع) توان و نیروی درک
 حقایق قرآن نمی‌باشد و باین مقدمات ، فرضیه غلط :

« کفانا کتاب الله »

یعنی : قرآن به تنهایی ما را کافیت ،

که از ساخته های خلیفه دوم است ، ابطال می‌شود .

و ثابت می‌گردد که : اساتید واقعی قرآن که رسماً از جانب خدای
 متعال شایستگی و صلاحیت تفسیر قرآن را دارند فقط ذوات گرامی
 حضرات محمد و آل محمد (ص) می‌باشند و بس ...

و آن بزرگواران آنچه که از تفسیر آیات مبارک قرآن لازم بوده
 است ، در خلال احادیث و آثار گرانهای خود بیان فرموده‌اند و به وسیله

حاملان اخبار، یعنی علمای منصوص اسلام، امثال شیخ مفید و شیخ کلینی و شیخ طوسی و شیخ صدوق و غیرهم اعلی‌اله مقامهم به ما رسیده است. و مکتب شیعیان از این لحاظ به اندازه‌ای غنی است که در هر يك از رشته‌های علوم، کلمه‌ای ناگفته نمانده است و اصول و فروع و کلیات و جزئیات معارف اسلام به طور صحیح و کامل به ما رسیده است. **والحمد لله رب العالمین.**

تأویل قرآن

تأویل از نظر لغت : در لغت عربی، تأویل از ماده (اول) بر وزن قول اخذ شده است و (اول) به معنی رجوع است. در قاموس درذیل ماده تأویل آمده است:

«آل الیه ، اولا و مآلا = رجع»

در اینجا ، از نظر لغوی ، تأویل را به : «رجوع دادن» معنی کرده است . و سپس گفته ، که ؛ « تأویل کلام » یعنی : برگرداندن و تقدیر و تفسیر نمودن کلام است .

و نتیجه می‌گیریم که ؛ معنای تأویل از نظر لغت عبارت است از : برگرداندن کلام ، به معنایی که احتمال صحت آن بیشتر است .

تأویل از نظر اصطلاح : تأویل از نظر اصطلاح علماء ، عبارت است از برگرداندن لفظ یا کلام ، از معنی راجح غلط ، به معنی مرجوح صحیح ، بادلثلی که موجود باشد .

و بعضی گفته‌اند: تأویل مأخوذ از « ایاله » به معنی سیاست است، ووظیفه تأویل کننده، این است که: کلام را بکشد و در موضع و محل صحیحش قرار دهد.

تأویل در قرآن کریم:

در قرآن کریم، کلمه تأویل به معانی مختلف آمده است که؛ ما ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - به معنی تفسیر و تعیین، در آیه مبارکه ذیل:

« فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ، وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ... »

یعنی: و آنان که در دلهایشان میل به طرف باطل است، در پی متشابهات قرآن روند. تا با تأویل غلط آن فتنه برانگیزند. در صورتی که تأویل (تفسیر و تعیین) آن را جز خدا و استواران در علم کسی نمی‌داند. که در این آیه مبارکه، تأویل به معنی تفسیر و تعیین کردن آیات آمده است،

۲ - به معنی عاقبت و سرانجام امور، در این آیه مبارکه:

« فَأَنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْئٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا »

(سوره نساء، آیه ۵۹)

یعنی: و اگر در چیزی، کلماتان به گفتگو و نزاع کشید، به حکم خدا و رسول بازگردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این عمل:

(رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما بهتر و خوش عاقبت‌تر خواهد بود.

که در آیه مبارکه بالا، تأویل به معنی، عاقبت آمده است.

۳- به معنی واقع شدن خبری؛ در این آیه کریمه:

«هل ينظرون الا تأويله، يوم يأتى تأويله»

یعنی: (کافران که به آیات خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند)

آیا در انتظار چیستند، روزی (با واقع شدن مرگ یا قیامت) تأویل

آیات و مآل اعمال آنان، به آنها برسد.

که در آیه فوق، تأویل به معنی واقع شدن مدلول آیات است.

۴- تعبیر خواب: در این آیه شریفه:

«وما نحن بتأويل الاحلام بعالمين»

(سوره یوسف، آیه ۴۴)

یعنی: و ما را به تعبیر خواب آگاهی نیست.

که در این آیه مبارکه، تأویل به معنی تعبیر خواب است.

ولی ناگفته نماند: که مقصود از تأویل در کلمات علمای اعلام و

دانشمندان تفسیر، همان معنای اول، یعنی: تعیین معنی واقعی آیه است.

مقایسه‌ای بین تفسیر و تأویل قرآن

۱- تفسیر در لغت: به معنی کشف و بیان و توضیح است و تأویل به معنی

برگرداندن و رجوع می‌باشد.

۲- ابو عبیده و جمعی گفته اند که : تفسیر و تأویل هر دو به يك معنی است و دو کلمه مترادفند (مانند : خوب و نیک) .

(کتاب اتقان ، جلد دوم صفحه ۱۷۳)

۳- در مقدمه تفسیر راغب اصفهانی صفحه ۴۰۲ و ۴۰۳ و در آخر کتاب « تنزیه القرآن عن المطاعن » تألیف قاضی عبدالجبار :
از راغب اصفهانی نقل است که گفته است : تفسیر اعم از تأویل است و تفسیر غالباً در الفاظ ولی تأویل در معانی استعمال می شود.
و تأویل غالباً در کتابهای آسمانی ولی تفسیر، هم در کتابهای آسمانی و هم در غیر آن ، استعمال می گردد.

و تفسیر غالباً در الفاظ مفرد ، ولی تأویل بیشتر در جمله ها استعمال می شود . و تأویل گاهی به معنی عام و گاهی به معنی خاص استعمال می شود ، مانند کلمه کفر ، که گاهی به معنی انکار مطلق و گاهی به معنی انکار خدا استعمال می شود . و همچنین کلمه ایمان ، که گاهی به معنی تصدیق مطلق و زمانی به معنی تصدیق به خدا استعمال می گردد .

و همچنین ، تأویل معنی مقصود را بین معانی مشترك ، تعیین می نماید ، مانند : لفظ (وجد) که بین معانی پیدا کردن و به وجد آوردن و به وجود آمدن ، مشترك است .

۴- ما توزیدی گوید : تفسیر ، عبارت است از قطع و یقین بر آنچه که از لفظ مراد است ، ولی تأویل ترجیح دادن یکی از احتمالات است

بدون قطع .

۵- ابوالبقاء گوید : در آیه مبارکه: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» یعنی:

زنده را از مرده بیرون می‌آورد :

تفسیر این است که : (میت) را به معنی تخم مرغ و (حی) را به معنی

مرغ بگیریم.^۱

و تأویل آن است که بگوئیم : مراد از (میت) کافر و مقصود از

(حی) مؤمن است. و یا این که بگوئیم: مراد از (میت) جاهل و منظور از

(حی) عالم است.

بغوی گوید : تفسیر عبارت است از بیان سبب و شأن نزول آیات

ولی تأویل عبارت است از برگرداندن ، آیه به معنائی که احتمال صحت

آن می‌رود و موافق با ماقبل و مابعد آن باشد و با سایر آیات و سنت هم

مخالفتی نداشته باشد.

در این عقیده ، کواشی از بغوی متابعت نموده است.

۷- ابوطالب ثعلبی گوید : تفسیر: بیان ظاهر لفظ است از نظر حقیقت

و مجاز ، مثل تفسیر (صراط) به (راه) و تفسیر (صیب) به (باران).

ولی تأویل ، معنی باطن لفظ است ، مانند آیه مبارکه: «ان ربك

۱ - عقیده ابوالبقاء ، در این مثال خالی از اشکال نیست ، زیرا تخم مرغ

اگرچه ظاهراً حرکتی ندارد ولی مرده مطلق (میت) نیست.

لبالمرصاد» که تفسیرش این است که: «خدا در کمین گناهکاران است» ولی تأویلش این است که: «از او امر الهی نباید سستی نمود و از درگاه الهی نباید غافل ماند»

۸ - بعضی گفته اند که: تفسیر روشن کردن ظاهر آیات است و تأویل پیدا نمودن باطن و مغزولب آیات می باشد.

۹ - و برخی بر آنند که: تفسیر معنی مطابقی آیات است و تأویل معنی التزامی آیات.

۱۰ - و آنچه که از تعریف های فوق درباره تفسیر و تأویل به دست می آید و با ظاهر آیات و آثار اهل بیت نبوت علیهم السلام وفق می دهد این است که:

تفسیر: عبارت است از توضیح آیات محکمات.

و تأویل: عبارت است از بیان آیات متشابهات، یعنی رد کردن متشابهات به محکمات.

و چون اصل مهم در علم تفسیر قرآن، بیان و کیفیت (تأویل) است و هدف نهائی مانیز در این مجموعه بحث در پیرامون تأویل آیات مبارکه قرآن می باشد. لازم دیدم که جهت توضیح کامل مطلب و روشن شدن مقصود. آیه مبارکه هفتم از سوره آل عمران را که در ذکر محکمات و متشابهات و همچنین تأویل و غیره نازل شده است به طور مفصل، تفسیر نمایم. و مخصوصاً اختلافی را که در قراءت و تفسیر این آیه مبارکه شده

است بیان و توضیح کنم و قول حق را در خصوص این آیه کریمه از روی روایات و احادیث حضرات محمد و آل محمد (ص) در دسترس مطالعه کنندگان گرامی قرار دهم . **ومن الله التوفيق و عليه التكلان**

قال الله تبارك و تعالی :

هو الذی انزل عليك الكتاب منه آیات محكمات هن ام الكتاب
وأخر متشابهات فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء
الفتنة وابتغاء تأویلہ ، وما یعلم تأویلہ الا الله والراسخون فی العلم ،
يقولون آمنا به کل من عند ربنا وما يذكر الا اولو الالباب

«سوره آل عمران ، آیه ۷»

یعنی : اوست خداوندی که قرآن را بر تو فرستاد که بعضی از آن ،

آیات محکم « و نشانه های آشکار ، یعنی آیاتی است که دارای معنی روشن و واضح می باشد » که آنها اصل قرآنند . و دیگر آیات متشابه (یعنی آیاتی است که از ظاهرشان مراد و معنی واقعی آنها درک نمی شود بلکه احتیاج به تأویل دارند) کسانی که قلباً میل به باطل دارند از پی متشابهات قرآن روند تا با تأویل آن فتنه برانگیزند « و تأویل آن را بر طبق عقیده باطل خود نمایند » در صورتی که تأویل آیات متشابه را جز خدا و راسخان در علم (استواران در دانش) کس دیگری نمی داند . آنان (راسخان در علم که عالم به تأویل هستند) می گویند :

به تمامی آنها ایمان آوردیم که همه « آیات محکم و متشابه قرآن »

از جانب پروردگار ما است. و کسی به جز خردمندان و صاحبان عقل، اندیشه عمیق در آیات قرآن نمی کند.

قراءت و محل وقف در آیه

در کیفیت قراءت این آیه مبارکه و محل وقف آن ، که آیا بر «الراسخون فی العلم» و یا بر لفظ جلاله (الله) است ، دو نظریه مختلف داده شده است .

عقیده صحیح که نظریه جمهور علمای تفسیر و مطابق با روایات و آثار اهلیت عصمت علیهم السلام می باشد ، این است که :

در این آیه وقف بر «الراسخون فی العلم» صحیح است ، و از دیدگاه این گروه ، قراءت این قسمت از آیه چنین می شود:

وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم...

و این چنین معنی می دهد :

تأویل آیات متشابه را کسی جز خدای متعال و راسخان در علم نمی داند . (پس کسی را جز استواران در دانش حق تأویل آیات متشابه قرآن نخواهد بود).

غالب پیشروان علم تفسیر از جمله : عبدالله بن عباس (حبر امت) و محمد بن جعفر بن زبیر و ابو مسلم و دیگران پیرو این عقیده اند ، و همه رجال حدیث و مفسرین شیعه از جمله شیخ طبرسی در صفحه ۴۱۰ مجمع البیان

(چاپ صیدا) همین قول را از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام نقل نموده‌اند .

در تأیید صحت این قول روایات بسیار زیاد و متواتری از حضرات معصومین علیهم‌السلام موجود است که انشاء الله در صفحات آینده همین کتاب از نظر تان خواهد گذشت .

نظریه دیگر که ابتدا از عایشه نقل شده و سپس بعضی از آن پیروی کرده‌اند ، این است که :

در این آیه وقف بر لفظ جلاله (الله) می‌باشد ، و از دیدگاه این گروه ، قراءت آیه فوق ، بدینمنوال است:

وما یعلم تأویله الا الله ، والراسخون فی العلم یقولون آمننا...

و معنی آن نیز چنین می‌شود :

تأویل آیات متشابه را جز خدا کسی نمی‌داند . و راسخان در علم

می‌گویند : ایمان آوردیم ...

و از این نظریه چنین به دست می‌آید که تأویل آیات متشابه را

که شماره آنها در قرآن کریم بسیار زیاد و از عده آیات محکم کمتر

نیست ، به جز ذات پروردگار کسی نداند و حتی راسخان در علم نیز از درك

و فهم آن عاجز باشند .

این نظریه گذشته از این که اساساً با تفسیر اهل بیت عصمت علیهم‌السلام

مخالف است ، از نظر عقلی و علمی نیز اشکالات بسیاری دارد که ذیلاً

به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

عقل وقف بر لفظ جلاله را مردود می‌داند

۱- همه مسلمانان می‌دانند که این کتاب مقدس آسمانی یعنی قرآن کریم که از جانب خدای متعال به حضرت رسول اکرم (ص) نازل شده است، حاوی تمام برنامه های دقیق زندگانی مادی و معنوی و در واقع مایه رستگاری دنیا و آخرت انسانها است.

خود این قرآن و آیات و احکام و اوامر و نواهی اش همه وهمه و هر چه در آن است برای ما انسانها نازل شده است.

خدای مهربان از نظر رحمتی که بر بندگان دارد این کتاب جامع و حیرت انگیز آسمانی را برای ما انسانها فرستاده است تا آیات دربار آن را بخوانیم و مضامین عالی و حکیمانه اش را بفهمیم و درك کنیم و بالاخره به آن مضامین سعادت بخش عمل نمائیم ...

حال چگونه می‌توان نظر داد، که قسمت عمده قرآن را که همان آیات متشابه است هیچکس حتی پیغمبر و امام هم نداند؟ و از آن آیات به جز خدای متعال احدی مطلع نباشد؟..

اگر يك چنین نظریه ناروایی صحت داشته باشد، لازم می‌آید که اساساً نازل شدن آیات متشابه و درج آن در قرآن کریم کاری عبث و امری بیهوده باشد. آری ضبط کردن و خواندن آیاتی که احدی جز خدا

از مفهومش اطلاعی ندارد کاری بیهوده بلکه عملی غیرعقلانه است و نسبت دادن چنین امر عبثی به دستگاه الهی خلافی روشن و اشتباهی واضح است.

۲- بامطالعه صفحات گذشته متوجه شدید که بنا به نظریه ناروای

این گروه . معنی آیه مبارکه مورد بحث چنین می شود:

تأویل آیات متشابه قرآن را جز خدا کسی نمی داند . و راسخان در

علم می گویند ایمان آوردیم ...

حال با اتکاء به این نظریه ، نتیجه چنین می شود:

راسخان در علم ، تأویل آیات متشابه را نفهمیده و ندانسته قبول

می کنند و می گویند خدایا به همه آنها ایمان آوردیم .

و با کمی دقت معلوم می شود که نظریه این گروه ، واقعاً نظریه ای

غلط و مخالف موازین عقلی و علمی می باشد . زیرا چگونه می توان تصور

نمود که شخصی موضوعی را نفهمیده و ندانسته بپذیرد ، و کورکورانه

به آن ایمان آورد.

مگر نه این است که : پذیرش و ایمان آوردن به مطلبی پس از

بررسی کامل و سنجش و ارزیابی آن مطلب میسر می شود ؟ و مطابق قواعد

علمی و موازین منطقی موضوعی که مجهول و ناشناخته است . هرگز مورد

تصدیق یا تکذیب قرار نمی گیرد ، مگر تعبداً ... ؟

حال به فرض این که : کسی را جز خدا ، اطلاعی از تأویل آیات

متشابه نیست . « چنانکه نظریه این گروه است » راسخان در علم ، چگونه

نفهمیده و نسنجیده این آیات را تصدیق می‌کنند و کورکورانه به مضامین مجهول و نامعلوم آنها ایمان می‌آورند . و به فرض قبول و پذیرفتن تعبدی این مفاهیم « ولی کدام مفاهیم ...؟ » هرگز این چنین پذیرشی که ندانسته و نفهمیده باشد نزد عقل سلیم و منطق صحیح ارج و قیمتی نخواهد داشت . و آیا معتقدین به این عقیدهٔ ناروا طریق بیراهه نیموده‌اند و از شاهراه عقل و علم منحرف نشده‌اند ؟ که چنین بهتان عظیم و قول زوری را به دستگاه باعظمت خداوند حکیم نسبت می‌دهند . و آیهٔ مبارکه را برخلاف ما انزل الله تعبیر می‌نمایند؟ ..

۳- خداوند کریم و مهربانی که در غالب آیات قرآن همهٔ مردم را به تدبیر و تفکر و نیک اندیشی ، یعنی فهمیدن کامل همهٔ مطالب و مخصوصاً مضامین عالیهٔ آیات قرآنیه امر فرموده است ، چگونه ممکن است که چنین خدای حکیمی ، بر مخلوقات خویش تحمیل نماید که متشابهات قرآن را بدون درک و فهم آنها تصدیق نمایند و کورکورانه بپذیرند و به آنها ایمان آورند ، مگر دستگاه عدل الهی هم ، مانند تشکیلات اربابان دوران استبداد و زورگویان عصر فئودالیسم و قرون وسطی آلوده به ظلم و ستم است ، که : امور را مستبدانه بر مغزهای مردم تحمیل کنند و رعیت بیچاره هم از روی اضطراب و از بیم جان و ناموس پی‌درپی آسنا و سلمنا ..! یعنی بله قربان ! بله قربان گویند !! واقعا چه تعبیر ابلهانه و چه اندیشهٔ باطلی است نظریهٔ ناروای این گروه ، که بهیچوجه باهیچیک

از موازین عقل و علم مطابقت ندارد ، باید گفت که اینان اساساً بامنطق الهی وقوانین ربانی کوچکترین آشنائی ندارند . که این دستگاه سراسر عدالت و منطق را ، چون تشکیلات آمیخته به قهر و ظلم و خفقان استبداد می‌پندارند . زهی بداندیشی ، زهی کج سلیقگی...

۴ - حال که تأویل آیات متشابه را « بنا به نظریه این گروه » جز خدا کسی نمی‌داند ، حتماً رسول اکرم (ص) وائمه اطهار نیز از تأویل آن آیات بی‌اطلاعند . پس به فرض ، اگر در زمان ، پیغمبر خدا (ص) شخص بیگانه‌ای به مدینه می‌آمد و انگشت بریکی از آیات متشابه می‌نهاد و تأویل آن را از آن حضرت جو یا می‌شد . چون طبق این نظریه ، پیغمبر اکرم (ص) تأویل آن را نمی‌دانست ، حتماً می‌بایست بگوید نمی‌دانم! .. وچه مسخره آور است این که پیامبری از مفهوم کتابی که خودش آورده است و نشانه نبوت اوست بی‌اطلاع باشد ، و از تأویل آن اطهار عجز نماید ؟ ..

حال که از طریق نظریه این گروه به بیراهه رسیدیم و باچنین اشکالات لاینحلی برخورد نمودیم . باید ترك این طریق نموده و در جواب آنان بگوئیم :

ای بی‌خبران ره چنان نیست که شما رفته‌اید . بلکه خداوند ذوالجلال از روی لطف و کرم ، تفسیر و تأویل تمام آیات قرآن را چه محکم و چه متشابه ، همه را به امینان وحی و گنجینه های علم و تربیت یافتگان

دانشگاه ازلی و استادان واقعی قرآن یعنی حضرات محمد و آل محمد (ص) که راسخان حقیقی علم و استواران واقعی دانش‌اند، در همان مکتب ازل و دانشگاه اول آموخته است، که :

الرحمن ، علم القرآن ، خلق الانسان

« سورة الرحمن آیات ۳ و ۲ و ۱ »

خدای مهربان ، قرآن را بیاموخت ، انسان را بیافرید .

و چون آن پاکان را در جهان انوار از آباشخور علوم لدنی سیراب

فرمود . به آن فارغ التحصیلان مکتب ازل یعنی حضرات محمد و آل

محمد (ص) اجازه فرمود تا آن معلومات نامتناهی ازلی و لدنی را به قدر

اقتضای حکمت و تکلیف و در حدود طاقت مکلفین در دسترس آنان قرار

بدهند . تا همه مشتاقان علم و طالبان دانش . بلکه همه انسانها از تعلیمات

عالیه قرآن و اسرار و رموزی که خدای ذوالجلال در آیات بینات آن برای

سعادت بشر درج فرموده است مطلع شوند و باعمل به مضامین بسیار وسیع

آن که جنبه جهانی و جاودانی دارد ، در دو جهان رستگار گردند .

و ما در فصل آینده سخنی مفصلتر در این زمینه خواهیم داشت :

کلمه ای : پیرامون «الراسخون فی العلم»

« ابطال وقف بر لفظ جلاله از طریق نقل و آثار اسلامی »

باندکی توجه به الفاظ این آیه مبارکه که موضوع بحث ما است

متوجه می‌شوید که : غالب الفاظ آن برای کسانی که با اصطلاحات فنی

تفسیر آشنائی ندارند. مبهم و نا آشنا است. و کلماتی چون: الراسخون فی العلم، محکم، متشابه، ام‌الکتاب، تأویل و غیره... احتیاج به بسط و تفسیر بیشتر دارد.

و ما برای رفع ابهام و توضیح کامل آیه مبارکه، ابتدا به تفسیر و روشن نمودن يك يك این کلمات، و کلمات دیگری که ذکر و شرح و تفسیر آنها نیز لازم است می‌پردازیم، تا هم مقدمه‌ای بر علم تفسیر داشته باشیم، و هم معنی واقعی آیه مبارکه روشن شود، و در ضمن، ضعف و بطلان عقیده قائلین بر این که: «وقف بر لفظ جلاله (الله) است» به ثبوت برسد.

وما توفیقی الا بالله العلی العظیم

و قبل از همه، به توضیح و تفسیر «الراسخون فی العلم» که نکته اصلی و هدف نهائی ما از تفسیر این آیه شریفه است می‌پردازیم:

۱ - راسخون: جمع کلمه «راسخ» است.

و، راسخ: صفت است از مصدر «رسوخ»

در تمام کتابهای لغت عربی، مانند القاموس و مجمع البحرین و الصحاح والمنجد و غیره... و همچنین همه کتابهای تفسیر، کلمه راسخ این طور معنی شده است:

رسخ الشيء یرسخ رسوخاً = (ثبت) و:

الراسخ فی العلم: الذی دخل فیه دخولا ثابتاً.

و چنین نتیجه می‌گیریم که:

راسخ: یعنی = ثابت، و راسخ در علم: یعنی = ثابت در علم. و ثبوت در چیزی به معنی استقرار یافتن و استوار و پابرجا بودن در آن و ضد تزلزل و ناپایداری است.

بنابراین: «راسخ در علم» یعنی کسی که در دانش خود استقرار و پایداری داشته و بر وی، عدول و تزلزل و ناپایداری راه نیابد. و معلوماًش به طور یقین و استحکام و خالی از شك و دودلی باشد.

۲- العلم: اسم محلی به الف لام جنس است و افادهٔ عموم می‌کند و شامل همهٔ اجناس دانش می‌شود.

و بنابراین مقصود از کلمهٔ (العلم) در این آیهٔ مبارکه همهٔ اقسام علم و تمام انواع دانشها است، یعنی هر چه که بر آن علم گفته شود، ظاهراً و باطناً. صورتاً و معنأً.

و اگر بگوئیم در این آیهٔ مبارکه، مقصود از «العلم» همهٔ علوم قرآن است، باز هم صحیح است. چه قرآن به طوری که خودش ناطق بر آن است حاوی جمیع علوم و جامع تمام دانشهاست:

ولارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین

(سورهٔ انعام، آیهٔ ۹۵)

یعنی: هیچ تر و خشکی نیست، مگر در کتاب روشن خدا «قرآن کریم» است.

و در جلد اول همین کتاب بحثی کافی و سخنی مستدل در اثبات

این که: قرآن گنجینه تمام معارف و علوم، و کلید همه اسرار و رموز، و سرچشمه کلیه دانشها می باشد، آمده است، که با رجوع به آن مبحث، موضوع کاملاً روشن می شود و جای هیچ ابهامی باقی نمی ماند. و لزومی به تکرار آن مباحث در اینجا نمی بینم..

با در نظر گرفتن مقدمات بالا معنی «الراسخون فی العلم» چنین

می شود:

«الراسخون فی العلم»: یعنی: آنانی که احاطه بر همه دانشها

و تسلط بر تمام علوم دارند. و دانش آنان ثابت و پایدار است و هیچگونه تزلزل و شك و تردید و هیچ نوع زوال و تغییر بر آن راه ندارد.

و چون به تاریخ رجال علم و بزرگان دانش جهان، مراجعه نمائیم.

و مقدار و کیفیت دانش آنان را به طوری که تاریخ ارزش یابی کرده است،

دقیقاً به سنجیم. و نتایج آثار آنان را از نظر قضاوت تاریخ علم، نیک

مورد اندیشه و داوری قرار دهیم. بدون تردید به این نکته متوجه می شویم

که: کسی را جز تربیت یافتگان دانشگاه ازلی و فارغ التحصیلان مکتب

ربانی، یعنی: سلسله جلیله پیامبران و سفیران الهی و به ویژه خاندان

با عظمت محمد و آل محمد (ص) که علمشان لدنی و دانششان ازلی و اشرافی

است، هیچکس را شایستگی احراز این مقام نیست، و این لباس آسمانی

جز بر اندام موزون آن بزرگواران برهیکل شخص دیگری برارنده

نیامده است.

زیرا فقط آن‌اند که با ارتباط مستقیم باملکوت اعلا و با تعلیمات اشرافی استاد ازل و خدای ذوالجلال، احاطه کامل بر همه علوم دارند. و علمشان به دانستیهای قرآن و شگفتیهای آفرینش به طور ثبوت و استقرار و به نحو احاطه و خالی از هر نوع شك و تردید و تزلزل است.

انسانهای عادی و دانشمندان معمولی که بامکتب ازل سروکاری ندارند و از اشراقات علوم لدنی بهره‌ای نگرفته‌اند، چون دانششان کسبی و معلوماشان تدریجی است. هرگز شایستگی احراز مقام والای «الراسخون فی العلم» را نخواهند داشت، مگر به نحو مجاز!..

تاریخ تمدن بشر و کتابهای رجال علم به ثبوت رسانده است که این طبقه از انسانهای عادی را چون دانشی محدود و علمی اکتسابی بوده است نه فقط هرگز این توان را نداشته‌اند که بر همه دانشها احاطه و تسلط پیدا کنند، بلکه غالباً در پی بردها و نظریاتشان نیز ثبوت و استقرار وجود نداشته است.

چه بسیار از این دانشمندان که برای یافتن حقیقتی، سالیان دراز تلاش و جستجوهای عمیق و پی‌گیر کرده‌اند. و بالاخره بر آن دست نیافته و مأیوسانه غرق دریای بهت و حیرت گردیده و بادست خالی به قهقرا برگشته‌اند.

و چه انبوه از این گروه که در حال حیات خود نظریه سابق خویش را ابطال کرده و از آن دست برداشته و عکس آن را اثبات کرده‌اند. و چه

بیشمار دانشمندانی که پس از مرگشان ، به دست شاگردان مکتبشان بر عقاید و نظریاتشان قلم بطلان کشیده شده است.

اینها همه دلیل روشن بر ناستواری قدم علمی این گروه می باشد. تاریخ علم ثابت نموده است که فقط بر گزیدگان درگاه الهی و مخصوصاً حضرات محمد و آل محمد (ص) اند ، که هر نظریه‌ای ابراز داشته‌اند و هر چه فرموده‌اند ، راسخ و ثابت و پایدار بوده است . و باین که قرنهاي متمادی و سالیان دراز از عصر نورانی آنان گذشته ، هر اثری از آنان باقی مانده ، محکم و مستدل و ابدی و جاودانی بوده است . انیشتن، دانشمند و ریاضی دان عصر حاضر در تأیید این مطلب سخنی بس نیکو دارد .

وی چنین می گوید :

« مطالعاتی که از جنبه مذهبی برای درك حقایق جهان شده است ،

نیرومند ترین و شریفترین شاه فنر تحقیق و تتبع علمی است»

« کتاب جهان و انیشتن ، صفحه ۱۲۳ »

و نتیجه می گیریم : که مراد از « الراسخون فی العلم » از نظر حقیقت و واقع ، فقط ویژه استادان واقعی قرآن و منوصین از جانب خدای قرآن ، یعنی : حضرات محمد و آل محمد (ص) خواهد بود و اگر بر شاگردان طراز اول آن بزرگواران ، چون عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و امثالشان ، راسخ در علم گفته شده بطور مجاز بوده و فقط از این جهت است که از سر چشمه علوم آنان سیراب شده و از چراغ علم

ایشان روشنی یافته‌اند ، و بالاخره ریزه خوارخوان فیض و سفره احسان آنان بوده‌اند ، و هر چه داشته‌اند از ترشحات امواج دریای علوم آن بزرگواران بوده است.

و در معنی صریح از «الراسخون فی العلم» ذیلاً روایتی به نظر مطالعه‌کنندگان محترم می‌رسد ، که مطلب را کاملاً روشن می‌نماید:

منهاج البراعه ، علامه خوئی جلد ۹ صفحه ۲۲ ، از مناقب ابن شهر آشوب از ابوالقاسم کوفی:

او گفت در تفسیر آیه مبارکه «وما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم» روایت شده است که : مقصود از «الراسخون فی العلم» کسانی هستند که رسول اکرم (ص) آنان را همدوش قرآن قرار داده و در حدیث مشهور و مسلم بین فریقین فرموده است :

انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهلبيتي لن يفترقا حتى يردها على الحوض...

یعنی: من ، درین شما دوامانت سنگین باقی گذاشتم ، که عبارتند از قرآن و اهلبیت «علی و یازده فرزند گرامیش» این دو ، تا روز رستاخیز از هم جدا نمی‌شوند ...

سپس صاحب مناقب چنین اظهار نظر نموده است:

راسخ : در لغت به معنی لازم (ثابت) است ، و لازم چیزی را گویند که از حالش زائل و دگرگون نشود. و چنین حالتی در کسی وجود ندارد

مگر آنکه، خدای ذوالجلال او را در ابتدای خلقتش با علم و دانش منطبق نموده باشد. مانند جناب عیسی (ع) که در موقع ولادتش فرمود:

« أنى عبدالله آتانى الكتاب »

«سورهٔ مریم، آیهٔ ۳۰»

یعنی من بندهٔ خاص خدایم که مرا کتاب آسمانی «و شرف نبوت» عطا فرمود. ولی کسی که سالهای طولانی در جهل باقی بماند و چیزی از دانش نداند، سپس طلب علم کند و از دیگران مقداری درخور شأن خود یاد بگیرد، چنین کسی صلاحیت احراز مقام «الراسخون فی العلم» را نخواهد داشت.

و این دلیل عقلی است بر این که «الراسخون فی العلم» فقط اختصاص به حضرات محمد و آل محمد و سفیران دربار الهی که دارای علم لدنی و دانش ذاتی می‌باشند، دارد.

« واما، ادامهٔ این مبحث از نظر اخبار و آثار اسلامی:»

این امری مسلم است که تمام مسلمین جهان بدون استثنا، پس از حضرت رسول اکرم (ص)، ذات اقدس حضرت ولی مطلق امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) را اعلم جمیع صحابه می‌دانند و همهٔ آنان به طور اتفاق، اجماع دارند که: تمامی علوم قرآن را از تفسیر و تأویل و محکم و متشابه و خاص و عام و ناسخ و منسوخ و غیره ... و همهٔ اسرار و رموز این کتاب آسمانی را فقط آن حضرت جمع کرده بود. و نیز اتفاق دارند که در

فهم آیات قرآن کریم و حل مشکلات آن ، همه صحابه به امیرالمؤمنین (ع) احتیاج شدید داشتند ، ولی آن بزرگوار به هیچکس نیازی نداشت. ای بسا از آثار و اخبار که از فریقین داریم و آن اخبار به طور روشن ثابت می‌نمایند که : بارها اندیشمندان صدر اول اسلام و حتی خلفای ثلاثه نیز ، برای فهم و درك حقایق قرآن و حل مشکلات آن ، به آستان حلال مشکلات و مولای عالمیان حضرت علی بن ابیطالب (ع) روی آورده‌اند ، و مشکلات خویش را بر در آن سرای علم حل کرده‌اند.

و چه بسیار شواهد زنده صفحات تاریخ اسلام را پر کرده است که : بارها پیشروان صحابه و حتی پیشتازان آنان در ائمه ندانستن مفاهیم قرآن و عدم توجه به حقایق فرقان ، فتوای ناروایی داده‌اند و در نتیجه خود و اطرافیان خود را به چاه جهل و نادانی سرنگون کرده‌اند ، ولی در آن حال ، استاد واقعی و مسلم قرآن مولا امیرالمؤمنین (ع) به فریادشان رسیده و دستشان گرفته و از انحراف نجاتشان داده است .

و چه روایات واقعی و داستانهای حقیقی و شنیدنی در این زمینه داریم که حقیر در این مجموعه به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنم :

خلفای ثلاثه مقام علمی علی(ع) را تصدیق می‌کنند:

برای شیعیان علی(ع) چه افتخار بزرگتر از این که : از صدر اول اسلام تا به امروز ، از آشنا و بیگانه و از دوست و دشمن هر که آمده بانهایت

خضوع و خشوع در پیشگاه باعظمت علمی حضرت علی بن ابیطالب (ع) سر تعظیم و تسلیم فرود آورده و به دانش بی‌منتها و جهانی آن بزرگوار اعتراف نموده است .

از وجود اقدس حضرت رسول اکرم (ص) گرفته تا معاندترین دشمنان علی (ع)، همه و همه در هر عصر وزمانی، علی را بر همه برتری داده‌اند . خلفای ثلاثه که به عقیده برادران اهل سنت، گل سرسبد صحابه بوده‌اند برتری علمی مولا امیرالمؤمنین (ع) را بر دیگران و حتی بر خودشان تصریح و تصدیق کرده‌اند . و در تمام مشکلات و معضلات عملا به آستانش پناهنده شده‌اند.

برای مثال به چند روایت صحیح و اجماعی ذیل اشاره می‌کنم، اگر چه در این زمینه شواهد و روایات بسیار زیاد است .

۱- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد (ص): تألیف محقق و مورخ شهر و منصف اهل سنت، قاضی محمد بهلول بهجت افندی صفحه ۶۱، اوچنین می‌نویسد:

«علمای اهل سنت روایت کرده‌اند: زمانی که خلیفه اول ابو بکر بن ابی قحافه خلیفه شد، پس از چند روز، روزی به منبر رفته گفت:

اقیلونی، اقیلونی، ما انا بخیر کم و علی فیکم ...

یعنی: مرا از خلافت معاف دارید، که من بهترین شما نیستم در حالی که علی (ع) در میان شما است.»

واقعاً خلیفه ابوبکر در این مقام انصاف کرده و حقیقت را بر زبان جاری ساخته و به طور وضوح ، افضلیت علی (ع) را نسبت به همه صحابه و حتی نسبت به خودش اعتراف نموده است .

و این خود سندی محکم و دلیلی روشن است بر این که پس از رسول اکرم (ص) ، وجود نازنین امیر المؤمنین (ع) اعلم و اشرف صحابه بر تمام علوم و مخصوصاً معارف قرآن بوده است .

۲- الصواعق المحرقة : ابن حجر ملکی ، (صفحه ۷۸) و ، اسد الغابه ، ابن اثیر (جلد چهارم صفحه ۲۲) و متجاوز از چهل تن از بزرگترین دانشمندان و رجال حدیث اهل سنت ، امثال قاضی فضل الله روزبهان و ابن قتیبه دینوری و جلال الدین سیوطی و امام احمد بن حنبل و ابراهیم بن محمد حموی و ابن حجر عسقلانی و ابن عبدالبر قرطبی و ده ها امثال ایشان که ذکر اسامی همه آنها در این مختصر به طول می انجامد ، در کتاب های معروف خودشان ، بانقل روایات متواتر و ذکر قضایای گوناگون ، همگی اعتراف نموده اند که : خلیفه دوم عمر بن خطاب ، متجاوز از هفتاد مرتبه در پیش آمد های علمی گوناگون ، که مولا امیر المؤمنین (ع) از وی رفع اشکال فرموده و در واقع او را از لغزش و انحطاط و سرنگون شدن به خطا و معصیت و آبرو ریزی نجات داده است ، علناً گفته است :

« لولا علی لهلك عمر »

یعنی : اگر علی نبود عمر هلاک شده بود .

و ذیلاً به چند مورد از آنها که در واقع ، یکی از هزار و مشتی از خروار است ، اشاره می‌شود:

۳- مناقب خوارزمی : در (صفحه ۴۸) چنین نقل شده است :
 اوتی عند عمر بن خطاب رضی الله عنه امرأة حامله فسألها ،
 فاعترفت بالفجور ، فأمر بها بالرجم .
 فقال علی لعمر : سلطانك علیها ، فمأسلطانك علی الذی فی بطنها؟
 فخلا سبیلها...
 وقال : عجزت النساء ان یلدن علیاً ولو لعلی لهلك عمر .
 وقال : اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس لها علی حیا ...

یعنی : زن حامله‌ای را نزد عمر بن خطاب آوردند . عمر از چگونگی بارداری آن زن سؤال کرد ، و آن زن اقرار به زنا نمود .
 عمر ، فرمان داد ، تا آن زن را سنگسار کنند .

در این موقع ، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) به عمر فرمود :
 حکم تو شرعاً بر این زن جاری است ، ولی بر طفلی که در رحم دارد تو را تسلط و حکمی نمی‌باشد ، « زیرا اگر چه این زن خودش اعتراف به زنا نموده و شرعاً مستحق سنگسار است ، ولی طفلی که در شکم دارد گناهی نکرده و او را نمی‌توان کشت » .

در اثر استدلال محکم و داوری صحیح امیر المؤمنین (ع) زن را رها کردند^۱ و عمر چنین گفت :

۱ - البته آن زن پس از وضع حمل و آوردن کودکش به سزای عمل قبیح خود می‌رسید .

زنان عالم از آوردن فرزندی چون علی بن ابیطالب (ع) عاجزاند
و اگر علی نبود ، عمر هلاک شده بود .
و نیز گفت :

خدایا ، مرا زنده مگذار در امر پیچیده و مشکلی که علی در آن
زنده نباشد .

۴- الفصول المهمة ، تألیف نورالدین مالکی . در صفحه ۱۸ این
کتاب چنین آمده است :

شخصی را پیش عمر بن خطاب آوردند ، و از او پرسیدند:
کیف اصبحت ؟

یعنی : چگونه صبح کردی . « این جمله در زبان عربی ، کنایه
است از پرسیدن حال و احوال و عقیده اشخاص و در واقع در حکم این است
که به شخصی بگویند ، حالت چطور است ؟ یا چه عقیده داری ؟ و امثال
آن » او در جواب گفت :

اصبحت احب الفتنه و اکره الحق و اصدق الیهود و النصارى و
أؤمن بما لم أره و اقر بما لم یخلق ...

یعنی : صبح کردم ، در حالی که : فتنه را دوست می دارم و حق را
دوست نمی دارم و یهود و نصاری را تصدیق می کنم و به چیزی که ندیده ام
ایمان دارم و به چیزی که خلق نشده است اقرار می کنم ...

عمر از این جواب در حیرت شد و اشاره کرد تا مولا امیر المؤمنین (ع)

را برای حل کلمات آن شخص بیاورند .

حضرت آمد ، و چون موضوع را به خدمتش عرضه داشتند ،

فرمود : این شخص صحیح گفته است ، زیرا :

این که گفته است : فتنه را دوست می‌دارم ، مقصودش از فتنه اموال

و اولاد است و اشاره است به آیه مبارکه قرآن است ، در آنجا که خدای

متعال می‌فرماید :

انما اموالکم و اولادکم فتنه .

(سوره انفال ، آیه ۲۸)

یعنی : اموال و اولاد شما فتنه‌اند . (وسیله امتحان شمایند) .

و اما این که : گفته است حق را دوست نمی‌دارم و مکر و مه می‌شمارم ،

منظورش از کلمه حق : مرگ است . و از کلام الهی در قرآن کریم الهام

گرفته است ، در آنجا که می‌فرماید :

وجاءت سكرة الموت بالحق ...

«سوره (ق) ، آیه ۱۸»

یعنی : و هنگام بیهوشی و سختی ، مرگ به حق فرار رسید ...

و این که گفته است یهود و نصاری را تصدیق می‌نمایم . مقصودش

این آیه مبارکه از قرآن است :

قالت اليهود لیست النصاری علی شیئی وقالت النصاری لیست

اليهود علی شیئی ...

(سوره بقره ، آیه ۱۷۰)

یعنی: ویهود مدعیند که نصاری را ازحق چیزی در دست نیست و نصاری بر این دعوایند که یهود را ازحق نصیبی نیست ...

واین مرد ، می‌گوید : که من ، قول هر دو را که تکذیب هر دو فرقه (یهود و نصاری) است تصدیق می‌نمایم،

واما این که گفته است : به چیزی که ندیده‌ام ایمان دارم . مقصودش خداوند ذوالجلال است که به چشم دیده نمی‌شود و این آیه مبارکه شاهد بر آن است :

لا تدرکة الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير .

(سوره انعام ، آیه ۱۰۴)

یعنی: او را هیچ دیده‌ای درک ننماید و او همه دیدگان را مشاهده کند و او از فرط لطافت (ناپیدا است) و به همه چیز آگاه است.

واما این که گفته است : به چیزی که خلق نشده است اقرار می‌کنم: مقصودش روز قیامت است ، که هنوز خلق نشده است ولی هر مؤمنی به وقوع آن اعتراف دارد.

عمر که استدلال محکم مولا امیرالمؤمنین (ع) را باشواهد زنده از قرآن کریم شنید ، به ضعف و ناتوانی علمی خود ، تسلط و احاطه آن حضرت به دقائق قرآن کریم اعتراف کرد و بی اختیار گفت :

اعوذ بالله من معضلة لاعلی لها .

یعنی : به خدا پناه می‌برم از مسأله مشکلی که علی در آن نباشد.

۵- الجمع بین الصحیحین : حمیدی نقل می‌نماید :

در عهد عمر بن خطاب، پنج نفر مرد را بازنی در يك جا دیدند و آنها را نزد عمر آوردند. و شرعاً به ثبوت رسید که آن پنج مرد با آن زن زنا کرده‌اند.

عمر فوراً، امر به رجم آن مردان کرد!..

در این موقع حضرت امیر المؤمنین علی (ع) وارد مسجد شد و از قضیه مطلع گردید و فتوای عمر را نیز در این مورد استماع نمود و سپس روبه عمر کرده فرمود :

ای عمر، حکم خدای متعال در این مسأله غیر از حکم تو است ، و تو در این مسأله برخلاف حکم الهی فتوا داده‌ای .
عمر عرض کرد : یا علی، زنا ثابت شده است و پس از ثبوت آن ، حکم شرعی رجم است .

حضرت فرمود : حکم زنا نسبت به موارد مختلف ، اختلاف پیدا می‌کند ، و این از مواردی است که حکم ، اختلاف پیدا می‌کند.

عمر عرض کرد : یا علی، آنچه که حکم خدا و رسول است اجرا کن ، چون از رسول اکرم (ص) شنیده‌ام که می‌فرمود:

علی اعلمکم واقضاکم ...

یعنی : علی داناترین شما است ، و در مقام داوری از همه شما برتر

است . سپس امیر المؤمنین فرمود : آن پنج نفر را احضار نمودند ، و :

امر بضرب عنق الاول و امر برجم الثاني ، فقدم الثالث فضر به تمام الحد ، و قدم الرابع فضر به نصف الحد : خمسين جلده ، فقدم الخامس فعززه ...

یعنی: علی فرمان داد. گردن اولی را قطع کردند و دومی را سنگسار نمودند و برسومی تمام حد را جاری فرمود (یعنی صد تازیانه) و چهارمی را نصف حد یعنی پنجاه تازیانه زد. و پنجمی را تعزیر فرمود، یعنی بیست و پنج تازیانه زد.

فتعجب عمر وقال : و كيف ذلك يا ابا الحسن ؟

یعنی: عمر از این موضوع در شگفت شد و عرض کرد: یا ابا الحسن این چه امری است که در یک موضوع پنج حکم مختلف فرمودی ؟

فقال عليه السلام : فاما الاول فكان ذمياً ، زني بمسلمة فخرج عن ذمته و الثاني محصن فرجمناه و اما الثالث فغير محصن فضر بناه و الرابع عبد فحده نصف و اما الخامس فمغلوب على عقله فعزناه .

یعنی : امیر المؤمنین در جواب عمر فرمود : اولی: کافر ذمی بود ، چون بازن مسلمان زنا کرد از ذمه اسلام خارج شد و واجب القتل گردید، و دومی: چون مرد زن داری بود که زنا کرده بود حکمش سنگسار است. و اما سومی: مرد مجردی بود، که زنا کرده بود پس تمام حد (صد تازیانه) بر او جاری می شود. و چهارمی: چون غلامی بود که زنا کرده بود نصف حد (پنجاه تازیانه) بر او اجرا می گردد. و پنجمی: چون مردی ابله و کم عقل بود که زنا کرده بود، حکمش (تعزیر) یعنی بیست و پنج تازیانه است.

فقال عمر : لو لاعلی لهلك عمر ، لاعشت فی امة لت فیها
یا ابا الحسن .

یعنی ، عمر گفت: اگر علی نبود ، عمر هلاک شده بود و ای ابا الحسن
خدا مرا در اجتماعی که تو در آن نباشی باقی ندارد .

۶ - قرطبی ، در تفسیرش و مرحوم علامه در کتاب کشف الحق ،
هر دو از صحیح مسلم که از کتب معتبر اهل سنت است ، نقل نموده اند که :
در زمان عثمان بن عفان : زنی پس از ازدواج به ششماه فرزندی
به دنیا آورد ، از این موضوع نادر الاتفاق به عثمان خبر آوردند و عثمان
بلافاصله فرمان داد تا آن زن را به جرم زنا سنگسار نمایند . «چون وی گمان
می کرد که به دنیا آمدن يك طفل در مدت ششماه غیر ممکن است . و حدس
می زد که آن زن قبل از آمدن به خانه شوهر زنا کرده است» .

در این هنگام ، حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) بر او
داخل شد و چون از این موضوع و فتوای ناصواب عثمان مطلع گردید ،
برای این که او را به خطایش متوجه کند ، فرمود :

ای عثمان : تو در این موضوع راه خطا پیموده و فتوای ناصواب
داده‌ای ! چون ، خدای متعال در قرآن کریم در خصوص دوران جنین و
شیرخوارگی اطفال می فرماید :

و حمله و فصاله ثلاثین شهراً ...

« سورة الاحقاف ، آیه ۱۴ »

یعنی : و دوران حمل و شیرخوارگی طفل رو بهمرفته سی ماه است .

و در سوره لقمان آیه ۱۳ نیز می فرماید :

وفصاله فی عامین .

یعنی: دوران شیرخوارگی طفل، دو سال، یعنی بیست و چهار ماه است. حال، اگر زمان شیرخوارگی طفل یعنی بیست و چهار ماه را از کل مدت یعنی سی ماه کسر نمائیم، باقیمانده مدت شش ماه برای دوران حمل طفل باقی می ماند.

بنابراین تولد طفل در ظرف ششماه امکان پذیر می شود و نسبت زنا دادن به مادر چنین طفلی، فقط به این دلیل که در ظرف ششماه طفل آورده است، امری ناصواب و صریحاً مخالف حکم قرآن کریم است. عثمان، پس از استماع بیانات مستدل مولا امیر المؤمنین (ع) به خطای خود پی برد و فوراً کسی را فرستاد تا از سنگسار آن زن خودداری کنند. ولی متأسفانه، هنوز فرستاده عثمان به سیاستگاه نرسیده بود که: امر رجم تمام شده و آن زن بی گناه بناحق به شهادت رسیده بود...

۷- تاریخ الخلفاء سیوطی، حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهانی، اسنی

الطالب محمد جزری، طبقات محمد بن سعد، تاریخ کبیر ابن کثیر، استیعاب ابن عبدالبر، که همه اینها از معتبرترین کتابهای اهل سنت و مؤلفینشان از اجله علمای عامه اند، بالاتفاق از عمر بن خطاب نقل نموده اند که: وی بارها می گفت:

علی افضانا .

یعنی: علی، در امر قضاوت « که در واقع همان علم تفسیر و تأویل و

احاطه بر تمام احکام و علوم قرآن است» از همه ما برتر است.

۸- احتجاج ، شیخ طبرسی ، باب احتجاجات امیرالمؤمنین (ع)

صفحه ۱۰۳ ، روایت شده است :

در عهد ابوبکر بن ابی قحافه ، کاروانی که در آن یکی از روحانیان

مسیحی بود ، از کشور روم وارد مدینه شد .

آن روحانی مسیحی پس از ورود به مدینه (پایتخت اسلام)

با نشانی‌هایی که داشت ، به طرف مسجد رسول اکرم (ص) رفت و وارد مسجد

شد و با خود شتری داشت که بارش طلا و نقره بود .

در این هنگام ، ابوبکر که خود را خلیفه پیغمبر می‌دانست در

مسجد حاضر بود و گردش جمعی از مهاجر و انصار نشسته بودند .

آن راهب مسیحی بر آن جمع وارد شد و مراسم احترام به جا

آورد و به صورتهای آنان نگاهی کرد و گفت :

کدامیک از شماها ، خلیفه پیغمبرید؟ ..

حاضران اشاره به ابوبکر کردند و او را نشان دادند .

آن مرد روحانی ، متوجه ابوبکر شد و سؤال کرد :

ای پیرمرد ، چه نام داری ؟

ابوبکر گفت : اسم من عتیق است . (نام اصلی ابوبکر عتیق بود) .

وی گفت : دیگر چه نام داری ؟

ابوبکر جواب داد ، نام دیگرم صدیق است .

او برای سومین بار پرسید: آیا نام دیگری هم داری؟

ابوبکر گفت: نام دیگری برای خود نمی دانم.

آن روحانی مسیحی گفت: پس تو منظور من نیستی.

ابوبکر سؤال کرد: مقصود و حاجت تو چیست؟

مرد مسیحی جواب داد، من مردی از کشور روم هستم، و همراه

شتری پر از زر و سیم است و آمده ام از امین این امت مسأله ای پیرسم.

اگر جوابم را به صواب داد مسلمان شوم و او امرش را اطاعت نمایم

و این مال را به او تسلیم کنم تا بین مسلمانان تقسیم نماید و اگر از جواب

درست عاجز بماند، به دیار خود برگردم و در دین سابقم ثابت بمانم و

اسلام را قبول نکنم.

ابوبکر گفت: از آنچه می خواهی پیرس.

آن مرد گفت: به خدا سوگند مادامی که از خشم تو و اطرافیان

اطمینان پیدا نکنم و در امان نباشم سؤالم را نخواهم کرد.

ابوبکر جواب داد: تو در امن و امان هستی و بیمی بر تو نیست،

هر چه خواهی پیرس.

آن مرد روحانی گفت:

اخبرنی عن شیئی لیس لله ولا من عند الله ولا یعلمه الله...

یعنی: مرا خبرده از چیزی که: برای خدا نیست و از طرف خدا

نیست و خدا آن را نمی داند.

ابوبکر، از شنیدن این سؤال بلرزه درآید ولی جوابی پیدا نکرد تا آن مرد را قانع کند، ناچار پس از کمی تأمل گفت: «...»
 عمر را حاضر کنید تا جواب این مرد را بدهد.
 عمر بن خطاب را در مجلس حاضر کردند و آن روحانی مسیحی، سؤال خود را تکرار نمود، ولی عمر هم جواب صحیحی برای گفتن نداشت. ناچار عثمان را نیز در مجلس حاضر نمودند، ولی متأسفانه او هم، مانند آن دو نفر از جواب عاجز ماند.

آن مرد چون این سه تن را از جواب سؤالش عاجز دید، (شاید ناآرامی مستهزئانه از آنان روی گرداند) و گفت: «...»
 اشیاخ کرام زووا ارتاج فی الاسلام ...

یعنی: پیرمردانی محترمند که در بهای دانش اسلام را بسته‌اند. و سپس عزم برگشتن از آن مجلس را نمود.
 ابوبکر در حالی که خشمگین شده بود، گفت: «...»
 ای دشمن خدا، اگر از ساعت نخست به تو امان نداده بودم، اکنون خونت را می‌ریختم و روی زمین را از آن رنگین می‌کردم.
 ولی متأسفانه، این تهدیدهای خشم‌آلود سودی نداشت و آبروی رفته‌اش بر نمی‌گردانید. چاره‌مبئی لازم بود که جواب آن مرد مسیحی داده شود.

و به همین جهت، جناب سلمان فارسی که در آن مجلس حاضر

بود. فوراً خود را به خانه علی (ع) رسانید تا جواب آن مرد را از آن بزرگوار خواستار شود.

حضرت امیرالمؤمنین (ع) در حیات خانه نشسته بود و نوردیدگانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام در خدمتش بودند. سلمان داستان آن مرد رومی را با خلفای ثلاثه مبشر و حاکم به علی (ع) بیان نمود.

و حضرت امیرالمؤمنین (ع) چون داستان را شنید، فوراً برخواست و با حسنین روانه مسجد شد.

مسلمانان چون علی (ع) را دیدند به احترام او به پا خواستند و صداها به تکبیر و تحمید بلند کردند.

علی داخل مسجد شد و در طرفی نشست.

در این موقع ابوبکر به آن مرد مسیحی گفت:

ای راهب، حالا هر چه می‌خواهی از این شخص پرس (و اشاره به حضرت امیرالمؤمنین (ع) نمود). زیرا او ست کسی که تو در جستجویش هستی.

سپس آن مرد، در برابر امیرالمؤمنین قرار گرفت و عرض کرد:

ای جوانمرد چه نام داری؟

حضرت فرمود: اسم من در نزد یهودیان «الیا» و در نزد نصاری

«ایلیا» و نزد پدرم «علی» و نزد مادرم «خیمزده» است.

آن مرد سؤال کرد: بایغمبرتان چه نسبتی داری؟

علی جواب داد: یغمبر اکرم برادرم، و پدر زلم، و پسر عمویم است.

مرد راهب گفت: سوگند به خدای عیسی تو منظور منی، حال، مرا

خبر ده از چیزی که:

« برای خدا نیست، و از طرف خدا نیست، و خدا آن را نمی‌داند»

امیر المؤمنین (ع) فرمود:

اما جواب از سؤال که گفتی: چیست آنچه که، برای خدا نیست،

پس بدان:

خدا، یگانه است و (برای او همسر و فرزندی نیست).

و اما جواب از سؤال که گفتی: چیست آنچه که از طرف خدا نیست.

پس بدان که:

آن ظلم و ستم است که از طرف خدا نیست و خدا بر کسی ستم

روا نمی‌دارد.

و اما جواب از سؤال که گفتی: چیست آنچه که خدا آن را نمی‌داند.

پس بدان که:

خدا برای خود شریکی نمی‌داند.

در این موقع آن مرد راهب به پا خواست و صلیبش را بر کند و

به کناری افکند و سپس میان دو دیده امیر المؤمنین (ع) را بوسید و گفت:

اشهدان لا اله الا الله، و اشهدان محمداً رسول الله، و اشهد

أنت الخليفة وامين هذه الامة و معدن الدين والحكمة و منبع
عين الحججة ، لقد قرأت اسمك في التوراة « ايليا » و في الانجيل
« ايليا » و في القرآن «علياً» و في الكتب السابقة «حيدر» و وجدت
بعد النبي وصياً و للامارة ولياً . و أنت احق بهذا المجلس من غيرك
فأخبرني ما شأنك و شأن القوم ؟ ..
فأجابه بشيئي : !!!

فقام الراهب و سلم المال اليه بأجمعه فما برح علي عليه السلام
من مكانه حتى فرقه في مساكين اهل المدينة و محاو يجهم و انصرف
الراهب الي قومه ...

يعنى : بريكانگي خدا شهادت می دهم . و بر این که محمد پیامبر
خداست گواهی می دهم . و شهادت دارم بر این که تو : خلیفه و امین این
امتی و معدن دین و حکمتی و سرچشمه حجتی ، نام تو را در تورات
«ایلیا» و در انجیل «ایلیا» و در قرآن «علی» و در کتابهای گذشته «حیدره»
خوانده ام . و تو را پس از رسول اکرم (ص) وصی و جانشین پیغمبر و
صاحب امارت یافته ام و تو بر این مجلس «یعنی بر مسند خلافت و جانشینی
رسول اکرم ، شایسته تر از دیگرانی .

مرا خبرده از داستان خودت و قومت ؟

علی در جواب او چیزی فرمود ؟ !!!

سپس آن راهب بر خاست و تمام آن زر و سیم را تسلیم حضرت

علی (ع) کرد .

و علی در همان مجلس همه آن مال را بین فقرا و مساکین تقسیم فرمود و مرد راهب هم به وطن خود مراجعت نمود...

الصواعق المحرقة : تألیف ابن حجر مکی « مقصد پنجم صفحه

۱۱۰ » از امام احمد بن حنبل روایت شده است :

مردی از معاویه مسأله‌ای پرسید .
معاویه جواب داد ، این مسأله را از علی بیس که او دانایتر است .
آن مرد گفت : من جواب تو را از جواب علی خوشتر دارم .
معاویه پاسخ داد : ای مرد بد سخنی گفتی .

و سپس به آن مرد گفت :

کرهت رجلاکان رسول الله یغره بالعلم غراً ولقد قال له أئت
منی بمنزلة هارون من موسی الا أنه لانی بعدی وکان عمر اذا اشکل
علیه شیئی اخذ منه .

یعنی : « تعجب است ! » مکروه شمردی شخصیتی را که رسول اکرم
(ص) او را از علم سیراب نموده بود ، و محققاً به او فرمود : یا علی تو از
من به منزله هارونی از موسی ، با این تفاوت که پس از من پیامبری نباشد .
و هر وقت عمر با مشکلی مواجه می‌شد ، حل آن مشکل را از علی
می‌پرسید و از وی می‌آموخت ...

با مطالعه و دقت نظر در این چند روایت که در صفحات گذشته
نقل شد و اینها در برابر روایات متواتر و بسیار زیاد دیگر که همه در این

زمینه است و کتابهای معتبر فریقین را پر کرده است و در واقع نسبت به آن‌هایکی از هزار و مشتی از خروار می‌باشد. برای شخص بصیر و منصف جای تردید و شبهه باقی نمی‌ماند که : پس از رسول اکرم (ص) وجود نازنین مولای متقیان امیر مؤمنان علی (ع) اعلم صحابه بر حقایق قرآن بلکه بر جمیع علوم می‌باشد .

در این روایات به طور روشن می‌بینیم که خلفای سه‌گانه و حتی دشمن درجه يك امیر المؤمنین ، یعنی معاویه ، چگونه به برتریت علمی آن بزرگوار بر همه و حتی بر خودشان اعتراف نموده‌اند و همیشه در فهم و تفسیر و تأویل آیات قرآن احتیاج شدید به راهنمائیهای آن باب علم قرآن یعنی وجود والای علی داشته‌اند .

تاجائی که : عمر بن خطاب ، کسی که : جز خود هیچکس را نمی‌پسندید ، متجاوز از هفتادبار گفته بود :

لوالعی لهلك عمر...

یعنی : اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد .
و نیز بارها گفته بود :

لا یفتین احد فی المسجد و علی حاضر .

یعنی : موقعی که علی در مسجد حاضر است ، هیچکس را حق فتوی دادن نیست . و این خود احتیاج شدید صحابه را در فهم آیات قرآن به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به ثبوت می‌رساند .

اگر آنان خودشان می‌توانستند که بدون مراجعه به علی (ع) از عهده این امر خطیر بر آیند و بدون راهنمایی آن مولا بر تفسیر و تأویل قرآن دست یابند و یا لااقل به شخص دیگری غیر از علی از حاشیه خودشان مراجعه نمایند، حتماً این کار را می‌کردند و از علی دست برمی‌داشتند. و هرگز مجبور نمی‌شدند که این‌طور به خطای خودشان و برتری علی (ع) اعتراف نموده و در برابر آن بزرگوار سر تعظیم و انقیاد فرود آورند. مخصوصاً این‌که: آنان ادعای مقامی را داشتند که آن مقام در واقع حق مسلم علی (ع) بود.

تاریخ را که ورق می‌زنیم، می‌بینیم که خلفای سه گانه به غیر از پیشگاه با عظمت علی (ع) در برابر هیچکس دیگری چنین اعترافاتی نکرده‌اند و گردن‌های آنان در برابر کس دیگری جز علی فرود نیامده است. و این خود بزرگترین گواه و روشن‌ترین دلیل است بر این‌که پس از رسول اکرم (ص) تنها کسی که می‌توان او را «راسخ در علم» حقیقی شناخت همانا وجود بی‌همتا و شایسته مولا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است و دیگران همه، ریزه خوار خوان فتوت و سفره کرم و تراوشات علمی آن بزرگوار بوده‌اند.

چه دلیلی بزرگتر از این‌که: معاویه دشمن سرسخت علی (ع) برتریت امیر المؤمنین (ع) را با کلماتی صریح و حتی بانقل حدیث از رسول اکرم (ص) اعتراف نموده است.

والفضل ماشهدت به الاعداء ..

البته پس از امیر المؤمنین علی (ع) ، این رتبه والا و مقام ملکوتی، به اهلبیت نبوت یعنی حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام که اوصیاء برحق رسول اکرم (ص) و گنجینه های علم و دانشند اختصاص دارد و هیچکس را با آن بزرگواران در این مرتبه حق شرکت و برابری نیست.

اینک در تأیید مطالب فوق و برای این که مسأله برای همه چون آفتاب عالمتاب روشن شود و مخصوصاً برای آنان که در معنی «الراسخون فی العلم» دچار شک و تردید و گاهی وسوسه شیطانی شده اند مستدل گردد و بدانند که منظور خدا در آیه مبارکه از کلمه «الراسخون فی العلم» پس از رسول اکرم (ص) جز ذات مقدس علی و اولاد اطهار علی (ع) ائمه برحق شیعیان (ع) کس دیگری نیست. روایات بسیار معتبر و صحیح ذیل از فریقین نقل می شود.

۱ - حلیة الاولیاء : تألیف حافظ ابو نعیم اصفهانی . جلد اول صفحه ۶۵. با اسنادش از عبد الله بن مسعود نقل شده است که او ، درباره علم و احاطه علی (ع) به حقایق قرآن گفت :

ان القرآن انزل علی سبعة احرف ، مامنھا حرف الاوله ظهر و بطن وان علی بن ابیطالب (ع) عنده علم الظاهر والباطن.

یعنی : قرآن بر هفت حرف نازل شده است ، و هر حرف از آن ظاهر و باطنی دارد و علم ظاهر و باطن قرآن نزد علی بن ابیطالب (ع) می باشد.

۲ - ینابیع المودة : تألیف شیخ سلمان حنفی ، باب ۱۴ ، با اسنادش

از عبدالله بن عباس (حبر امت) نقل شده است ، که او گفت :

علم النبی (ص) من علم الله و علم علی من علم النبی (ص) و علمی
من علم علی (ع) و ما علمی و علم الصحابة فی علی الاقطرة بحر فی
سبعة ابحر ...

یعنی : علم رسول اکرم (ص) از علم خداست و علم علی (ع) از
علم پیغمبر است و علم من از علم علی (ع) است و علم من و علم همه صحابه
در برابر علم علی (ع) مانند یک قطره در برابر هفت دریا است .

۳ - الفصول المهمة : صفحه ۱۷ ، نورالدین بن صباغ مالکی که

از اجلة علمای اهل سنت است در جلالت شأن و مقام شامخ علمی
مولا امیر المؤمنین علی (ع) چنین می گوید :

فی ذکر شیئی من علومه :

فمنها علم الفقه الذی هو مرجع الانام و منبع الحلال و الحرام ،
فقد کان علی علیه السلام ، مطالعا علی غوامض احکامه منقاداً له جامعاً
بزماته ، مشهوداً فیہ بعلمو محله و مقامه و لهذا خصه رسول الله (ص)
بعلم القضاء كما نقله الامام ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی
رحمة الله علیه فی کتابه المصابیح ، مرویاً عن انس بن مالک : ان
رسول الله (ص) لما خصص جماعة من الصحابة کل واحد بفضیلة ،
خصص علیاً بعلم القضاء ، فقال (ص) علی اقضاکم ..

یعنی : در ذکر قسمتی از علوم امیر المؤمنین علی (ع) :

از جمله علومی که اختصاص به علی (ع) داشت ، علم فقه بود، که آن علم محل رجوع افراد بشر و سرچشمه حلال و حرام است .
و به حقیقت ، علی ، مشکلات احکام و حقایق امور فقه را نیک می دانست و به هر حکمی در محل و مقام خود، به طور مشاهده احاطه کامل داشت و به همین جهت رسول اکرم (ص) در میان همه امت ، علی را به علم قضاوت اختصاص داد . به طوری که امام ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب المصایح از انس بن مالک از رسول اکرم (ص) روایت کرده است که: آن حضرت چون هر یک از صحابه را به فضیلتی اختصاص داد ، علی را به علم قضاوت مخصوص کرد و در این باره چنین فرمود:
علی از همه شما به علم قضاوت اولیتر است .

و سپس گوید :

وقد صدع الحدیث بمنطوقه و صرح بمفهومه ان انواع العلم
و اقسامه قد جمعها رسول الله (ص) لعلی دون غیره ...

یعنی : آنچه از ظاهر و باطن حدیث شریف به دست می آید این

است که :

رسول اکرم (ص) باین کلام تمام اقسام و انواع علوم و فنون را به طور اکمل به وجود شایسته امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) اختصاص داده است ، نه به دیگران .

والبتّه معلوم و مسلم است که : امر مهم قضاوت و داوری در اسلام،

سزاوارشان کسی است که : به طور ملکه و احاطه بر جمیع علوم و تمام مضامین قرآن کریم از تفسیر و تأویل و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ و اوامر و نواهی و غیره ... اطلاع کامل داشته باشد و بعلاوه دارای ملکه کامل تقوی باشد . و بدیهی است که این خصائص به جز ذات مقدس امیرالمؤمنین علی (ع) که مصداق واقعی علم و تقوی بلکه همه فضائل ملکوتی و انسانی بود در فرد دیگری از صحابه به طور مجموع یافت نمی‌شد و بهمین جهت رسول اکرم (ص) در میان تمام اصحاب فقط این وجود مبارك را به امر خطیر قضاوت اختصاص داد.

۴- کتاب الف باء : تألیف ابوالحجاج بلوی صفحه ۲۲۲، چنین

نقل شده است :

وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) به معاویه رسید وی بانهایت تأسف گفت :

لقد ذهب الفقه والعلم بموت ابن ابیطالب (ع)

یعنی : باشهادت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) فقه و علم از میان رفت .

وچه شیرین و افتخار آفرین است ، شهادتی بدین روشنی و صراحت ، از زبان دشمن درجه يك علی شنیدن ...

و این نیست جر این که : امواج نامحدود و حیرت انگیز علوم ملکوتی علی ، چنان فضای آن روز اسلام و عرب را احاطه و مسخر نموده

بود و به قدری افکار دانش پژوهان آن عصر را تحت تأثیر انوار حیات بخش خود قرار داده بود که دوست و دشمن چاره‌ای جز تصدیق و اذعان بلکه تعظیم و تقدیس به این مقام شامخ ربانی نداشتند .

و چون وجود علی یک تربیت یافته ملکوتی بود و ارتباط مستقیم و متصل با ملکوت اعلا داشت ، عجیبی نیست که دامنه بی‌منتهای آن علوم و اشعه بی‌پایان آن انوار تا به امروز که عصر علم و دانش است ادامه دارد، بلکه هر جا علم و فضیلتی است همه آنها را تحت الشعاع خود قرار داده است و این اخگر جاودانی تا آخرین روز و دامنه محشر بر سراسر جهان دانش ، نورافشانی خواهد نمود .

۵- فتح‌المبین: تألیف ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی :
وی در همین کتاب به مقام برجسته علمی علی و این که او اعلم صحابه بوده است چنین اعتراف کرده است :

كانت الصحابه رضی الله عنهم يرجعون الیه فی احکام الكتاب
ویأخذون عنه الفتاوی ، كما قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه فی
عدة مواطن : لولا علی لهلك عمر...

وقال رسول الله (ص) اعلم امتی علی بن ابیطالب (ع)

یعنی: همه اصحاب رسول اکرم (ص)، در علم و احکام قرآن به علی علیه السلام مراجعه می‌کردند و از او نظریه می‌گرفتند ، به طوری که عمر در جاهای متعدد بارها گفته بود: اگر علی نبود ، عمر هلاک شده بود...
و رسول اکرم (ص) فرمود : علی (ع) داناترین امت من است .

۶ - مناقب خوارزمی : تألیف موفق بن احمد خوارزمی . وی در همان کتاب ، در باب مناقب حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایتی شیرین نقل می نماید و مناسب دیدم آن روایت را در اینجا نقل نمایم تا مطالعه کننده محترم از آن لذت ببرد و مقام علمی امیرالمؤمنین (ع) را به اندازه وسعت دیدگاه خود مجسم کند .
او می گوید :

روزی خلیفه عمر از روی تعجب از امیرالمؤمنین (ع) سؤال کرد :
یا علی : چگونه است که از شما هر حکم و مسأله ای سؤال می کنند بدون فکر و تأمل فوراً جواب آن را به طور صحیح و کامل بیان می کنید؟
حضرت در جواب عمر دست مبارکش را پیش برد و از عمر پرسید :
به من بگو در این دست چند انگشت دارم ؟
عمر بدون تأمل پاسخ داد : پنج انگشت .

حضرت فرمود : پس تو چرا در جواب این سؤال هیچ تأمل و تفکری نکردی . و بلافاصله جواب دادی ؟

عمر گفت : آخر پاسخ این سؤال احتیاج به تفکر ندارد ، چون امری بدیهی است . زیرا پنج انگشت شما در برابر دیدگانم مجسم بود .
حضرت فرمود : ای عمر ، تمام مسائل و احکام و علوم و اسرار همگی در برابر من مانند همین کف دست است . و من بر همه آنها احاطه شهودی دارم . و این است راز این که در جواب به مسائل احتیاج به تفکر و تأمل ندارم ...

« تمام دانشها به علی (ع) منتهی می‌شود »

این اعتراف همه بزرگان علم و تمام دانشمندان جهان اسلام است که : پس از رسول اکرم (ص) بنیان‌گذار و مؤسس کلیه علوم و دانشها ، ذات مقدس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) بوده است و چه بسا از علمای بزرگ اهل سنت و جماعت که علی (ع) را به این عنوان اختصاص داده و در برابر دریای بیکران علوم آن بزرگوار سرخضوع و تسلیم فرود آورده‌اند .

۱ - ابن ابی الحدید معتزلی؛ شارح دانشمند و با انصاف نهج البلاغه. در مقدمه کتاب خود صفحه ۱۷ چنین می‌گوید، و مولای ما را چنین می‌ستاید:

وما اقول فی رجل تعزى الیه کل فضیلة و تنتهی الیه کل فرقة و تتجاذبه کل طائفة ، فهو رئیس الفضائل و ینبوعها ، و ابو عذرها و سابق مضمارها و مجلی حلیتها ، کل من یزعم فیها فممنه أخذ وله اقتفی و علی مثاله احتدی ...

یعنی : چه بگویم و چنان معرفی نمایم ، شخصیت بزرگوارى را که : همه فضیلتها منسوب به اوست و تمام دستجات علمی به او منتهی می‌شود ، و هر طائفه‌ای دانشهای خود را از او گرفته‌اند . اوست پیشرو و سرچشمه همه فضیلتها و پدر همه بزرگواریها ، اوست برنده مسابقه‌ها در میدان جهانیدن اسبهای دانشها و اوست کشف کننده نتایج فضیلتها . پس از او هر کس تعمقی در علوم نموده از آن بزرگوار اخذ کرده است.

و در همه حال شایسته چنین است که به فضیلت او اکتفا نمود و از وی پیروی کرد .

ابن ابی‌الحدید ، پس از این که يك يك علوم را از علم توحید و فقه و ادبیات و غیره همه را به آن بزرگوار نسبت می‌دهد . اثبات می‌کند که همه علوم از دریای علم علی (ع) سرچشمه گرفته است . و درباره علم تفسیر ، که موضوع بحث ما در این کتاب است چنین می‌گوید :

ومن العلوم ؛ علم تفسیر القرآن ، وعنه اخذومنه فرع واذا رجعت الی کتب التفسیر علمت صحة ذلك ، لان اکثره عنه وعن عبدالله بن عباس . وقد علم الناس حال ابن عباس فی ملازمته له و انقطاعه الیه وأنه تلمیذه وخریجه وقیل له :

أین علمك من علم ابن عمك ؟

فقال : کنسبة قطرة من المطر الی البحر المحيط .

یعنی : و از دانشها علم تفسیر قرآن است . و این علم از علی گرفته شده است و از دریای دانش او متفرع گشته است . و اگر به کتابهای تفسیر مراجعه کنی ، درستی گفتار ما برای تو روشن می‌شود . زیرا بیشتر علوم تفسیر از علی (ع) و یا از عبدالله بن عباس است . و حال عبدالله بن عباس را همه می‌دانند که او شاگرد مکتب و ریزه‌خوار خوان دانش علی (ع) بوده است و هر چه داشته از او داشته است . از ابن عباس پرسیدند که نسبت علم تو در برابر علم پسر عمت علی (ع) چیست ؟

او گفت : مانند نسبت يك قطره باران ، در برابر اوقیانوس بزرگ است .

واقعاً ، انسان چون این قسمت از مقدمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را مطالعه می کند، بایک دنیا مباهات و افتخار مشاهده می نماید که : این شخص دانشمند و منصف که خود ظاهراً از اهل سنت است. در پیشگاه با عظمت و رفیع علمی امیر المؤمنین (ع) با قلبی پر از اعجاب و ایمان چنین می گوید :

و هذا يكاد يلحق بالمعجزات لان القوة البشرية لا تفی بهذا الحصر ولا تنهض بهذا الاستنباط .

یعنی : چنین امری (عظمت مقام علمی علی) به معجزات پیوسته است، زیرا نیروی بشری عاجز است از این که بتواند چنین قواعدی را به شمار آورد و یا به این پایه از استنباط برسد .

۲- التفسیر والمفسرون : صفحه ۸۹ . مؤلف این کتاب ، استاد محمد حسین ذهبی است ، وی دارای امتیاز جهانی در تفسیر قرآن است و استاد کرسی تفسیر و حدیث در دانشگاه الازهر مصر می باشد . این شخص خود از تندروان و افراطی های عامه است ولی با اینهمه در باره عظمت مقام علمی امیر المؤمنین (ع) و احاطه آن بزرگوار بر علوم و اسرار قرآن چنین می گوید :

كان رضى الله عنه بحرآ في العلم و كان قوى الحجة ، سليم الاستنباط ، اوتى الحظ الاوفر من الفصاحة والبلاغة والشعر وعقل

قضائی ناضج و بصیرة نافذة الى بواطن الامور و كثيراً ما كان يرجع اليه الصحابة في فهم ماخفي واستجلاء ما اشكل .

یعنی : علی (ع) دریائی از علم بود . استدلالی قوی و استنباطی صحیح داشت . بالاترین نصیب و بهره را از فصاحت و بلاغت و شعر دارا بود ، وی دارای عقلی قضائی و کامل و بصیرتی نافذ به پنهانیهای امور بود . و چه بسیار که صحابه برای فهمیدن اسرار علوم و روشن کردن اشکالاتشان به آن بزرگوار مراجعه می نمودند . تا آنجا که می گوید :

جمع علی رضی الله عنه ، الی مهارته فی القضاء والفتوی ، علمه بکتاب الله وفهمه لاسراره و خفی معانیه ، فكان اعلم الصحابة بمواقع التنزیل و معرفة التأویل .

یعنی : علی (ع) علاوه بر مهارتش در علم قضاوت و فتوی ، عالم به علوم قرآن کریم ، و اسرار و معانی پنهان آن بود . و داناترین اصحاب بر محل نزول و معرفت تأویل آیات قرآن بود .

۳ - ینابیع المودة : صفحه ۶۹ از ابن طلحة حلبی مؤلف در منظوم

نقل می نماید :

اعلم ان جميع اسرار الكتب السماوية في القرآن و جميع ما في القرآن في الفاتحة و جميع ما في الفاتحة في البسملة و جميع ما في البسملة في باء البسملة و جميع ما في باء البسملة في النقطة التي تحت الباء ؛ قال الامام علي (ع) كرم الله وجهه : انا النقطة التي تحت الباء .

یعنی : بدان که اسرار همه کتابهای آسمانی در قرآن است و

آنچه در قرآن است در سوره فاتحه جمع شده است و تمام آنچه در سوره فاتحه است در **بسم الله الرحمن الرحيم**، و هر چه در بسمله است در باء بسمله می‌باشد و اسرار باء بسمله همگی در نقطه باء بسم الله است. و علی (ع) فرمود:

من آن نقطه زیر باء «بسم الله» هستم.

البته مقصود امیر المؤمنین (ع) از این تعبیر لطیف، اشاره به این است که تمام اسرار و علوم قرآن و سایر کتابهای آسمانی نزد من است. و راجع به این موضوع گوینده‌ای عارف چه خوب می‌سراید:

توئی آن نقطه بالای فاء فوق ایدیهم که در وقت تنزل تحت بسم الله ربانی و ما را در تأیید مطالب فوق از علمای سنت و جماعت بازهم شواهدی بی‌شمار و روایاتی بسیار است که به برخی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

۴ - مناقب خوارزمی، مطالب السؤل ابن طلحه شافعی، هر دو، از در منظوم ابن طلحه حلبی نقل کرده‌اند که: حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود:

سلونی عن اسرار الغیوب فانی وارث علوم الانبیاء والمرسلین.
یعنی: از من از اسرار غیبها سؤال کنید که من وارث علوم همه پیامبرانم.

۵ - ینابیع الموده: روایت از اصبع بن نباته از حضرت

امیر المؤمنین علی (ع) است که آن حضرت فرمود:

أن رسول الله علمني الف باب وكل باب منها يفتح الف باب
فذلك الف باب، حتى علمت ما كان وما يكون الي يوم القيامة...
یعنی: رسول اکرم (ص) به من هزار باب از علم آموخت، که
از هر يك باب از آنها هزار باب دیگر باز می‌شود که هزار باب
می‌گردد، تا این که دانستم آنچه تا کنون شده است و آنچه تا روز قیامت
خواهد شد.

۶ - ينابيع المودة : صفحة ۶۹ ، روایت از ابن عباس است ، وی
می‌گوید:

أخذ بيدي الامام علي (ع) في ليلة مقمرة فخرج بي الى البقيع بعد
العشاء وقال اقرأ يا عبدالله.

فقرءت : بسم الله الرحمن الرحيم .
فتكلم لي في اسرار الباء الى بزوغ الفجر .

یعنی: در يك شب مهتابی، پس از فراغت از نماز عشاء، علی (ع)
دست مرا گرفت و از مدینه خارج کرد و به قبرستان بقیع برد.
در آنجا به من فرمود: ای عبدالله بخوان.

من « بسم الله الرحمن الرحيم » را قراءت کردم.
سپس علی (ع) از اسرار و رموز، باء بسم الله، آنقدر برای من
تکلم فرمود تا این که سپیده صبح بدمید.

۷ - فردوس الاخبار دیلمی: وکنز العمال متقی و دیگران،
همگی از رسول اکرم (ص) نقل می‌نمایند که آن بزرگوار فرمود:

اعلم امتی من بعدی علی بن ابیطالب (ع)

یعنی: دانشمندترین امت من پس از من علی بن ابیطالب (ع) است.
 ۸- فضائل ابن مغزلی: و مناقب خوارزمی و دیگران با اسنادش از
 عبدالله بن مسعود، و همچنین محمد بن طلحة شافعی در مطالب السؤل نقل
 از حلیة الاولیاء از علقمة بن عبدالله، همگی از رسول اکرم (ص)
 نقل کرده اند، که آن حضرت فرمود:

قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء و
 الناس جزءاً واحداً وهو اعلم بالعشر الباقی.

یعنی: حکمت (علم قرآن) را به ده جزء تقسیم نمودند، نه جزء
 آن را فقط به علی بن ابیطالب (ع) عطا کردند و یک جزء باقی را به
 همه مردم دادند. و علی به آن یک جزء باقی نیز از همه دانایتر است.
 این روایت را عیناً صاحب ینابیع المودة در صفحه ۷۰ همان کتاب
 نقل نموده است:

۹- مناقب خوارزمی، و ینابیع المودة، حافظ سلیمان حنفی
 صفحه ۷۱ روایت از ابو الصباح کنانی از حضرت رسول اکرم (ص) است،
 که آن حضرت فرمود:

أتانی جبرئیل بدرنوك من الجنة، فجلست علیه فلما صرت
 بین یدی ربی، کلمنی و ناجانی، فما علمت شیئاً الا علمته علیاً (ع)،
 فهو باب علمی، ثم دعاه الیه فقال: یا علی سلمک سلمی و حربک
 حربی و أنت العلم فیما بینی و بین امتی.

یعنی: جبرئیل باگلیمی از بساطهای بهشت پیش من آمد. من بر آن بساط نشستم تا به پیشگاه پروردگارم رسیدم. خدای من با من سخنها گفت و مرا رازها آموخت. و چیزی از خدا فرا نگرفتم مگر این که آن را به علی نیز آموختم. پس علیست درگاه دانش من. سپس علی را خواند و فرمود:

یا علی مسالمت با تو مسالمت با من است و جنگ با تو جنگ با من است، و توئی راهنما، میان من و امت من.

۱۰- ینابیع المودة: حافظ سلیمان حنفی، صفحه ۷۰، از محمد بن علی الحکیم ترمذی، از شرح رساله (الفتح المبین)، روایت از حضرت امیر المؤمنین (ع) است، که آن بزرگوار فرمود:

لو ثنیت لی الوسادة وجلست علیها لحکمت لاهل التوراة بتوراتهم ولاهل الانجیل بانجیلهم ولاهل القرآن بقرآنهم...

یعنی: هرگاه مسند قضاوت را برای من بگسترند و من بر آن قرار بگیرم، حکم و قضاوت می‌کنم، بین اهل تورات با توراتشان و بین اهل انجیل با انجیلشان و میان اهل قرآن با قرآن کریم. سپس محمد بن علی الحکیم ترمذی که از شخصیت‌های بزرگ اهل سنت است، خود چنین می‌گوید:

ولهذا كانت الصحابة رضي الله عنهم يرجعون اليه في احكام الكتاب ويأخذون عنه الفتاوى، كما قال عمر رضي الله عنه في عدة مواطن لو لاعلى لهلك عمر، وقال صلى اليه عليه وآله وسلم: اعلم امتي على بن ابيطالب (ع)

یعنی : و بهمین جهت تمام اصحاب در احکام قرآن کریم به آن بزرگوار رجوع می کردند و فتاوی قرآن را از وی اخذ می نمودند . تاجائی که عمر در موارد زیادی گفت : اگر علی (ع) نبود عمر هلاک می شد ، و رسول اکرم (ص) فرمود : علی (ع) داناترین امت من است .

این احادیث صحیح و مسلم که به عنوان نمونه ذکر شد و همه آنها مورد تصدیق و تأیید اجله علمای فریقین از عامه و خاصه است ، دلالت صریح دارد بر این که مولای متقیان امیر مؤمنان علی (ع) وارث علوم رسول اکرم (ص) و عالم به جمیع احکام و اسرار قرآن کریم و سایر کتابهای آسمانی بوده است و تمام رشته های علوم و دانشها و از جمله علم تفسیر و تأویل قرآن کریم به آن دریای بی منتهای علم منتهی می شده است و نزد اهل بینش این خود اولین پایه از مقامات عالیات آن نسخه کامله جهان خلقت است .

البته به طوری که در چند جا تکرار نموده ام و با دلائل کافی به ثبوت رسیده است ، یازده فرزند و الاتبار آن بزرگوار ، یعنی امامان برحق ما شیعیان ، وارث تمام علوم و مقامات آن وجود مقدس اند و از نظر مقام شامخ امامت و ولایت کلیه الاهیه و سائر شئون علمی و معنوی ، نظیر و همتای آن حضرت بوده و می باشند .

الراسخون فی العلم؟..

با ذکر مباحث گذشته، ثابت می شود که مقصود از «الراسخون

فی العلم، یعنی: استواران در دانش « در آیه مبارکه مورد بحث، فقط ذوات مقدسات محمد و آل محمد (ص) است و هیچکس را جز این بزرگواران حق ادعای این مقام و رتبه والا نیست، و هر کس چنین ادعائی کند دروغگو و کذاب است.

و ما را در تأیید این مطلب دلائل محکم و مستدل از خود آن بزرگواران در دست است که ذیلاً به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

۱- نهج البلاغه: خطبه ۱۴۴، مولا امیر المؤمنین (ع) در ضمن

این خطبه در باره «الراسخون فی العلم» چنین می‌فرماید:

أین الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم دوننا کذباً و بغیاً علینا، أن رفعنا الله و وضعهم، و اعطانا و حرّمهم، و ادخلنا و اخرجهم، بنا یستعطی الهدی، و یتجلی العمی، أن الائمة من قریش، غرسوا فی هذا البطن من هاشم، لا تصلح علی سواهم، و لا تصلح الولاة من غیرهم...

یعنی: کجا یبند کسانی که گمان می‌کنند که آنان راسخ در علمند

(یعنی در علم اسرار خلقت و تفسیر و تأویل قرآن کریم مطلع و استوارند).

به جز ما اهلیت؟ ادعای آنان، دروغ و ستم بر ما است. زیرا خدای متعال ما را برتری داده و آنان را فرو گذاشته است و «این مقام و منزلت» را به ما عطا فرموده و آنان را بی بهره ساخته است. و ما را داخل «در علوم و اسرار» فرموده و آنان را خارج کرده است. به وسیله ما هدایت و راهنمایی طلب می‌گردد و بینائی از کوری و گمراهی خواسته می‌شود،

مسلم است که ائمه و پیشوایان دین از قریش هستند که از نسل هاشم به وجود آمده‌اند و « از ذریه علی و فاطمه علیهما السلام » می‌باشند . امامت و خلافت بر غیر ایشان سزاوار نیست و خلفائی غیر از آنان « که بنا حق روی کار آمده‌اند » برای جانشینی رسول اکرم (ص) صلاحیت ندارند.

۲- اصول کافی : کتاب الحجة ، باب الراسخین فی العلم هم الائمة علیهم السلام صفحه ۳۰۸ ، طبع جدید :

روایت با اسنادش از ابی بصیر از حضرت امام صادق (ع) که است آن حضرت فرمود :

نحن الراسخون فی العلم ونحن نعلم تأویله ...

یعنی : راسخان در علم فقط ما هستیم و تأویل قرآن را فقط ما می‌دانیم.

۳- اصول کافی : کتاب الحجة ، باب أن الراسخین فی العلم هم الائمة علیهم السلام صفحه ۳۰۹ طبع جدید :

روایت با اسنادش از عبدالرحمن بن کثیر از حضرت امام صادق (ع) است ؛ آن حضرت فرمود :

الراسخون فی العلم ، امیر المؤمنین والائمة من بعده (ع).

یعنی : راسخان در علم، حضرت امیر المؤمنین (ع) و ائمه اطهار پس از آن بزرگوارند .

۴ - بصائر الدرجات جزء چهارم ، باب فی الائمة علیهم السلام أنهم الراسخون فی العلم الذی ذکرهم الله تعالی فی کتابه ، صفحه ۲۰۳ چاپ تبریز :

روایت با اسنادش از برید عجلی از حضرت امام باقر (ع) است که آن حضرت در تفسیر آیه مبارکه: «وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم» فرمود:

قال علیه السلام: رسول الله (ص) افضل الراسخين قد علمه الله جميع ما نزل الله اليه من التنزيل والتأويل، وما كان الله لينزل عليه شيئاً، ثم يعلمه تأويله، و اوصيائه من بعده يعلمونه كله، والذين لا يعلمونه تأويله اذا قال العالم فيه العلم فأجابهم الله، يقولون آمنابه كل من عند ربنا، والقرآن له خاص وعام ومحكم ومتشابه وناسخ و منسوخ، فالراسخون في العلم يعلمونه.

یعنی: حضرت امام باقر (ع) فرمود:

بیغمبر اکرم (ص) برترین راسخان در علم است، خدای متعال آنچه را از تنزیل (معنی مطابقی) و تأویل (معنی التزامی) نازل فرموده به او آموخته است، و چنین نیست که خدا آیه‌ای را بر او نازل کند ولی تأویلش را به وی نیاموزد. و اوصیاء پس از او (ائمه اطهار علیهم السلام) همه آنها را می‌دانند، و کسانی که تأویل آن را نمی‌دانند (شیعیان و تابعین) هر گاه عالمشان (امامشان) چیزی از روی علم بفرماید. (ایمان می‌آورند و می‌پذیرند) چنانچه خدا ایشان را پذیرفته و فرموده است: «آنان می‌گویند ایمان آوردیم، همه قرآن از جانب پروردگار ما است» و قرآن خاص وعام و محکم و متشابه و منسوخ دارد، و آنها را راسخان در علم می‌دانند.

۵ - بصائر الدرجات : جزء چهارم ، باب في الائمة عليهم السلام
 أنهم الراسخون في العلم ، الذي ذكرهم الله تعالى في كتابه :
 روایت با اسنادش از ابی الصباح کثانی ، از حضرت امام صادق (ع)
 است ، آن بزرگوار فرمود :

يا ابا الصباح ، نحن قوم فرض الله طاعتنا ، لنا الانفال ،
 ولنا صفو المال ، ونحن الراسخون في العلم ، ونحن المحسودون . الذين
 قال الله :

« ما يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله ... »

یعنی : ای ابا الصباح : ما (ائمة اطهار) قومی هستیم که خدای
 متعال اطاعت ما را بر مردم واجب کرده است . انفال^۱ و مال خالص

۱- انفال : عبارت از هفت چیز است که پس از رسول اکرم (ص) مال
 خاص ائمة طاهرين (ع) می باشد :
 اول : زمینی است که مسلمانان آن را بدون جنگ و خونریزی به دست آورده
 باشند ، خواه صاحبان آن در آن زمین ساکن باشند و یا از آنجا کوچ کرده باشند ،
 که يك چنین زمینی از انفال و مال خاص امام (ع) است .
 دوم : زمینهایی که مالک ندارد و یا صاحبانش به عللی از آن اعراض نموده اند .
 سوم : بیشه ها و نیزارهای بدون مالک و سرکوه ها و میان دره هایی که
 دست مالکانه کسی بر آن نیست .

چهارم : مختصات سلطان کافر حربی که در جنگ به دست مسلمانان افتاده
 است از اراضی و باغها و جواهرات و امثال آن به شرط این که مقصوب و مال غیر
 نباشد که در این صورت به صاحب اصلیش مسترد می گردد .
 پنجم : اشیائی که امام (ع) از میان غنائم جنگی قبل از تقسیم آن برای
 خود به پسندد .

ششم : چیزهایی که مسلمانان بدون اجازه امام (ع) غنیمت کرده اند .
 هفتم : میراثی که هیچگونه وارث نداشته باشد .
 همه امور هفتگانه مذکور ، جزو انفال و پس از رسول اکرم (ص) اختصاص
 به امام (ع) دارد .

(حلال ترین مالها) از آن ما است و ما ایم راسخان در علم و ما ایم کسانی که مورد حسد حسودان واقع می‌شویم ، و خدای متعال در قرآن کریم (اشاره به این مطلب) فرموده است :

«آیا به مردم (ائمه اطهار علیهم السلام) در خصوص فضلی که خدا به آنان عنایت فرموده است حسد می‌ورزند؟..»

۶ - ینابیع الموده : (صفحه ۶۹) روایت با اسنادش از موفق

بن احمد است ، او روایت می‌کند که :

قال علی (ع) ما نزلت آیه الا وقد علمت فیما نزلت و این نزلت و علی من نزلت و ان ربی و هب لی لساناً طلقاً و قلباً عقولاً .

یعنی : امیر المؤمنین علی (ع) فرمود : هیچ آیه‌ای در قرآن نازل نشده است مگر این که من می‌دانم آن آیه در چه خصوص نازل شده و کجا نازل شده و درباره چه کسی نازل شده است . خدای من ، به من زبانی گویا و قلبی دانا عطا فرموده است .

۷ - ینابیع الموده : صفحه ۷۰ . روایت با اسنادش از حموی

از شقیق از عبدالله بن مسعود است ، او گفت :

ان عند علی (ع) علم القرآن ظاهره و باطنه ...

یعنی : تمام علم قرآن از ظاهر و باطن همه نزد علی (ع) است .

با نقل این همه روایات متواتر و صحیح از خاصه و عامه که در واقع

در برابر روایات بی‌شماری که کتاب‌های فریقین را پر کرده است بسیار

ناچیز می باشد ، به این نتیجه می رسیم :

اولاً: راسخان در علم فقط حضرات محمد و آل محمد می باشند

و جز آن بزرگواران احدی را صلاحیت ادعای این مقام نیست .

ثانیاً : آن بزرگواران با تأییدات الهی و تعلیمات ربانی ، عالم به

جمیع اسرار و رموز و ظاهر و باطن و تفسیر و تأویل و محکم و متشابیه

قرآن می باشند و به غیر از آن تربیت یافتگان دانشگاه ازل هیچکس را

توان آن نیست که با معلومات محدود خود و به طور استقلال قرآن کریم

را تفسیر و تأویل نماید و یا متشابهات آن را به محکمت رد نماید و

درباره اسرار متشابهات اظهار نظر کند .

آری وظیفه دیگران این است که چون شاگردی هوشیار از مکتب

مقدس آنان کسب علم نموده و از میوه های شیرین گلستان علم آن بزرگواران

بهرمند شوند .

امام صادق (ع) می فرماید :

نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون .

یعنی : علمای واقعی ما ، و شیعیان ما ، دانشجویان مکتب علوم

ما هستند .

و نتیجه نهائی چنین به دست می آید ، که :

وقف بر لفظ جلاله در آیه مورد بحث عقلا و نقلا بر خلاف منظور

الهی و عقیده ای باطل و غلط است .

و در پایان این مبحث ، برای مثال و توضیح مقام به تأویل آیاتی چند از آیات متشابه قرآن کریم ، از طریق حضرات معصومین علیهم السلام می‌پردازیم .

تأویل آیات متشابه قرآن

آیاتی که در ذیل نقل می‌شود ، نمونه‌ای از آیات متشابه قرآن کریم است که حمل آن آیات به معنی ظاهریش مخالف عقیده توحید و موجب کفر، و شرک محض است .

در این جا ، ذیلاً چند آیه از آیات متشابه نقل می‌شود و سپس معنی صحیح و تأویل آنها از کلمات حضرات معصومین (ع) به نظر مطالعه کنندگان محترم می‌رسد .

۱- سورة فجر ، آیه ۲۴ : «وجاء ربك والملك صفاً صفاً» .

یعنی : (در روز قیامت موقعی که) : خدا ، و فرشتگان صف به صف آمدند .

۲- سورة الرحمن : آیه ۲۷ و ۲۸ : «كل من عليها فان ويبقى

وجه ربك ذو الجلال والاكرام»

یعنی : هر کس (بر روی زمین است) در معرض فنا و نیستی است ، و « روی » پرودگار تو ، که صاحب جلال و بزرگواری است پاینده و جاویدان است .

۳- سورة قصص ، آیه ۸۸ : «كل شيئي هالك الا وجهه» .

یعنی: همه چیز به جز « روی » خدا ناپایدار است.

۴- سوره فتح، آیه ۱۰: « یدالله فوق ایدیهم »

یعنی: دست خدا، بالای دست آنها است.

۵- سوره بقره، آیه ۲۰۷: « هل ينظرون الا ان يأتیهم الله

فی ظلل من الغمام والملائكة وقضى الامر والى الله ترجع الامور ».

یعنی: آیا آنان انتظار می‌کشند روزی را که خدا با فرشتگان

در پرده های ابر، بر آنها نازل شود. و حکم ثواب و گناه با ظهور قیامت

به پایان رسد و کارها همه به سوی خدا باز گردد.

آیات فوق، که به عنوان نمونه ذکر شد و نظائر زیادی در قرآن

کریم دارد، در ظاهر امر، صراحتاً به تجسم خدای متعال دلالت دارد،

به طوری که در آیه اول و پنجم تصریح می‌نماید که روز رستاخیز، خدای

متعال در صف فرشتگان مجسم و ظاهر خواهد شد و در آیات دوم و سوم

و چهارم، برای خدا، مانند مخلوقات، اعضا و جوارح، چون دست و

روی ثابت می‌کند. و بدیهی است که این امور، برخلاف عقیده توحید

است و با مدلول سایر آیات قرآن مخالفت دارد. و این خود مسلم است

که تمام موحدین عالم مخصوصاً مسلمین جهان معتقدند، که خدای متعال،

نه جسم است و نه مانند ما بندگان اعضا و جوارح، چون « روی و دست »

دارد. بلکه وجودی است کامل که هیچ شباهتی به مخلوقات خود ندارد

و از تصویر در فکر و وهم و خیال مخلوقات، منزّه و مبرا است.

پس چاره‌ای نیست ، جز این که ، هنگام رو به روشن شدن با چنین آیات متشابهی که ظاهرشان بر خلاف عقیده توحید است . به آستان استادان واقعی قرآن ، یعنی تفسیر اهل بیت عصمت (ع) روی آوریم و حل آنها را از آن بزرگواران جویا شویم .

حال برای حل این مشکل ، روایاتی چند در تأویل آیات فوق از حضرات معصومین علیهم السلام نقل می‌شود ، تا معنی واقعی و تأویل صحیح آن آیات روشن گردد .

۱- عیون اخبار الرضا ، صفحه ۱۱۵ : روایت با اسنادش از حضرت

علی بن موسی الرضا (ع) است که آن حضرت فرمود:

« من شبه الله تعالى بخلقه فهو مشرك ومن نسب اليه مانهني عنه

فهو كافر » .

یعنی: هر کس ، خدای متعال را به مخلوقاتش تشبیه نماید مشرك

است و هر کس به خدا آنچه را که خدا از آن نهی فرموده است نسبت

دهد کافر است .

در این روایت ملاحظه می‌کنید ، که حضرت امام علی بن موسی الرضا

(ع) می‌فرماید : هر کس خدا را به مخلوقات تشبیه نماید ، مثل این که

« العیاذ بالله » بگوید: خدای متعال مثل بندگانش جسم است و یا به دیدگان

دیده می‌شود و یا مانند ما ، دارای اعضا و جوارح است ، چنین عقیده‌ای

کفر محض و معتقد به آن کافر و مشرك است .

و در تأیید روایت فوق آیه صریح قرآن است که می‌فرماید :

« لیس کمثله شیئی »

« سورة سوژی آیه ۹ »

یعنی : هیچ چیزی مثل و شبیه خدای متعال نیست.

و در آیه دیگر می‌فرماید :

« لاتدرکه الابصار وهو يدرك الابصار »

(سورة انعام ، آیه ۱۰۳)

یعنی : هیچ چشمی خدای متعال را نتواند دید و او بندگان خود

را می‌بیند .

و در این خصوص چه نیکو گفته ، حکیم ابوالقاسم فردوسی رحمه الله :

به بینندگان آفریننده را نه بینی مر نجان دو بیننده را

بنابراین اعتقاد به ظاهر آیات گذشته . با عقیده توحید و صریح

آیات و اخبار آل محمد (ص) مخالفت روشن دارد و ناچاریم آن آیات

را طبق راهنمایی های حضرات ائمه اطهار (ع) تأویل نمائیم و حقیقت

معنی آنها را که مطابق آیات محکم قرآن و اخبار صحیح و متواتر است

به دست آوریم .

و در این زمینه روایات زیادی داریم که از آن جمله است روایت ذیل :

عیون اخبار الرضا : صفحه ۱۱۵ ، روایت با اسنادش از عبدالسلام

بن صالح هروی (ابوالصلت) است ، او می‌گوید که : به حضرت امام هشتم

علی بن موسی الرضا (ع) عرض کردم :

ای مولای من : چه می‌فرمائی در باره روایتی که اهل حدیث نقل می‌نمایند ، که مؤمنان ، پروردگارشان را در منزلهای بهشت زیارت خواهند کرد ؟

امام فرمود :

يا ابا الصلت ، ان الله تبارك وتعالى فضل نبيه محمد (ص) على جميع خلقه من النبيين والملائكة وجعل طاعته ، طاعته ومتابعته ، متابعته وزيارته في الدنيا والاخرة ، زيارته .

فقال عز وجل : « من يطع الرسول فقد اطاع الله ، و قال : « ان الذين يبائعونك انما يبائعون الله يدانته فوق ايديهم . وقال النبي (ص) : « من زارني في حياتي او بعد موتي فقد زار الله تعالى »

ودرجة النبي (ص) في الجنة ارفع الدرجات ، فمن زاره في درجته في الجنة من منزله فقد زار الله تبارك وتعالى ...

یعنی : ای ابو الصلت ، خدای متعال رسول اکرم (ص) را بر تمام آفریدگان و پیامبران و فرشتگان برتری داد . و فرمانبرداری و پیروی از او را در دنیا و آخرت . فرمانبرداری و پیروی از خودش قرار داد ... و در قرآن کریم فرمود :

« هر کس از رسول اطاعت کند ، از خدا اطاعت کرده است »

و نیز فرمود :

« آنان که با تو بیعت می‌کنند با خدا بیعت می‌کنند ، دست خدا

بالای دست آنهاست »

و حضرت رسول اکرم (ص) فرمود :

« هر کس مرا در حال حیاتم و پس از وفاتم زیارت کند ، خدا را زیارت کرده است و درجه رسول اکرم (ص) در بهشت ، برترین درجه‌ها است ، پس هر کس او را در درجه‌اش در بهشت زیارت کند ، خدای متعال را زیارت کرده است .»

از مفهوم این روایت چنین به دست می‌آید که : در آیات یا روایاتی که از دیده شدن خدای متعال صحبت شده است ، مقصود ذات الهی نیست ، زیرا ثابت گردید که ذات احدیت ، نه مجسم می‌گردد و نه به چشم دیده می‌شود، بلکه مقصود، حاملان امر و مظاهر قدرت و رحمت خدا ، یعنی حضرات محمد و آل محمد (ص) است ، به طوری که صریح روایت فوق نیز به آن دلالت دارد .

و نیز در تأویل آیه مبارکه : « **وجاء ربك والملك صفاً صفاً** » .

یعنی : در روز قیامت ، خدا با فرشتگان صف به صف آمدند .

در کتاب عیون اخبار الرضا ، صفحه ۱۲۵ ، از طریق ابن بابویه با اسنادش از علی بن فضال از پدرش روایت است که : از حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) از تأویل این آیه مبارکه : « **وجاء ربك والملك صفاً صفاً** » سؤال نمودم ؛

حضرت در جواب فرمود :

« ان الله عز وجل لا يوصف بالمجیئی والذهاب ، تعالی الله عن الانتقال ، انما یعنی بذلك ، وجاء امر ربك والملك صفاً صفاً » .

یعنی : خدای ذوالجلال ، باصفت آمدن و رفتن توصیف نمی‌شود و خدا از منتقل شدن از حالی به حالی ، منزّه است ، و مقصود ، در آیه مزبور ، امر خدا است .

و معلوم است که حاملان امر الهی در دنیا و آخرت حضرات محمد و آل محمد (ص) می‌باشند .

عیون اخبار الرضا : صفحه ۱۱۵ ، روایت با اسنادش از عبدالسلام بن صالح هروی (ابوالصلت) است .

او می‌گوید : از حضرت امام رضا (ع) مقصود از این خبر را سؤال کردم :

« ان ثواب لا اله الا الله ، النظر الى وجه الله »

یعنی : ثواب لا اله الا الله ، نظر کردن بر روی خدای متعال است .
حضرت در جواب فرمود :

« يا ابا الصلت ، من وصف الله تعالى بوجه كالوجوه فقد كفر ، ولكن وجه الله تعالى انبياءه ورسله وحججه صلوات الله عليهم ، هم الذين بهم يتوجه الى الله عز وجل والى دينه و معرفته . و قال الله تعالى : كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال و

الاکرام . و

قال عز وجل : كل شيء هالك الا وجهه .

فالنظر الى انبياء الله ورسله وحججه عليهم السلام ، في درجاتهم ثواب عظيم للمؤمنين يوم القيمة ، وقد قال النبي (ص) من ابغض اهل بيتي وعترتي لم يرني ولم أره يوم القيمة . وقال (ص) ان فيكم من لا يراني بعد ان يفارقني ، يا ابا الصلت ان الله تبارك و تعالی لا يوصف بمكان ولا يدرك بالابصار والاوهام .»

یعنی: ای ابا الصلت ، هر کس خدای متعال را بداشتن روی مانند سایر رویها توصیف نماید ، کافر است ، ولی روی خدا ، عبارت از پیامبران و رسولان و حجت‌های خداوند ، و آنانند که به وسیله آنها به سوی خدای متعال ودین و معرفت او توجه می‌کنند .

خدا می‌فرماید : « هر چه بر روی زمین است از بین می‌رود و روی خدا باقی می‌ماند .»

و باز می‌فرماید : « هر چیزی به غیر از روی خدا فنا پذیر است .» پس ، نگاه کردن به پیامبران و رسولان و حجت‌های خدا ، در درجاتشان ، دارای ثواب بزرگی است برای مؤمنان ، در روز قیامت . و حضرت رسول اکرم فرمود : « هر کس اهلیت و خاندان مرادشمن دارد در روز رستاخیز ، نه او مرا و نه من او را خواهم دید » و باز حضرت رسول اکرم (ص) فرمود : « در بین شما اشخاصی هستند که پس از مفارقت من ، مرا نخواهند دید .» ملاحظه می‌فرمائید که : حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) در این روایت صراحتاً می‌فرماید :

مقصود از: (وجه الله = روی خدا) پیامبران و رسولان و حجت‌های

خدا (ائمه طاهرين) می‌باشد . که به وسیله آنان ، مردم به خدا و دین و معرفش روی می‌آورند .

و دلیل عقلی و علمی بر صحت این مطلب این است که : چون در میان تمام اعضا و جوارح انسان ، فقط روی وسیله شناسائی مردم است و اشخاص به وسیله رویشان شناخته می‌شوند .

همچنین روشن‌ترین وسیله شناسائی خدا و قدرت و عظمت الهی در میان همه مخلوقات ، حضرات انبیاء و مخصوصاً خاندان با جلال محمد و آل محمد علیهم السلام می‌باشد و به همین سبب به آن بزرگواران (وجه الله) گفته می‌شود .

و در این خصوص ، امام (ع) می‌فرماید :

بنا عرف الله و بنا عبد الله ، لولا نا ما عرف الله و لولا نا ما عبد الله .
یعنی : خدا ، به وسیله ما شناخته شد و به وسیله ما ستایش گردید ، اگر ما نبودیم ، کسی خدا را نمی‌شناخت و کسی خدا را را ستایش نمی‌کرد .
پس از تحقیق فوق ، این نتیجه به دست می‌آید که : در آیات گذشته مقصود و تأویل ، از وجه وید و غیره ، ذات الهی نمی‌باشد ، بلکه مظاهر امر و فعل و قدرت خدا ، یعنی حضرات محمد و آل محمد علیهم السلام است . و نیز از آیات متشابه قرآن که اعتقاد به ظاهر آن موجب کفر و الحاد است ، آیات ذیل می‌باشد :

۱- « فیسخر ون منهم سخر الله منهم »

(سوره توبه ، آیه ۷۹)

یعنی: مشرکان ، مؤمنان را مسخره می کنند و خدا ، مشرکان را مسخره می نماید .

۲- « الله يستهزيء بهم » .

(سورة بقره ، آية ۱۵)

یعنی : خدا ، مشرکان را استهزا می نماید .

۳- « ومكروا ومكر الله ، والله خير الماكرين »

(سورة آل عمران ، آية ۴۸)

یعنی : آنان حيله کردند و خدا هم حيله کرد و خدا بهترين

حيله گران است .

۴- « ان المنافقين يخادعون الله وهو خادعهم »

(سورة نساء ، آية ۱۴۲)

یعنی: منافقان، فریبکاری می کنند و خدا هم آنان را فریب می دهد.

۵- « وقد مكر الذين من قبلهم فليله المكر جميعاً » .

یعنی : پیشینیان حيله گری کردند ، پس همه حيله گریها از خدا

است . در این چند آیه که برای نمونه از قرآن کریم نقل شد و همچنین

در آیات دیگری نظیر آنها که در قرآن وجود دارد . ملاحظه می کنید .

که بعضی صفات قبیح و ناروا چون : « استهزاء و فریبکاری و حيله گری »

به ساحت قدس خدای ذوالجلال نسبت داده شده است . در صورتی که اولاً

به اتفاق جمیع موحدین جهان ، خدای متعال مستجمع جمیع صفات کهال

وجلال و منزله از همه او صاف نکوهیده و ناپسند است و نسبت دادن چنین

صفات ناروایی به ساحت حق بر خلاف عقیده خود قرآن می‌باشد، و در ثانی اثبات این گونه صفات پلید حتی به مردم عادی نیز، صحیح نیست مگر این‌که آنان واقعاً دارای چنین صفاتی باشند. تاچه رسد به خدای متعال که خود از دارا بودن و متصف شدن به این گونه اوصاف بندگان خود را نهی فرموده است. پس چگونه متصور است که خود دارای این صفت‌های پلید بوده باشد. « فتعالی الله عن ذلك علواً کبیراً »

بنابراین، لازم است بگوئیم که این آیات از متشابهات قرآن است و تأویل خاصی دارند و باید بارهبری و ارشاد و تعلیمات اساتید واقعی قرآن پیشوایان بزرگوار دین یعنی حضرات محمد و آل محمد (ص) تأویل صحیح گردند.

و در این زمینه، روایات ذیل، در تأویل آیات متشابه مذکور

نقل می‌شود:

۱- عیون اخبار الرضا، صفحه ۱۲۶: روایت از علی بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش، از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است. او می‌گوید: از حضرت، از تأویل این چهار آیه سؤال کردم:

«سخر الله منهم، الله یستهزیء بهم، مکر و اومکر الله، یخادعون الله و هو خادعهم»

حضرت در توضیح و تأویل این آیات مبارکه، فرمود:

«ان الله تعالی، لایسخر و لایستهزیء و لایمکر و لایخادع و لکنهم یجازیهم جزاء السخریة و جزاء الاستهزاء و جزاء المکر

والخديعة ، تعالی الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً .»

یعنی : خدای متعال به کسی مسخره و استهزاء و حيله گری و فریبکاری نمی کند . ولی به مسخره کنندگان و استهزاء کنندگان و حيله گران و فریبکاران جزای عملشان را می دهد ، و خدای متعال خیلی بالاتر از آن است که ستمکاران در باره او می گویند .

پس با این استدلال صحیح و محکم امام (ع) ثابت می شود ، که مقصود از نسبت استهزاء و فریب و امثال آنها به خدای متعال ، ظاهر معنی آنها نیست ، بلکه معنی و تأویل صحیح این است که خدا جزای عمل و کردار ناپسند حيله گران و فریبکاران را عیناً به آنان می رساند . جزای استهزاء را با استهزاء و جزای فریب و حيله را با فریب و حيله می دهد و این خود عین عدالت است .

۲ - تفسیر مجمع البیان و تفسیر صافی : روایت از تفسیر حضرت امام حسن عسکری (ع) و از ابن عباس و از جمعی از مفسرین عامه است . که در تأویل آیه مبارکه « الله يستهزيء بهم = خدا آنان را استهزاء می کند » از کلمات ائمه طاهرين (ع) چنین نقل کرده اند که :

در این آیه و آیات نظیر آن ، مراد از استهزاء خداوند این است که : خدای متعال آنان را در دنیا و آخرت به سزای عمل بدشان می رساند ، اما در دنیا با اجرا کردن حدود و احکام مسلمین بر آنان « مثلاً موقعی که دزد را دست بریدند و زناکار را در انظار عموم تازیانه زدند ، چنین

شخصی در بین مردم متانت و ارزش خود را از دست می‌دهد و مورد استهزاء و مسخره قرار می‌گیرد». و اما در آخرت: موقعی که آنان در آتش دوزخ قرار دارند و به انواع عذاب گرفتارند. در پی به سوی بهشت به روی آنان بازمی‌گردد و چون آنان طراوت و زیبایی بهشت و نعمتهای گوناگون آن را مشاهده نمودند، بی‌اختیار به جانب آن درب روی می‌آورند. ولی چون ذاتاً مستحق بهشت نمی‌باشند همینکه به نزدیک آن رسیدند آن درب بسته می‌شود و این شکست و ناکامی مایه استهزاء و مسخره آنان می‌گردد، و آیه مبارکه ذیل اشاره به همین موضوع است:

« فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون »

« سورة مطففین، آیه ۳۴ »

یعنی: امروز که «روز رستاخیز و روز جزای نیک و بد است» اهل

ایمان به «بیچارگی و درماندگی» کفار می‌خندند.

سپس مرحوم شیخ طبرسی مؤلف بزرگوار مجمع البیان در ذیل

این تأویل می‌فرماید: و همین تأویل در آیات: «یمکرون و یمکران الله

و یخادعون الله و هـ و خادعهم» نیز صحیح است.

۳- تفسیر علی بن ابراهیم قمی: در ذیل آیه مبارکه: «فلله المکر

جمیعاً» می‌گوید:

« المکر من الله ، هو العذاب »

یعنی: مقصود از حیل، از جانب خدای متعال، عبارت از عذاب است.

یعنی : خدای ذوالجلال ، فریبکاران و حيله گران را به سزای عملشان که عبارت از عذاب است می‌رساند .

* * *

در آیه مبارکه : «ان المنافقين یخادعون الله وهو خادعهم» .

یعنی : و منافقان با خدا ، حيله گری می‌نمایند و خدا هم با آنان حيله گری می‌کند :

قسمت اول این آیه مبارکه هم جزو متشابهات و احتیاج به تأویل دارد . زیرا ، منافقان هرگز با خدای متعال روبه رو نشده‌اند که با او حيله گری نمایند و معلوم است حيله و فریب ، موقعی صحیح است که انسان با شخصی معاشرت و مباشرت داشته باشد و البته فرض معاشرت و مباشرت اشخاص با خدای متعال محال است و اگر صدر این آیه را بر ظاهرش حمل نمائیم و بگوئیم که : «العیاذ بالله» منافقان با خدا حشر و نشر داشته‌اند و در این مباشرت ها با خدا حيله گری نموده‌اند ، به خطا رفته‌ایم و از این اعتقاد لازم می‌آید که به تجسم خدای متعال و مباشرتش با مخلوقات قائل گردیم و این خود کفر محض است .

بنابراین صدر آیه فوق نیز با شرح ذیل ، تأویل می‌شود :

تفسیر مجمع البیان : در آیه فوق ، مقصود از حيله گری با خدا ، حيله گری با رسول اکرم (ص) است ، زیرا معاشرت و مباشرت کفار با رسول اکرم بود و حيله و فریب را به گمان خودشان نسبت به رسول اکرم (ص)

انجام می‌دادند. و از روی مکر و تزویر اظهار ایمان می‌کردند در حالی که قلبهایشان از نور ایمان خالی بود.

و خدای متعال فریبکاری با رسول اکرم (ص) را به فریبکاری با خودش تعبیر فرموده است.

همان طوری که در آیه مبارکه: «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله»

یعنی: ای رسول ما، آنان که به تو دست بیعت می‌دهند، در واقع با خدا بیعت نموده‌اند.

خدای متعال بیعت با رسول اکرم (ص) را بیعت با خودش تعبیر فرموده است. و چنین آیاتی که بین فعل خدا و رسول خدا (ص) اثبات وحدت و یگانگی می‌نماید بسیار زیاد است و در جلد اول همین کتاب (ولایت از دیدگاه قرآن) مشروحاً ذکر گردیده است.

و همچنین از آیات متشابه قرآن که احتیاج به تأویل اهل بیت (ع) دارد آیات مبارکه ذیل است:

« فلما جن علیه اللیل رأی کو کباً قال هذا ربی فلما أفل قال لآحب الأفلین^{۷۶} فلما رأ القمر بازغاً قال هذا ربی فلما أفل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین^{۷۷} فلما رأ الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر فلما افلت قال یا قوم أنى برىء مما تشرکون^{۷۸} أنى وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً وما انامن المشرکین^{۷۹}»
(سورة انعام آیه ۷۶ تا ۷۹)

یعنی : پس چون شب به سیاهی گرائید «جناب ابراهیم» ستاره‌ای (زهره) را دید و گفت : این ، آفریدگار من است . و چون آن ستاره غروب کرد و ناپدید شد ، گفت : من آنچه را غروب کند و ناپدید شود دوست ندارم (یعنی چیز ناپایدار را به خدائی نمی گیرم) . (آیه ۷۶)

سپس چون ، ماه تابان را دید ، گفت : این خدای من است ، و چون آنهم غروب کرد ، گفت : اگر خدای من ، مرا راهنمایی نکند ، منم از گروه گمراهان خواهم بود . (آیه ۷۷)

و چون صبحگاه ، خورشید درخشان را مشاهده کرد ، گفت : این پروردگار من است ، این از آن ستاره و ماه بزرگتر است . ولی چون آنهم غروب کرد ، روی به اطرافیان خود کرد و گفت : من از آنچه که شما شریك خدا قرار می دهید بیزارم (آیه ۷۸)

من (با ایمانی راسخ) روی به سوی خداوندی آوردم که آفریدگار آسمانها و زمین است و من هرگز هم عقیده مشرکان نخواهم بود (آیه ۷۹)

حال با توجه به ظاهر آیات ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ چنین به نظر می رسد که جناب ابراهیم یکبار ستاره زهره و یکدفعه آفتاب را شریك خدا قرار داده و آنها را به خدائی قبول کرده است و چون بعداً آنها غروب کرده اند ، از ستایش آنها دست کشیده و به خدای متعال روی آورده است . ولی بدیهی است که اعتقاد به ظاهر آیات فوق و اثبات عقیده شرك برای جناب ابراهیم ، اساءه ادب به مقام شامخ نبوت و رسالت است و

چگونه می‌شود، که جناب ابراهیم که خدای متعال او را به خلت خود انتخاب فرموده و معلم توحیدش قرار داده است؛ به درگاه الهی شرك ورزد و زهره و ماه و آفتاب را ستایش کند، در صورتی که اعتقاد صحیح بر این است که وجود مقدس پیغمبر و امام (ع) چون معصوم است حتی لحظه‌ای هم از درگاه خدا غفلت نمی‌ورزد و مشرک نمی‌شود.

و صریح آیه قرآن است که اشاره به این مطلب می‌فرماید:

« ولاینال عهدی الظالمین »

(سوره بقره آیه ۱۱۸)

یعنی: عهد (نبوت و امامت) به ستمکاران نمی‌رسد.

و بدیهی است که بزرگترین ستمها که از آن، ستم بزرگتری به

تصور نیاید. همانا شرك به درگاه خدا است، که:

« ان الشرك لظلم عظیم »

(سوره لقمان، آیه ۱۳)

شرك ستم بسیار بزرگی است.

پس، از مدلول آیه فوق چنین به دست می‌آید که اگر کسی حتی

يك لحظه هم ستم روا دارد و شرك ورزد شایسته پیشوائی و اجراز مقام

شامخ نبوت و رسالت نخواهد بود.

و چون ظاهر آیات مذکور در خصوص جناب ابراهیم، با سایر

آیات قرآن و همچنین عقیده حق مخالفت دارد. لازم است آن آیات

تأویل شود و معنی صحیح آن از مکتب تفسیر اهلبیت عصمت (ع) اخذ گردد.

و به همین منظور روایت ذیل از حضرت امام علی بن موسی الرضا

(ع) نقل می شود :

عیون اخبار الرضا (ع)، صفحه ۱۹۷، روایت از علی بن محمد بن الجهم است ، او می گوید : روزی مأمون مجلسی آراسته بود و در آن مجلس از حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) سؤالاتی می کرد ، که از جمله سؤالات این بود :

مأمون از حضرت رضا (ع) سؤال کرد :

یا بن رسول الله : مرا ، از معنی این آیه مبارکه : « فلما جن علیه اللیل رأی کو کبأ قال هذا ربی... » خبر ده ، که چگونه جناب ابراهیم که خود معلم توحید است ، به ستاره زهره اشاره کرد و گفت :

این « ستاره زهره » آفریدگار من است .

حضرت در جواب مأمون فرمود : وقتی که جناب ابراهیم از غاری که در آن پنهان شده بود بیرون آمد ، بامردمی روبرو شد که بر سه عقیده بودند . قسمتی ستاره زهره و عده ای ماه و بعضی آفتاب را ستایش می کردند .

(جناب ابراهیم خواست آنان را به وسیله عقیده باطل خودشان محکوم نماید و به سوی توحید و یگانه پرستی رهبریشان نماید و به همین جهت) :

چون شب فرارسید و ستاره در آسمان ظاهر شد ، جناب ابراهیم

به طریق انکار واستخبار روی به ستاره پرستان کرد و گفت :

آیا ، این پروردگار من است ..؟

یعنی : « به عقیده شما ، آیا خالق جهانیان و از جمله آفریدگار

من ، این ستاره زهره است؟ »

ولی پس از این که : « ستاره زهره » غروب کرد و از نظرها ناپدید

شد ، جناب ابراهیم فرمود : من غروب کنندگان را دوست نمی دارم و آنان

را شایسته خدائی نمی دانم ، چون ، این چنین ناپایداری از صفات مخلوقات

است که گاهی هستند و گاهی نیستند و خدای قدیم منزله از تزلزل و

ناپایداری است .

در خصوص ماه و آفتاب هم ، با ماه پرستان و آفتاب پرستان ،

همین استدلال را فرمود .

یعنی : همینکه ماه هم غروب کرد و آفتاب هم سر در افق کشید

و اشعه خود را از زمین بزچید . فرمود : اینها هم قابل پرستش و شایسته

خدائی نیستند ، چون متزلزل و ناپایدارند .

سپس به آن سه گروه روی آورد و فرمود : ای مردم ، من از

روش باطل شما که راه شرك است بیزارم ، و من به خدائی روی آوردم

که به حقیقت آفریدگار زمین و آسمان است و چون شما مشرك نیستم .

پس از این بیان ، حضرت امام رضا (ع) به بیانات خود این چنین

ادامه داد :

« و انما اراد ابراهیم بماقال ، ان یبین لهم بطلان دینهم و یثبت عندهم ، ان العبادۃ لاتحق لمن کان بصفة الزهرة والقمر و الشمس و انما تحق العبادۃ لخالقها و خالق السموات والارض و کان ما احتج به علی قومه مما الهمه الله تعالی و آتاه ، کما قال عزوجل :

« و تلك حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه » :

یعنی: مقصود جناب ابراهیم، از اظهارات خودش نسبت به پرستش زهره و ماه و آفتاب این بود که: بدان وسیله برای آن مشرکان بطلان عقیده شان را بیان نماید، و همچنین ثابت کند که: عبادت شایسته موجوداتی که چون زهره و ماه و آفتاب زودگذر و ناپایدارند نمی‌باشد، بلکه عبادت، شایسته و مخصوص خداوند متعالی است که آفریدگار آنها و خالق آسمانها و زمین است.

و این استدلال از الهامات خدا، بر قلب ابراهیم بود، به طوری که خدای متعال در آیه قرآن، اشاره به این موضوع می‌فرماید:

« و این برهان و حجت ما است که به ابراهیم عطا فرمودیم تا بر قومش استدلال کند.

* * *

و از آیات متشابه قرآن کریم، که ظاهر آن برخلاف عقیده حق است و احتیاج به تأویل دارد، آیه مبارکه ذیل است.

وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنى القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیهم

حکیم (۵۲) -

ليجعل ما يلقى الشيطان فتنة للذين في قلوبهم مرض والقاسية
 قلوبهم وان الظالمين لفي شقاق بعيد (۵۳) .
 وليعلم الذين اوتوا العلم أنه الحق من ربك فيؤمنوا به فتخبت
 له قلوبهم وان الله لهاد الذين آمنوا الى صراط مستقيم
 (سوره حج)

یعنی : و ما پیش از تو هیچ رسول و پیامبری نفرستادیم ، مگر
 این که چون (آیاتی تلاوت کرد) و یا آرزویی نمود ، شیطان (در آن
 آیات) و یا ، در آن آرزو ، دسیسه و دستبرد نمود ، آنگاه خدا آنچه
 شیطان را الفا کرده است محو و نابود می‌سازد و آیات خود را محکم و
 استوار می‌نماید و خدا به حقایق امور دانا و در نظام جهان درستکار
 است (۵۲)

تا خدا ، با آن القاءات شیطان کسانی را که دل‌هایشان مبتلا به
 مرض نفاق و شك و یا کفر و قساوت است بیازماید و (باطن آنها را آشکار
 سازد) و همانا کافران و ستمکاران دنیا ، سخت در شقاوتی که دور از نجات
 است می‌باشند . (۵۳)

و تا آن‌که ، اهل علم به یقین بدانند که این آیات قرآن که به
 حق از جانب پروردگار تو نازل گردیده است تا بدان ایمان آورند و
 دل‌هایشان پس از آن خاشع شود و البته خدا، اهل ایمان را به راه راست
 هدایت فرماید (۵۴).

و اما در خصوص تفسیر و شأن نزول این آیه کریمه ، بعضی چنین گفته‌اند ، که : حضرت رسول اکرم (ص) باعده‌ای از مسلمانان ، در مسجد الحرام مشغول نماز بودند و برخی از مشرکین از جمله ولید بن مغیره مخزومی نیز ، در آنجا حضور داشتند ، حضرت در ضمن نماز ، سوره مبارکه « والنجم » را تلاوت می‌کرد و چون به این آیات رسید :

أفرأیتم اللات والعزی (۱۹)

ومناة الثالثة الاخری (۲۰)

یعنی : ای مشرکان ، آیا دو بت بزرگ ، لات و عزای (خود را دیدید که بی‌اثرند)

و مناة ، سومین بت دیگرتان را دانستید (که جمادی بی‌نفع و ضرر است)

و در این موقع « العیاذ بالله » شیطان کلماتی خارج از قرآن بر زبان رسول اکرم (ص) جاری نمود و حضرت بی‌اختیار این کلمات را بر زبان راند :

« فانها الغرائق العالی وان شفاعتهم لترتجی »

یعنی : آنهایند زیبایان بلند پایه ، که شفاعت آنها آرزومی‌شود. چون مشرکین قریش که در آنجا جمع آمده بودند و به نماز و قراءت رسول اکرم (ص) و مسلمین تماشا می‌کردند. این کلمات را از آن حضرت شنیدند ، بسیار شاد شدند و صدا به خوشحالی بلند کردند و گفتند :

محمد (ص) از عقیده خود برگشته و بت‌های ما را به احترام و

خوبی یاد می‌کند، و همگی به شکرانه این موضوع به سجده درآمدند و ولید بن مغیره مخزومی که پیر مردی بزرگسال بود و رهبری مشرکان رابه عهده داشت، مثنی از ریگهای مسجد را برداشت و بر پیشانی گذاشت و گفت: محمد (ص) به شفاعت لات و منات وعزی اقرار نمود.

در این موقع جبرئیل، بر رسول اکرم (ص) نازل شد و عرض کرد: یا محمد (ص) چیزی را خواندی که من از جانب پروردگار برای تو نیاورده بودم.

حضرت از این پیش‌آمد بسیار ناراحت شد، و خدای مهربان برای تسلی خاطر پیغمبر اکرم (ص) آیات فوق را که از «سوره حج» نقل نمودیم، نازل فرمود: به این معنی:

«ای رسول ما، ناراحت نشو، این اشتباه تو! حذری ندارد، پیامبران قبل از تو هم، چون می‌خواستند آیات مرا تلاوت کنند، شیطان کلماتی غیر از آیات الهی بر زبان آنان جاری می‌کرد.

ولی خدا آنچه را که شیطان بر کلام الهی مخلوط نموده و از زبان پیامبر جاری ساخته است نسخ می‌کند و آیات خود را ثابت نگه می‌دارد، تا آخر آیات که قبلاً ترجمه شد»

حال مطالعه‌کننده محترم، با کمی دقت به این تعبیر سخیف که بعضی از بی‌خبران در تفسیر آیات مبارکه فوق ذکر کرده‌اند توجه فرمایند و مشاهده کنند که این متجاسران با این تعبیر ناروای خود، چه ضربه

محکمی برپیکردین و دستگاه الهی وارد کرده اند . آنان با این اظهار نظر خصمانه خود، هم حضرات سفیران الهی انبیا و اولیاء الله را از مقام شامخ عصمت و طهارت تنزل داده و آنان را دستخوش و بازیچه و ساوس شیطان قرار داده اند : و هم جسارت بزرگی به دستگاه وحی الهی نموده و آن تشکیلات با عظمت را چنان ضعیف و بی بند و بار نمایانده اند که حتی شیطان هم در آن دستبرد می کند . و آیات منصوص وحی را با وسوسه های کفر آمیز خود مخلوط می نماید و آن راهم بر زبان رسول خدا جاری می کند . در صورتی که ، مطابق صریح آیات مبارکه قرآن ، شیطان را هیچ و تسلط و راهی به حریم انبیا و اولیاء الله نیست .

به آیات ذیل توجه فرمائید :

۱- ان عبادی لیس لك علیهم سلطان الا من اتبعك من الغاوین
(سوره حجر آیه ۴۲)

یعنی: تو را (ای شیطان) بر بندگان خاص من تسلطی نیست ، مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند .

۲- أنه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون
(۱۰۳)

أما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون (۱۰۳)
(سوره نحل)

یعنی: البته (شیطان) را هرگز به کسانی که به خدا ایمان آورده و به او توکل و اعتماد کرده اند ، تسلطی نخواهد بود .

تنها تسلط شیطان بر آن نفوسی است که او را دوست گرفته‌اند و باغوای او به خدا شرك آورده‌اند .

در آیات فوق صراحت کامل هست براین که شیطان را بر مؤمنان هیچ تسلط و راهی نیست . تا چه رسد به حضرت رسول اکرم (ص) که پیشوای مؤمنان و معلم راه ایمان است . و اگر بنا به تفسیر آن بینوایان، معتقد شویم که در موقع نماز و حین قراءت سوره (والنجم) شیطان بر پیغمبر مسلط شده و بر زبان آن بزرگوار کلماتی خارج از قرآن جاری ساخته است ، لازم می‌آید که طبق آیه (۱۰۳) از سوره نحل که قبلاً یاد آور شدیم « العیاذ بالله » پیغمبر هم از پیروان شیطان و از زمره مشرکین باشد . و این خود عقیده‌ای بسیار فاسد و پیراهه‌ای بس خطرناک است . چون منافات مستقیم با عصمت انبیاء و حکمت خدای متعال دارد . و در این صورت ، دینی که پیامبر و رسول امین آن (العیاذ بالله) تابع و سوسه شیطان شد ، از درجه اعتبار ساقط خواهد بود .

در صورتی که ، اگر باز هم در آیات قرآن کریم دقت کنیم ، می‌بینیم که خدای متعال ، کلام رسول را بمنزله کلام خود قرار داده و می‌فرماید:

« وما ینطق عن الهوی (۴) ان هو الا وحی یوحی (۵) »

(سوره والنجم)

یعنی : (رسول گرامی ما) سخن از روی خواهش نفس نمی‌گوید هر سخنی گوید و هر چه بر زبان راند ، وحی و از جانب پروردگار است .

و باصراحت روشن این آیه مبارکه چگونه کسی می‌تواند ادعا کند که در حین نماز و تلاوت آیات قرآن، شیطان کلماتی کفر آمیز بر زبان پیامبر جاری می‌سازد و پیغمبر هم متوجه نمی‌شود و ناخودآگاه آن کلمات را بر زبان جاری می‌سازد و سپس از این اشتباه خود پشیمان و ناراحت می‌گردد!!!..

بنابر این برای تفسیر و تأویل صحیح این گونه آیات که ظاهرشان برخلاف عقیده حق و سایر آیات قرآن است لازم است به آستان مقدس اهل بیت عصمت مفسرین عالی‌مقام و منصوص قرآن یعنی حضرات محمد و آل محمد (ص) روی آورد و از مکتب و آثار آن بزرگواران استفاده نمود، و برای تأویل صحیح آیات فوق از سوره حج روایت ذیل نقل می‌شود:

صحیفة الابراہ ، جلد اول ، صفحه ۲۴ : روایت با اسنادش از حضرت امام جعفر صادق (ع) است که خلاصه آن در اینجا نقل می‌شود:

روزی حضرت رسول اکرم (ص) مهمان یکی از انصار بود ، آن مرد انصاری برای پیغمبر خدا گوسفندی ذبح نمود و آن را کباب کرد . چون غذا حاضر شد و آن را رو بروی رسول اکرم (ص) قرار داد . حضرت آرزو کرد که ای کاش ، علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) نیز در این مجلس حاضر بودند و از این غذا تناول می‌کردند .

در این اثنا برخلاف میل و آرزوی آن بزرگوار ، دو نفر از رؤسای منافقان که مورد نفرت رسول اکرم (ص) بودند ، حاضر شدند . حضرت

از این پیش آمد ناراحت شدند ولی بلافاصله مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) نیز حاضر گردید و با آمدن او خواسته پیغمبر انجام پذیرفت. در این موقع جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد :

« وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنى القی الشیطان فی امنیته »

یعنی : و ما پیش از تو هیچ رسول و پیامبری نفرستادیم مگر این که چون آرزویی نمود ، شیطان در آن آرزو دسیسه و دستبرد نمود.
« فینسخ الله ما یلقى الشیطان »

یعنی : « در این مورد با آمدن علی » خدای متعال دسیسه شیطان را از بین می برد .

« ثم ینسخ الله آیاته للناس »

یعنی : و خدا امیرالمؤمنین « آیه اعظم الهی » را یاری می فرماید :
« لیجعل ما یلقى الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض والقاسية قلوبهم »

تا آن که ، خدا ، با دسیسه شیطان و (آمدن آن دو مرد منافق) کسانی را که دلهايشان مبتلا به مرض و نفاق و شك و یا كفر و قساوت است بیازماید ، و ...

و خلاصه تأویل آیات فوق چنین می شود :

رسول اکرم (ص) آرزو کرد . تا کسی که خدای متعال او را دوست دارد ، یعنی حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در آن مجلس حاضر

شود. و چون رسول الله (ص) این آرزو را نمود، شیطان کسانی را که خدا، آنها را دشمن می‌داشت، (یعنی آن دو مرد منافق) را در آنجا حاضر کرد. تا باین عمل خود، ضعفا و بیمار دلان را به شبهه وا دارد و چنین وانمود کند که این دو نفر همانهایی هستند که رسول اکرم (ص) آمدن آنها را، آرزو می‌کرد و در نتیجه این دو نفر محبوبان خدایند. ولی بعداً، آن کس که پیغمبر آمدن او را آرزو کرده بود، یعنی حضرت امیر المؤمنین (ع) در آنجا حاضر شد. و خدا با آمدن علی دسیسه شیطان را نسخ فرمود.

« ليعلم الذين اتوا العلم انه الحق من ربه »

یعنی: تا صاحبان دانش بدانند که: علی است آن حقی که از جانب خدا است.

« ويهدى الذين آمنوا الى صراط مستقيم »

و خدا مؤمنان را به راه راست یعنی به ولایت امیر المؤمنین علی (ع) هدایت نماید.

* * *

از آیات متشابه قرآن کریم که احتیاج به تأویل صحیح از طریق حضرات ائمه اطهار (ع) دارد، آیات ذیل است.

« انا فتحنا لك فتحاً مبيناً » (۱)

« ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر » (۲)

(سورة فتح)

یعنی: (ای رسول ما) غم مدار که (ما تو را بافتح آشکاری در جهان پیروز گردانیم).

تا از گناه گذشته و آینده تو درگذریم.

و آیه مبارکه:

« ووجدك ضالا فهدى »

(سورة الضحی آیه ۸)

که بعضی بی‌خبران این آیه را، چنین معنی کرده‌اند:

و تو را گمراه یافت، پس هدایت کرد.

در صورتی که معنی صحیح چنین نیست، و حقیر، پس از ذکر

مقدمه‌ای در پایان این بحث، معنی واقعی این آیه مبارکه و آیه قبل از

آن و سایر آیات مشابه آن را انشاءالله از طریق ائمه اطهار (ع) ذکر

خواهم نمود.

سخنی پیرامون عصمت انبیا و ائمه اطهار (ع)

موضوع بحث در این است که: اگر آیات فوق را به ظاهرش معنی

نمائیم، لازم می‌آید که به ساحت قدس حضرت رسول اکرم (ص) نسبت

خطا و گناه بدهیم و این اعتقاد علاوه بر این که با اصل عصمت نبوت و امامت

منافات دارد، با سایر آیات قرآن کریم و دلائل عقلی نیز رد و ابطال

شده است. زیرا اثبات خطا و گناه برای برگزیدگان درگاه الهی، عقلا

و نقلاً محال و مخالف با اصول مسلم اسلام است و باماهیت عصمت که از لوازم ذاتی انبیاء و ائمه اطهار است منافات دارد. و به اتفاق و اجماع فرقه ناجیه امامیه ثابت شده است که چون این بزرگواران ذاتاً معصومند هرگز خطا و گناهی از آنان سر نمی زند. چون معصوم کسی را گویند که مرتکب خطا و گناه ولو صغیره هم باشد، نشود.

و برای توضیح مطلب ابتدا به تعریف «عصمت» و سپس به ایراد دلائلمان در این زمینه می پردازیم.

«تعریف عصمت و معصوم»

از نظر لغوی: کلمه «عصمت» به معنی منع و نگهداشتن است و علمای لغت چنین گفته اند:

«عصم الله فلاناً من المکرهه ، حفظه و وقاه»

یعنی: خدا، فلانی را از مکروه نگه داشت، یعنی او را از خطا حفظ فرمود.

و در اصطلاح علمای امامیه، تعریف عصمت چنین آمده است:

«العصمة ملكة ربانية تمنع من فعل المعصية والميل اليها مع القدرة عليها ...»

یعنی: عصمت يك بازتاب الهی است که مانع از انجام دادن گناه و میل کردن به آن است، با وجود توانائی بر انجام دادن آن.

و از این تعریف چنین به دست می‌آید که :

معصوم : کسی است که با وجود توانائی بر انجام دادن گناه و خطا ،
 ذاتاً از ارتکاب و میل به آن متنفر و بیزار باشد .

معصوم نه تنها مرتکب گناه نمی‌شود ، بلکه فکر ارتکاب گناه
 را هم نمی‌کند .

و فرض يك چنین بازتابی در اشخاص عادی و غیر معصوم نیز ،
 نسبت به بعضی از معاصی ممکن است .

مثلاً: شخصی که در يك خانواده با ایمان و رقیق القلب پرورش یافته
 است اگرچه توانائی آدم کشی را داشته باشد ، ولی نه فقط هرگز به این
 عمل غیر انسانی اقدام نمی‌کند ، بلکه از تصور اقدام به چنین عملی ذاتاً
 بیزار و متنفر است .

در يك چنین صورتی می‌گوئیم : این شخص نسبت به صفت قتل
 و آدم‌کشی معصوم است .

و همچنین است ، افرادی که در خاندانهای نجیب تربیت یافته‌اند
 ذاتاً از ارتکاب زنا مخصوصاً با محارم ، مثلاً (هم بستر شدن با مادر یا
 خواهر و یا دختر خود) بیزار و متنفرند و حتی فکر يك چنین عمل قبیحی
 نیز برای آنان منفور و ناراحت کننده است و آن اگر چه قدرت انجام
 چنین عمل شیعی را هم داشته باشند ولی وجدان ذاتی ، همیشه آنان را
 از این عمل باز می‌دارد .

و همچنین غالب اشخاص عادی نیز ، نسبت به بعضی از گناهان ، عصمت ذاتی دارند و امثالش در اجتماع و بین افراد بسیار زیاد است .
 فرتی که ، حضرات معصومین (ع) با سایر اشخاص دارند ، این است که :
 افراد عادی ، ممکن است فقط نسبت به يك یا دو و یا چند صفت ، عصمت داشته باشند و حتی ممکن است این عصمت نیز نسبت به شرائط زمان و مکان و محیط زیست و کیفیت تربیت تغییر کند و یا بکلی از بین برود .
 ولی در حضرات معصومین (ع) صفت عصمت نسبت به همه معاصی و خطایا و لغزشها ثابت و در همه زمانها و مکانها و شرائط مختلف ، غیر قابل تغییر است . و صفت عصمت با ذات معصوم ملازمت کامل و غیر قابل انفکاک دارد .
 و به نص آیه مبارکه :

« ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی

العالمین »

(سوره آل عمران - آیه ۳۱)

یعنی : خدای متعال آدم و نوح و آل ابراهیم (حضرات محمد و آل محمد) و آل عمران (انبیای بنی اسرائیل) را از جهانیان برگزید .
 و بدیهی است که این انتخاب و برگزیدن به جهت همان صفت عصمت است که در میان تمام خلق حضرات انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام می باشد و به همین جهت شخص معصوم در تمام لحظات زندگی از هر نوع کفر و شرک و گناه و کبیره و صغیره و یا لغزش و گناه ، عمدتاً و سهواً و یا نسیاناً ، محفوظ و مصون است .

چون به محض صدور گناه از وی ، بلافاصله از مقام برگزیدگی و اصطفی سقوط خواهد نمود .

و هرگز چنین نیست و هیچ عاقلی هم این موضوع را تصدیق نمی‌کند ، که يك فرد ، هم برگزیده خدا باشد و هم مرتکب گناه گردد . و جهت اثبات این موضوع دلایل بسیاری موجود است که ذیلاً به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود .

۱ - خدای متعال در قرآن کریم ، در ضمن آیات زیادی ، مردم را به اطاعت و تبعیت از پیامبران امر می‌فرماید که از آن جمله است آیات مبارکه ذیل :

الف : قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله

(سوره آل عمران ، آیه ۲۹)

یعنی : (ای رسول ما : به مردم بگو) اگر خدا را دوست می‌دارید ،

از من پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد .

ب : قل اطيعوا الله والرسول فان تولوا فإنا لا نحب الكافرين

(سوره آل عمران ، آیه ۳۰)

یعنی : (ای رسول ما ، به مردم بگو) به خدا و رسول اطاعت کنید ،

پس اگر سرپیچی کنند ، خدا کافران را دوست نمی‌دارد .

ج : ومن يطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولي فإنا أرسلناك

عائيم حفيظا

(سوره نساء ، آیه ۸۳)

یعنی : هر کس از رسول اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است و هر کس روی گردان شود، ما تو را بر آنان نگه دارنده نفرستاده ایم.

د : **ما اتاکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب .**

یعنی : آنچه را که رسول برای شما آورده است آن را بگیریید (و از آن متابعت نمائید) و از آنچه باز داشته است دست بکشید (و در امر مخالفت با رسول الله) از خدا بترسید ، که عقوبت خدا بسیار سخت است.

ه : **فعصوا رسول ربهم فأخذهم أخذة رایة .**

(سورة الحاقه ، آیه ۱۰)

یعنی : آنان ، با رسول پروردگارشان مخالفت ورزیدند ، خدا هم آنان را به عذابی سخت گرفتار ساخت .

در این آیات مبارکه ، به طوری که ملاحظه نمودید . خدای متعال اطاعت و پیروی از رسول اکرم (ص) را برای همه واجب کرده است ، بلکه اطاعت از پیغمبر گرامی را اطاعت از خود قرار داده و فرموده است : هر چه پیغمبر اکرم (ص) برای شما آورد بدون چون و چرا آن را بپذیرید و از هر چه نهی فرموده دست بکشید .

حال اگر فرض کنیم ، که از رسول اکرم (ص) گناه یا خطا سر می زده است ، چگونه می توانیم از آن بزرگوار در اعمال و رفتارش تبعیت نمائیم ، زیرا ممکن است یکی یا چند تا از کردارش گناه و خطا باشد

و ما در پیروی از آن کردار مرتکب همان گناه یا خطا بشویم .
و اگر در واقع خدای متعال بندگان خود را به پیروی از پیامبر
جائز الخطا امر فرماید . در واقع این امر مخالف با اقتضای حکمت الهی
و در حقیقت جمع بین وجوب و حرمت است .

یعنی در پاره‌ای از آیات مردم را به تبعیت از عمل رسول (ولو
گناه و خطا باشد) امر می‌فرماید و در پاره‌ای از آیات دیگر مردم را
از ارتکاب گناه نهی می‌کند . و چنین تکلیف ضد نقیضی از طرف خداوند
حکیم نسبت به بندگان ، محال است .

پس در اینجا عقل حکم می‌کند که لازم است شق دوم را انتخاب
کنیم و معتقد شویم که وجود اقدس رسول الله (ص) وجودی معصوم است
و هرگز گناه و خطائی از او سر نمی‌زند . و اگر چنین فرضی ممکن بود
و احتمال گناه به پیغمبر داده می‌شد خدای متعال هرگز بندگان را این
چنین به متابعت از او امر نمی‌فرمود . و چون خدا ما را در همه حال به
پیروی از رسول اکرم امر فرموده است بلکه کردار و رفتار رسول الله را
برای همه بندگان حجت و سرمشق قرار داده است . پس حتماً آن بزرگوار
از خطا و گناه و بلکه سهو و نسیان نیز مبری است .

۲- همچنین ، اگر فرض کنیم که از رسول اکرم (ص) و حضرات
معصومین (ع) گناه و خطا سر می‌زند . لازم می‌آید که (العیاذ بالله) آن
پاکان اطاعت از شیطان نمایند . زیرا حقیقت و ماهیت گناه همانا اطاعت

از شیطان و اجرای وسوس اوست و کسی که تبعیت از شیطان کند مخالف رحمان و از حزب شیطان خواهد بود . چنانکه خدای متعال در قرآن کریم می فرماید :

استحوذ علیهم الشیطان فأنسیهم ذکر الله، اولئک حزب الشیطان
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون

(سورة مجادله، آیه ۱۸)

یعنی: شیطان بر گناهکاران مسلط شد و یاد خدا را فراموششان کرد، آنان از حزب شیطانند و بدانید که حزب شیطان زیانکاران عالمند. و البته معلوم است که چنین فرض غلطی، در خصوص حضرات معصومین و اولیاء الله مخالف عقل و نقل و ضرورت ادیان است، زیرا چگونه می توان تصور نمود که وجودی که برگزیده از طرف خدای متعال و سفیر و خلیفه آن ذات اقدس بر بندگان و مخلوقات اوست، از پیروان و حزب شیطان باشد.

در صورتی که بنا به نص صریح قرآن، حضرات معصومین (ع) از حزب الله اند :

اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه،
اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون

(سورة مجادله، آیه ۲۲)

یعنی: (این مردم پایدارند که) خدا بر دلهایشان نور ایمان نگاشته

و به روح قدس الهی آنان را مؤید و منصور گردانیده است و در روز رستاخیز به بهشتی داخل کند که نه‌های مصفا زیر درختانش جاری است و جاودانه در آنجا بهره مندند. خدا از آنها خشنود، آنها هم از خدا خشنودند، ایشان به حقیقت حزب خدایند و بدانید که حزب خدا رستگاران عالمند.

۳ - و همچنین اگر فرض کنیم که از حضرات معصومین (ع) گناه و خطائی سر می‌زند لازم می‌آید که آن بزرگواران نیز از جمله فاسقان باشند. زیرا که لازمه گناه، فسق است و حقیقت فسق عبارت است از خروج از اطاعت خدا و تبعیت از وساوس شیطان.

و با قبول این فرضیه غلط طبق صریح آیه قرآن باید از قبول قول و شهادت حضرات معصومین (ع) اجتناب نمائیم، زیرا خدای متعال در قرآن کریم به مردم امر می‌فرماید که شهادت فاسقان را نپذیرید:

وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

(سوره نور، آیه ۴)

یعنی: از آنان ابداً شهادتی نپذیرید. (زیرا) آنان فاسقاند.

و همچنین خدای متعال در آیه دیگر قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا

(سوره حجرات، آیه ۶)

یعنی: ای گروه ایمان آورندگان، هرگاه فاسقی خبری برای

شما آورد تحقیق کنید (و بدون تحقیق آن را نپذیرید).

و بدیهی است که نپذیرفتن گفتار و شهادت حضرات انبیاء و معصومین

(ع) برخلاف حکمت رسالت و امری باطل است .

زیرا ، به اجماع تمام مسلمین ، پیامبر و رسول ، سفیر خدای متعال است که از جانب الهی برای بندگان حامل وحی و خبر است و بر همه واجب است که گفته های او را بدون چون و چرا بپذیرد ، زیرا نپذیرفتن گفتار رسول در واقع نپذیرفتن وحی است ، و وحی کلام الهی است.

۴- همچنین اگر از حضرات معصومین علیهم السلام گناه یا خطائی سر بزند لازم است از باب (نهی از منکر) اقوال و اعمال آنان را انکار کنیم و در بعضی موارد به جهت ارتکاب گناه و معصیت آنان را اذیت و آزار دهیم و بر آنان حد و قصاص جاری نمائیم .

ولی مسلم است که اذیت و آزار برگزیدگان خدا ، عملی حرام و موجب لعنت در دنیا و آخرت است .

و خدای متعال در قرآن کریم می فرماید :

« الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ »

(سوره توبه ، آیه ۶۲)

یعنی آنان که رسول خدا را می آزارند ، برای آنان عذابی دردناک

است . و همچنین در آیه ذیل می فرماید :

« ان الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ »

و اعد لهم عذاباً مهيناً»

(سوره احزاب ، آیه ۵۷)

یعنی: آنان که خدا و رسول را آزار و اذیت می‌کنند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنان عذابی باذلت و خواری مهیا ساخته است.

پس چون می‌بینیم که خدای متعال در آیات فوق، مردم را از اذیت و آزار رسول اکرم (ص) شدیداً نهی فرموده است. نتیجه می‌گیریم که آن بزرگوار هرگز مرتکب خطا یا گناهی نشده است تا مستوجب حد و قصاص و اذیت و آزار باشد. و در واقع آن بزرگوار، بلکه تمام معصومین (ع) نفوسی پاک و منزّه و مبرا از هر گونه خطا و لغزش بلکه سهو و نسیان می‌باشند.

۵ - همچنین اگر به فرض، آن بزرگواران مرتکب گناه یا خطائی بشوند، هرگز استحقاق درجه نبوت یا امامت را نخواهند داشت، زیرا مقام شامخ نبوت یا امامت جهت بازداشتن مردم از گناه و خطا است و چگونه می‌شود که شخصی از طرف خدای متعال برای منع نمودن مردم از معصیت مبعوث یا برگزیده شود ولی بجای بازداشتن مردم از معصیت، خود مرتکب آن گردد، و این فرض در واقع توهینی مستقیم به دستگاه الهی است.

در حالی که خدای متعال در قرآن کریم صراحتاً فرموده است که عهد نبوت و امامت نصیب ستمکاران (گناهکاران) نخواهد شد. و توضیح این مطلب چنین است:

پس از این که : خدای متعال مقام امامت را به جناب ابراهیم (ع) تفویض کرد ، و فرمود :

« أَنِي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا »

یعنی : ای ابراهیم ، ما تو را برای مردم ، امام قرار دادیم .
جناب ابراهیم ، رتبه و الای امامت را ، برای ذریه خود نیز آرزو نمود و عرض کرد :

« وَمِنْ ذُرِّيَّتِي...؟ »

یعنی : خدایا ، و از فرزندانم نیز امام خواهند بود ؟
خدای متعال ، در جواب جناب ابراهیم فرمود :

« لَإِنِّي لَأَقِيمُ الْعَهْدَ لِلظَّالِمِينَ » .

یعنی : عهد من (امامت) به ستمکاران نمی رسد .
پس چون خدای متعال ، آن بزرگواران را برگزیده و به رتبه نبوت و امامت مفتخر فرموده است ، نتیجه می گیریم که مسلماً از آن پاکان هیچگونه ظلم و ستم و یا گناه و خطا (که آنهم نوعی ستم است) سر نزده است و الا هرگز شایستگی مقام و الای نبوت و امامت را پیدا نمی کردند .
و بالاخره واضح و مبرهن است که مقام شامخ نبوت و رسالت ، با ارتکاب معاصی و خطایا منافات کلی دارد . زیرا چنانکه گفتیم ، حکمت واقعی از ارسال رسل و اقامه ائمه اطهار (ع) برای این منظور است که ، آن بزرگواران ، مردم را به کارهای خیر و ثواب دعوت و از ارتکاب معاصی

باز دارند، و چگونه ممکن است که آنان خودشان مردم را از معصیت و خطا بازدارند ولی خود، معصیت‌کار و خطا پیشه باشند. و يك چنین فرضیه‌ای در واقع اجتماع نقیضین است و شخص عاقل و منطقی هرگز چنین اندیشه باطلی: در خصوص برگزیدگان الهی و حضرات معصومین (ع) به خود راه نمی‌دهد. مگر این که خود نقصان عقلی و یا عداوت باطنی با آن بزرگواران داشته باشد.

حال که بادلائل فوق ثابت گردید و مبرهن شد که ازطبقه جلیله انبیاء و ائمه طاهربین (ع) گناه و خطا و حتی سهو و نسیان نیز سر نمی‌زند، ناچار باید آیاتی را که ظاهراً برای آن بزرگواران احتمال گناه می‌دهد، طبق روایات حضرات ائمه اطهار علیهم السلام که اساتید واقعی قرآنند تأویل صحیح نمود و ظاهر آن آیات را حجت قرار نداد.

اینک چنانکه قبلاً وعده داده‌ام با در نظر گرفتن بیانات ائمه طاهربین (ع) به تأویل آیات مورد بحث می‌پردازم، **ومن الله التوفيق وعليه التكلان:**

« **انا فتحنا لك فتحاً مبيناً** » (۱)

« **ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر** » (۲)

یعنی: (ای رسول ما)، ما تو را به فتح بزرگی در عالم پیروزی گردانیم.

تا از گناه گذشته و آینده تو در گذریم ...

این سوره مبارکه، به اتفاق جمیع مفسرین، به هنگام فتح مکه

نازل شده است و خدای ذوالجلال به رسول اکرم (ص) بشارت می دهد که:
ای رسول ما، با تصرف شهر مکه و پیروزی درخشانی که نصیب لشکر اسلام
شد، ما تو را به فتح بزرگی رسانیدیم.

و در توضیح و تأویل این آیه مبارکه، روایت ذیل از حضرت

ثامن الائمه علی بن موسی الرضا (ع) نقل می شود:

عیون اخبار الرضا (ع) صفحه ۲۰۲.

مأمون، خلیفه عباسی، در مجلسی که برای بحث و بررسی در
تفسیر آیات قرآن کریم و احکام اسلام ترتیب داده بود، و حضرت امام
علی بن موسی الرضا (ع) در آن مجلس حضور داشت، از آن حضرت تفسیر
آیه مبارکه: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» را سؤال
نمود که آیا مقصود از «ذنب = گناه» نسبت به رسول اکرم (ص) چیست؟
حضرت فرمود: منظور گناهان حضرت رسول اکرم (ص) در نظر
و عقیده مشرکین و اهل مکه بود، زیرا به اعتقاد آنان، گناه هیچکس
بزرگتر از گناه رسول اکرم (ص) نبود. چون آنان سالهای متمادی
بت پرست بودند و سیصد و شصت بت را می پرستیدند و واقعاً غالب آنان
به بتهای خود، علاقه و ایمان کامل داشتند و چون رسول اکرم (ص)
به امر الهی اظهار نبوت کرد و آنها را به توحید و کلمه اخلاص و دست
کشیدن از بتها دعوت فرمود، این امر، در نظر آنان گناهی بزرگی آمد
تا جایی که گفتند:

« أ جعل الالهة الهاً واحداً هذا لشيئى عجاب » (۵)
 « وانطلق الملاء منهم ان امشوا واصبروا على آلهتكم ان
 هذا لشيئى يراة . » (۶)
 « ماسمعنا بهذا فى الملة الاخرة ان هذا الاختلاق » (۷)

(سوره ، ص)

یعنی : آیا او (رسول اکرم) چندین خدای ما را منحصر به یک
 خدا کرده ؟ این بسیار تعجب آور است !

و گروهی از سران قوم چنین رأی دادند که باید طریقه خود را
 ادامه دهید و در پرستش خدایان خود ، (همین بتان) ، ثابت قدم باشید ،
 که این کاریست که مراد همه است .

این را که در آخرین ملت هم (که قوم مسیح است) نشنیده ایم
 و این جز بافتگی و دروغ چیز دیگری نیست .

« بنابراین ، اهل مکه رسول اکرم (ص) را در دعوت خود ، دروغگو
 می انگاشتند . و عمل آن بزرگوار را نسبت به بتها و خدایان ساختگی
 خود ، توهینی بزرگ و جسارتی عظیم می دانستند و معتقد بودند که
 رسول الله (ص) با چنین ادعائی که در خصوص بتان کرده است ، مرتکب
 گناه غیر قابل گذشتی شده است و دیر یا زود ، مورد خشم و غضب بتها
 قرار خواهد گرفت و دستگاه دعوتش بر چیده خواهد شد . و خودش نیز
 با خواری و ذلت شکست خواهد خورد و بالاخره متواری شده و از بین

خواهد رفت و از یادها فراموش خواهد شد».

این بود ، عقیده مشرکین و نظریه آنان در خصوص حضرت رسول اکرم (ص) که هر روز انتظار وقوع آن را داشتند .

ولی برخلاف تصور و انتظار آنان ، بانصرت بزرگ و پیروزی آشکاری که خدای متعال نصیب آنحضرت فرمود ، عقیده ها عوض شد و اعتقادات نسبت به بتان متزلزل گردید و برعکس ، صحت قول پیغمبر بر همه ظاهر گردید مخصوصاً پس از این که بتهای محبوب قریش که بانهایت احترام در خانه کعبه قرار داشتند ، بادست توانای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) به زمین پرتاب شد و درهم شکست و خوردگردید . عیناً امر ، برخلاف انتظار اهل مکه جلوه نمود و آنان رسول خدا را در کمال قدرت و عزت و بتهای خویش را که از آنها انتظارهای زیادی داشتند در نهایت خفت و زاری شکسته و کوفته بر روی زمین سرنگون دیدند و مشاهده کردند که باشکسته شدن بتها هیچ اتفاقی هم رخ نداد و هیچ علامت خشم و غضب از بتان بی زبان به وقوع نپیوست و بهمین جهت به مناسبت این فتح و پیروزی درخشان که نصیب رسول اکرم (ص) گردید ، از افکار ناروایی که در مغزهای بی منطق خود نسبت به آن بزرگوار می پروراندند دست کشیدند و در عقیده باطل خود تجدید نظر کردند و به هدایت و رستگاری رسول اکرم و مسلمین و به گمراهی و ضلالت خود و پدرانشان یقین کردند و در اینجا بود ، اعتقادی که ازگناه

رسول اکرم (ص) نسبت به بتان در دلشان باقی مانده بود از بین رفت و برعکس به جای آن ستایشی سپاس آمیز جایگزین شد و گروه گروه از مشرکان از پرستش بتان دست کشیدند و به دین مقدس اسلام و آئین محمدی (ص) روی آوردند و از افکار و اعمال ناشایست خود نسبت به رسول خدا توبه نمودند .

و همچنین باسقوط بتان و بت پرستان و فتح پایتخت عربستان یعنی شهر مکه به دست مسلمین، افراد انگشت شماری که از مشرکان باقی مانده بودند و به علت خبائث ذات و کوته فکری خود، نمی توانستند اسلام را قبول نمایند و دز عناد و لجاج خود باقی مانده بودند . در برابر این فتح و پیروزی درخشان و ذلت و خواری بتان نتوانستند چون سابق به تبلیغات غلط خود ادامه دهند و برای رسول اکرم (ص) در انظار مردم گناه و خطائی ثابت نمایند .

پس معنی صحیح آیه مبارکه ، که مطابق تأویل اهل بیت عصمت علیهم السلام است ، چنین می شود :

(ای رسول ما) ، ما بایروزی درخشانی که در فتح مکه و سقوط بتان و بت پرستان نصیب تو نمودیم، بر تمام اندیشه های باطل قریش و مشرکان در خصوص تو ، خط بطلان کشیدیم ، و باین فتح بزرگ ، دیگر کسی اندیشه باطلی در خصوص دعوت مقدس تو ، نتواند کرد و هیچکس به تو نسبت انحراف و گناه نتواند داد . زیرا تو ، بر صراط

مستقیم و طریق هدایت ، و دشمنانت گمراه و زیانکارند .
 تفسیر صافی : صفحه ۴۷۰ ، مرحوم فیض کاشانی در ذیل آیه مبارکه:
« لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر »
 از مجمع وقمی با اسنادش از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایتی
 نقل کرده است که از آن حضرت تفسیر این آیه مبارکه را سؤال کردند.
 حضرت فرمود: رسول اکرم را هیچ گناهی نبود و هرگز به گناهی
 اقدام نکرد ، ولی خدای متعال ، گناه شیعیان او را به خاطر آن بزرگوار
 عفو فرمود .

تفسیر مجمع البیان ، صفحه ۱۱۰ . روایت از مفضل بن عمر از
 حضرت امام صادق (ع) است ، که شخصی از آن بزرگوار تفسیر این آیه
 مبارکه را سؤال نمود .

حضرت فرمود : به خدا سوگند ، رسول اکرم را گناهی نبود ،
 ولی خدای متعال ، تضمین نمود که ، گناهان شیعیان علی بن ابیطالب (ع)
 را به خاطر آن بزرگوار مغفرت فرماید .

مرحوم فیض کاشانی ، در صفحه ۴۷۰ تفسیرش در تحت عنوان آیه
 مبارکه فوق ، بحثی لطیف از بعضی از اعلام و اهل یقین در این زمینه نقل
 می نماید ، که خواستم منجم آن موضوع را در اینجا بیاورم ، تا برای
 موالیان و مخلصان حضرات معصومین (ع) مایه اطمینان و مسرت خاطر
 و جهت بعضی از قاصرین یا مقصرین موجب بصیرت و استبصار گردد و

نسبت به عصمت و طهارت و قدر و منزلت اهل بیت نبوت معرفت بیشتری
 تحصیل نمایند .
 وی چنین می گوید :

چون با دلائل کافی عقلی و نقلی ، عصمت حضرت رسول اکرم
 (ص) به ثبوت رسیده است ، مسلماً از آن بزرگوار هرگز گناه و خطائی
 سر نزده است . پس در آیه مبارکه مورد بحث نسبت دادن گناه به آن
 حضرت از باب « ایاک اعنی واسمعی یا جاره » بوده است . یعنی اگر چه در
 ظاهر مورد خطاب خود رسول اکرم است ولی واقعاً مقصود امت او ، و
 شیعیان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است . (چنانکه در دو
 روایت فوق نیز گذشت) و در کلام فضحاء و محاورات اهل بلاغت ، این
 چنین خطابات نظائر بسیار دارد . مثلاً در خصوص موضوعی ، شخص معینی
 را مخاطب قرار می دهند ولی در واقع مقصود اصلی خانواده یا اطرافیان
 او می باشد .

سپس می گوید :

و مقصود از « ما تقدم و ما تأخر » = یعنی گناهان گذشته و آینده
 این است که : گناهان تمام شیعیان تو از زمان جناب آدم تا عصر خود
 آن بزرگوار و از آن وقت تا روز قیامت بخشوده خواهد شد . زیرا کائنات
 همه از امت محمد (ص) می باشند ، و هیچ امتی از گذشتگان نبوده مگر
 این که واقعاً در تحت لوای شرع مقدس اسلام و آئین جهانی رسول اکرم

(ص). قرار داشته است و آن روز که جناب آدم هنوز در میان آب و گل قرار داشت و لباس خلقت نپوشیده بود. وجود اقدس حضرت پیغمبر اسلام، مقام شامخ نبوت داشت و سید انبیا و اشرف مرسلین بود در واقع همه انبیا و مبشر و یا ناشر شرع آن بزرگوار بودند.

چنانکه خدای متعال در قرآن کریم در تأیید این مطلب می فرماید:

وما ارسلناك الا كافة للناس

یعنی: ای رسول، ما تو را نفرستادیم، مگر برای همه مردم. که البته لفظ عموم (کافة للناس) چون اختصاصی نیافته است همه ملتها را از زمان جناب آدم تا روز قیامت در بر می گیرد و رسول اکرم بر همه آنها رسالت و رهبری الهی دارد.

و همانظوری که رسول اکرم (ص) در زمان خودش حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) را به نمایندگی از طرف خود به سوی مردم یمن اعزام داشت تا دعوت اسلام و کلمه توحید را به گوش آنان برساند، همچنین انبیا و پیامبران گذشته نیز با امر و تعیین الهی از طرف رسول اکرم (ص) نمایندگی معنوی داشتند، تا کلمه ای از توحید و صفحه ای از اسلام را بر اقوام خود بخوانند.

پس همه ملل و اقوام چه گذشتگان و چه آیندگان در معنی و حقیقت از امت آن بزرگوارند و خدای متعال نیز به آن بزرگوار بشارت داد که گناهان گذشته و آئنده شیعیان تو را خواهم بخشید، و این از

بزرگترین درجات و امتیازاتی است که خدای متعال به پیغمبر بزرگوار ما عنایت فرموده است .

« پایان کلام مرحوم فیض کاشانی »

با ذکر مقدمات فوق ، دیگر جای اشکال باقی نمی ماند ، که مراد از گناه در آیه مورد بحث گناه شیعیان و موالیان محمد و آل محمد (ص) است ، نه گناهان خود آن بزرگوار ، زیرا آن وجود مقدس هرگز گناهی نداشته است که خدا از آن درگذرد .

حال ، ممکن است از ذهن بعضی از قاصرین اشکالی خطور نماید و ایراد کنند : که چگونه ممکن است خدای متعال به خاطر حضرت رسول اکرم (ص) گناهان تمام شیعیان را بیامرزد و از خطای آنان درگذرد ، شاید از شیعیان آن بزرگوار ، کسی مرتکب گناهان کبیره ، مانند قتل و کذب و بهتان و تجاوز به حق الناس شده باشد . که البته نادیده گرفتن این معاصی و مجازات نکردن اشخاصی که مرتکب این کبائر می شوند . با صفت عدالت الهی منافات دارد .

در جواب گوئیم که : اگر به فرض ، خدای متعال به خاطر رسول اکرم (ص) وجهت تقدیر و بزرگداشت از خدمات بی نظیر آن بزرگوار ، از يك چنین اشخاصی درگذرد و آنان را مورد خشم و غضب خود قرار ندهد ، امر محالی نیست و هیچ استبعادی ندارد ، بلکه بسیار هم ، شایسته و به جاست و با صفت رحمانیت و رحیمیت و غفاریت خدای متعال نیز ، خوب

تطبیق می‌کند .

مگر نه این است که خدای مهربان در آیات بسیار زیاد قرآن ،
 وعده داده است که از گناهان مردم مخصوصاً مؤمنان ، گذشت و عفو
 خواهد فرمود .

و مگر نه این است که ، خاطر عزیز حضرت رسول اکرم (ص)
 در درگاه الهی بقدری عزیز است که در قرآن کریم فرموده است :

« ولسوف يعطيك ربك فترضى »

(سوره والضحی ، آیه ۵)

یعنی : (ای رسول) و پروردگار تو به زودی به تو چندان عطا
 کند تا تو راضی شوی . و معلوم است که عطایای الهی در خصوص رسول
 اکرم (ص) راجع به امت و شیعیان او خواهد بود والا خود آن بزرگوار
 منبع فیض و رحمت و وسیله اعظم عطایای الهی می‌باشد .

و در این زمینه روایاتی از تفسیر مجمع البیان و سایر تفاسیر

معتبر شیعه ذیلاً نقل می‌شود :

۱ - روایت از حضرت امام صادق (ع) است که آنحضرت فرمود:

رضایت جدم رسول الله (ص) در این است که هیچ موحد و

یگانه پرستی در دوزخ باقی نماند .

۲ - و نیز روایت از زید بن علی بن الحسین (ع) است که فرمود :

رضایت رسول اکرم در این است که اهلیتتش (شیعیانش) را داخل

بهشت نماید .

۳- و نیز روایت از محمد بن حنفیه فرزند امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است که در ضمن حدیثی فرمود :

عطای الهی به رسول اکرم (ص) به خدا قسم مسأله شفاعت است. و خدای متعال شفاعت را در اهل (لا اله الا الله) به اندازه‌ای عطا خواهد فرمود تا پیغمبر گرامی بگوید ، خدایا از عطایای تو راضی شدم. و در این زمینه روایات صحیح ، بسیار زیاد است و این مختصر را مجال درج آنها نیست، ولی باینهمه لازم است حقیقت شیعه توضیح داده شود و معلوم گردد که شیعیان آل محمد (ص) کیانند و چه صفاتی دارند. در خصوص فضیلت شیعیان و مقام شامخ آنان ، روایات و احادیث بی‌شماری داریم و حتی از پاره‌ای از اخبار و تفاسیر مستفاد است که انبیای گذشته نیز از شیعیان آل محمدند و انشاء اله در محلس سخنی در اثبات این موضوع خواهیم داشت ولی در اینجا به ذکر چند روایت در برتری شیعیان نقل می‌شود .

۱- کنز گرا جکی: روایت با اسنادش از جناب ابی حمزه ثمالی

از نوف بکالی از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است .

آن بزرگوار در ضمن روایت مفصلی در فضل شیعیانش چنین می‌فرماید:

من سأل عن شیعة اهل البيت الذین اذهب الله عنهم الرجس

و طهرهم فی کتابه مع نبیه تطهیراً .

فهم العارفون بالله، العاملون بأمر الله، اهل الفضائل والفواضل،
منطقهم الثواب وملبسم الاقتصاد و مشيهم التواضع ، ثم سر دعليه
السلام صفاتهم الى ان قال :

اوئك عمال الله ومطايا امره وطاعته وسرج ارضه وبريته،
اوئك شيعتنا واحبتنا ومعنا...
الا ، هاشوقاه اليهم ...

یعنی : هر کس از اوصاف شیعیان اهلیت عصمت که خدای متعال
در قرآن کریم ، آنان را بارسول گرامی به طهارت و پاکی یاد فرموده
است ، پیرسد :

پس آنانند عارفان به خدا ، و عمل کنندگان به امر خدا، آنانند
صاحبان فضائل و فواضل ، گفتار آنان ثواب و لباسشان اقتصاد و روششان
فروتنی است .

سپس صفات شیعیان را برشمرد و فرمود :

آنانند عمال خدا و ناقه های امر و اطاعت خدا ، (یعنی به طوری
که ناقه تسلیم امر صاحبش است ، آنان نیز تسلیم امر ، و مطیع فرمان
خدایند) و آنانند چراغهای زمین و مخلوقات و آنانند شیعیان و دوستان
ما ، آنان از مایند و بامایند .

چقدر مشتاقم به دیدار آنان ...

۲- جلد پانزدهم کتاب بحار الانوار ؛ صفحه ۱۹۶ . روایت از

حضرت امام جعفر صادق (ع) است که آن حضرت در فضل شیعه فرمود:

« انما شيعتنا اصحاب الاربعة الاعين، عين في الرأس و عين في القلب الا والخلائق كلهم كذلك، الا وان الله فتح ابصاركم و اعمى ابصارهم .

یعنی: شیعیان ما ، دارای چهارچشمند . دو چشم در سر و دو چشم در قلب دارند . البته همه مردم چنینند : ولی خدای متعال دیده دل شما را روشن و دیده دل آنان را کور کرده است .

۳ - مجمع البحرین ، علامه طریحی ؛ صفحه ۳۶۱ ، روایت از حضرت رسول اکرم (ص) است ، که آن حضرت روزی در مسجد به اصحابش چنین فرمود :

« یا قوم، اذا ذکرتم الانبياء الاولين فصلوا على ثم صلوا عليهم،
و اذا ذکرتم ابراهيم (ع) فصلوا عليه ، ثم صلوا على .
قالوا : يا رسول الله (ص) ، وبما نال ابراهيم ذلك .

قال: اعلموا ، ان ليلة عرج بي الى السماء ، فرقيت السماء الثالثة،
نصب لي منبر من نور ، فجلست على رأس المنبر و جلس ابراهيم تحتي
بدرجة و جلس جميع الانبياء الاولين حول المنبر ، و اذا بعلى قد
اقبل وهو راكب ناقه من نور و وجهه كالقمر و اصحابه حوله كالنجوم،
فقال ابراهيم : يا محمد ، هذا اي نبي معظم و اي ملك مقرب ،

قلت: لانبي معظم و لاملك مقرب، هذا، اخي و ابن عمي و صهری
و وارث علمی ، علی بن ابیطالب (ع)

قال : و ما هؤلاء الذين حوله كالنجوم ؟

قلت ؛ شیعتہ

فقال ابراهیم : اللهم اجعلنی من شیعتہ .

فأتی جبرئیل بهذه : «وَأَنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِأَبِرَاهِيمَ .»

یعنی : رسول اکرم (ص) به اصحاب خود فرمود : ای یاران من ، هر وقت پیامبران گذشته را نام بردید ، اول به من صلوات بفرستید سپس بر آنان ، ولی هر موقع از جناب ابراهیم یاد کردید ، اول بر او صلوات بفرستید سپس بر من . اصحاب عرض کردند : یا رسول الله ، جناب ابراهیم به چه سبب به این درجه عالی رسیده است ؟

حضرت فرمود : در شب معراج ، چون به آسمان سوم رسیدم ، برای من منبری از نور نصب کردند . من بر فراز آن منبر نشستم و جناب ابراهیم يك پله پائین تر از من قرار گرفت . و سایر انبیا در اطراف منبر نشستند . در این موقع حضرت علی بن ابیطالب (ع) که سوار بر مرکبی از نور بود ، آمد ، در حالی که رویش چون ماه می درخشید و شیعیانش در اطراف او چون ستارگان نور افشانی می کردند .

ابراهیم از من پرسید : این کدام پیامبر بزرگوارو یا فرشته مقرب است ؟ گفتم : ای ابراهیم ؛ نه پیغمبر و نه فرشته است ، بلکه این ، برادرم و پسر عمویم و دامادم و وارث علوم من ، علی بن ابیطالب (ع) است . سپس ، ابراهیم پرسید : و این اطرافیان او کیستند ، که چون ستارگان نور افشانی می کنند .

گفتم: و اینها، شیعیان علی ابن ابیطالب (ع) اند.
 ابراهیم گفت: خدایا مرا از شیعیان علی قرار بده.
 در این موقع جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد.
 «وان من شیعته لابراهیم»

یعنی: و از شیعیان علی (ع) ابراهیم است.

۴ - جلد پانزدهم بحار الانوار صفحه ۱۱۵ و کتاب اختصاص

شیخ مفید (ره)، روایت از سلیمان دیلمی است؛ او می‌گوید:
 روزی سماعه بن مهران، بر حضرت امام صادق (ع) داخل شد.
 حضرت به او فرمود:

ای سماعه، بدترین مردم در نظر اینان (مسلمان نمایان آن
 زمان) کیست؟..

سماعه عرض کرد: یا بن رسول الله، بدترین مردم در نظر آنان،
 ما شیعیان شمائیم.

حضرت، چون کلام سماعه را شنید، چنان غضبناک شد که روی
 مبارکش به سرخی گرائید.

سپس راست نشست و دوباره فرمود:

ای سماعه، بدترین مردم در نظر اینان کیست؟

سماعه می‌گوید؛ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، سوگند
 به خدا، دروغ نگفتم، بدترین مردم در نظر آنان، ما شیعیان شمائیم.

زیرا آنان ما را (رافضی) و کافر می نامند .

حضرت فرمود : ای سماعه ، خوشابه حال شما ، که در روز محشر ، شمارابه سوی بهشت و آنان رابه طرف دوزخ خواهند کشید. پس آنان بانظر حسرت به شما نظاره خواهند کرد و سپس خواهند گفت :
بر ما چه شده است که : (در جهنم با خودمان) کسانی را که آنان را در دنیا از اشرار می شمردیم (یعنی شیعیان را) نمی بینیم؟ ..

۵ - جلد پانزدهم بحار الانوار ، صفحه ۱۳۳ : روزی ، عده ای

از اصحاب به حضرت امام جعفر صادق (ع) عرض کردند :

یا بن رسول الله ؛ امروز ، عمارالدهنی که از شیعیان شما است ، نزد ، ابی لیله ، قاضی کوفه ، شهادتی داد ، ولی قاضی روی از او گردانید و شهادتش را قبول نکرد و گفت : ای عمار ، برخیز که ما ، تو را شناختیم (که از شیعیان علی (ع) هستی و شهادتت نزد ما ، قبول نیست ، چون تو ، رافضی می باشی .

عمار چون این سخن شنید ، از شدت غضب ، لرزه بر اندامش افتاد و اشک از چشمانش جاری گشت .

قاضی به او گفت : ای عمار ، تو مردی دانشمند و از اهل علم و حدیثی اگر دوست نداری که ، به تو رافضی گویند ، از رافضی بودن تبری

۱ در آن عصر (زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس) دشمنان و ناصیان اهل بیت نبوت ، شیعیان و دوستان آنان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و ائمه طاهرین را ، (رافضی) لقب داده بودند.

کن و از برادران ما باش!..

عمار گفت: ای قاضی، به خدا سوگند، در این مورد خیلی در اشتباه هستی، زیرا سبب تأثر و گریه من، آن نیست که تو تصور کرده‌ای. من برای خودم و برای تو گریه کردم.

اما، سبب گریه‌ام برای خود، این است که مرا به رتبه شریفی منصوب داشتی، که در واقع من شایسته آن مقام بزرگ نیستم. تو گمان کردی که من، رافضی (شیعه‌علی بن ابیطالب (ع) هستم). و اما گریه‌ام بر تو، برای این است که: در نسبت ناروایی که به من دادی، دروغ بزرگی گفתי و گناه کبیره‌ای را به گردن گرفتی، من از عذاب دردناکی که از این جهت گریبانگیرت خواهد شد، نسبت به تو دلسوزی می‌کنم. تو، شریفترین اسم‌ها (شیعه، رافضی) را متوجه من کردی و آن را به خیال خودت پست‌ترین اسم‌ها دانستی. (و با گفتن کلمه رافضی که بهترین اسماء است و دلالت بر شیعه بودن علی (ع) دارد، به فکر ناقص خودت، خواستی مرا استهزا کنی).

ای قاضی، بدن تو، چگونه تاب و تحمل عذاب کلمه‌ای را که بر زبان راندی خواهد داشت.

حضرت چون این قضیه را شنید، فرمود:

اگر عمار به اندازه آسمانها و زمین، گناه برگردن داشته باشد، همگی به برکت (شهامتی که در راه عقیداش به خرج داده) و کلماتی که

بر زبان رانده (و در مقابل معاندین جهاد نموده است . همه اش بخشوده خواهد شد .

حقیر ، نویسنده این سطور عرض می کنم :

حال شیعیان و محبان علی امیر المؤمنین (ع) در این عصر ، از بعضی جهات چقدر شباهت به حال موالیان آن مولا در عهد ظالمانه بنی امیه و بنی عباس دارد .

همانطوری که در آن زمان عده ای ناصبی و معاند ، که در پشت ماسک مسلمانی خود را مخفی کرده و باطن خبیث و پلید خود را بانام اسلام پنهان نموده بودند ، در حالی که خبری از اسلام و مسلمانی نداشتند ، و برای ارضای باطن کثیف خود ، با طرق و راههای مختلف ، شیعیان و محبان اهل بیت نبوت و طهارت را اذیت و آزار می کردند و آن مسلمانان واقعی و حقیقی را به زعم خودشان مسلمان نمی شناختند و از روی دشمنی و عناد و مسخره و استهزاء به آن پاکان (رافضی) خطاب می کردند . و مردم عوام و بی خبر نیز ، این نام گذاری را باور کرده و به آن بیگناهان به نظر بیگانه و ای بسا نامسلمان نگاه می کردند :

در این عصر نیز فرزند زادگان آن معاندان ، شیعیان و موالیان مولا علی (ع) را ، به نامها و لقب های دیگری که خودشان اختراع کرده اند می نامند و این پاکان با ایمان را که گناهی جز محبت و ولایت علی و اولاد علی (ع) و نشر فضائل و مقامات آن بزرگواران ندارند : از

روی عناد و عوام‌فریبی، به نام‌هایی ناروا می‌خوانند و چون نام (رافضی) امروز کهنه شده است و دیگر باین نام نمی‌توانند طبقه عوام را اغوا کنند، رافضی را برداشته و به جای آن نام‌های دیگر گذاشته‌اند. و امروز شیعیان خالص و مجبان واقعی اهل بیت طهارت را به نام‌های دیگری می‌خوانند در حالی که خدای عادل متعال و رسول گرامی و ائمه طاهرین به این نام‌گذاریهای نفاق‌انگیز و خانمانسوز که مایه اختلاف بین شیعیان و موالیان می‌گردد، رضایت ندارند. ولی همان‌طوری که در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس، شیعیان آل محمد (ص) به آن ستمها صبر نمودند و از عقیده خود دست نکشیدند و حتی از رافضی بودن هم تبری نکردند، بلکه آنقدر استقامت و ثبات به خرج دادند که بالاخره باطن کثیف آن نام‌مسلمانان را بر ملا نمودند و مظلومیت و حقانیت خود را به ثبوت رساندند.

امروز، این سعادت نصیب این گروه از شیعیان و موالیان مولا علی (ع) شده است. این مظلومان نیز، در برابر اینهمه ظلم و ستم و دروغ و بهتان و افترا که از طرف مشتی نیمچه روحانی نمایان ریاست طلب و شهرت باز که دین را ملعبه امیال غیر انسانی خود قراردادند، صبر خواهند کرد و تا آخرین نفس ثبات و پایداری به خرج خواهند داد و چون اسلاف پاک خود آن نیکو مردان مبارز و حق طلب، خسته نخواهند شد و در محبت و اخلاص خود نسبت به مولای خود و سرور عالمیان مولا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و اولاد امجدش علیهم السلام تا آخرین مرزهای امکان ایستادگی

خواهند کرد و به نشر فضائل و مناقب آن بزرگواران ادامه خواهند داد، تا انشاء الله روزی این حقیقت هم روشن گردد و حق از باطل امتیاز یابد و این خود سعادت و افتخاری است که نصیب این پاك مردان شده است.

« ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء »

۶- شرح الزیارة ، حضرت شیخ اجل مرحوم شیخ احمد احسائی، صفحه ۳۶۷: از حضرت سید جلیل القدر مرحوم سید رضی الدین بن موسی بن طاوس، از حضرت بقیه الله ولی عصر امام زمان حجة بن الحسن العسکری ارواحنا فداه، در فضیلت و جلالت مقام و رتبه و الای شیعیان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) چنین نقل کرده است:

اللهم، ان شیعتنا منا، خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولا یتنا، اللهم اغفر لهم من الذنوب، ما فعلوه اتکالا علی حبنا و ولنا یوم القیامة امورهم ولا تقواخذهم بما اقترفوه من السیئات اکرمانا، ولا تقاصصهم یوم القیامة مقابل اعدائنا. وان خفت موازینهم فثقلها بفاضل حسناتنا ...

یعنی: «حضرت حجت به درگاه الهی عرض می کند»: خدایا شیعیان ما، از ما هستند، از شعاع طینت ما خلق شده اند و به آب ولایت ما خمیر گشته اند. خدایا، گناھانی را که به اتکاء محبت ما مرتکب شده اند بیامرزد و روز رستاخیز امور آنان را بما واگذار. و برای خاطر ما، از آنان به جهت گناھانی که کرده اند بازخواست مکن. و روز رستاخیز در مقابل دشمنان ما، آنان را قصاص نفرما. و اگر میزان اعمال آنها

سبک بود، آن را به زیادی حسنات ما، سنگین بنما...
 والبته بدیهی است، شیعیان خالص الولا هرگز گناه کبیره نمی کنند
 وگرد حق الناس نمی گردند، وچون معصوم نیستند، اگر خلاف یا صغیره‌ای
 از آنان سر بزنند، خداوند متعال به خاطر حرمت محمد و آل محمد (ص)
 توبه آنان را قبول می کند و از گناهانشان عفو می فرماید.

به طوری که در قرآن کریم خدای متعال به این موضوع اشاره
 کرده می فرماید:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ،
 إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. (۵۴)
 وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلَمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ
 لَا تُنصِرُونَ (۵۵)

(سوره زمر)

یعنی: (ای رسول رحمت) بگو: (ای بندگان من که به (عصیان)
 بر نفسهای خودتان اسراف کردید، از رحمت (نامنتهای) خدا ناامید
 مباشید. البته خدای همه گناهان را (چون توبه کنید) خواهد بخشید
 که او خدائی بسیار آمرزنده و مهربان است.

و با توبه و انابه، به درگاه خدای خود باز گردید و تسلیم امر او
 شوید، پیش از این که عذاب خدا فرا رسد و آن زمان هیچ نصرت و
 نجاتی نیاید:

و از آیات قرآن ، که متشابه است و احتیاج به تأویل دارد آیه مبارکه ذیل است :

« و وجدك ضالا فهدی »

(سوره الضحی ، آیه ۷)

که معنی ظاهریش چنین است :

(ای رسول) و خدا تو را گمراه یافت ، پس هدایت فرمود .
و چون ، غالب آیات مبارکه سوره «الضحی» متشابه است و آیه فوق نیز در آن سوره قرار دارد ، در اینجا تمام سوره را مطابق آثار اهل بیت عصمت علیهم السلام تأویل می نمایم تا هم آیه فوق و هم سایر آیات این سوره مبارکه برای مطالعه کنندگان محترم روشن گردد ، و بعضی از قاصران این آیه را برای اثبات گناه به وجود نازنین رسول اکرم (ص) مستمسک قرار ندهند .

بسم الله الرحمن الرحيم

والضحی (۱) واللیل اذا سجدی (۲) ما ودعك ربك وما قلی (۳)
وللاخرة خیر لك من الاولی (۴) ولسوف یعطیک ربك فترضی (۵) الم
یجدك یتیمآ فأوی (۶) و وجدك ضالا فهدی (۷) و وجدك عائلا
فأغنی (۸) فاما الیتیم فلا تقهر (۹) واما السائل فلا تنهر (۱۰) واما بنعمة
ربك فحدث (۱۱)

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده مهربان

سوگند به روز روشن و هنگام بلندی آفتاب (۱) و سوگند به

شب تار و هنگام آرامش آن (۲)

تفسیر: حرف (واو) در (والضحی) حرف قسم است و در کلام عرب به معنی سوگند استعمال می‌شود. مثلاً اگر این (واو) بر سر لفظ جلاله (الله) بیاید و گفته شود: «والله» معنیش چنین می‌شود که: «سوگند به خدا» و همچنین است در سایر کلمات، مثل «ورب الكعبة» و «ودین الحق» و «والقران الحکیم» یعنی: «سوگند به خدای کعبه» و «سوگند به دین حق» و «سوگند به قرآن حکیم».

موضوعی که لازم است در اینجا مورد توجه قرار گیرد، این است که، همیشه چیزهایی مورد قسم قرار می‌گیرند، که دارای اهمیت و احترام خاص و در میان اجتماع صاحب شرافت و تقدس باشند. و سوگند خوردن به امور معمولی و پیش‌پا افتاده کاری بیهوده و عملی غیر عاقلانه است. در این آیه مبارکه چون «روز روشن» و «شب تار» هر دو از آیات الاهیه هستند.

به طوری که در سوره «فصلت» آیه ۳۷ ذکر شده است:

«ومن آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر»

یعنی: و از آیات خداوند متعال شب و روز و آفتاب و ماه است. بنابراین، این آیات که از مظاهر قدرت و حکمت خدایند، وشایستگی این را دارند که مورد قسم و سوگند قرار گیرند.

شیخ طبرسی در مجمع‌البیان از جبائی در تفسیر این آیه مبارکه

چنین نقل کرده است :

در این دو آیه قبل از «الضحی» و «اللیل» کلمه «رب» مقدر است و در تقدیر چنین است : « ورب الضحی » و « ورب اللیل » که در واقع . سوگند ، به خدای روز و شب است ، و معنی چنین است :

سوگند به آفریدگار روز روشن و سوگند به آفریدگار شب تار . این معناهم از نظر تفسیر صحیح است و هیچ اشکالی ندارد . ولی مهم ، در این دو سوگند و آیات زیادی نظیر آن که در قرآن کریم موجود است ، تأویل آن می باشد . که زیلا به آن اشاره می گردد . تأویل : باید دانست که در آیات مبارکه قرآن کریم در هر جا ، به آفتاب و ماه و صبحگاه و روز و شب ، قسم یاد شده است ، از نظر واقعی و جنبه تأویلی ، مقصود ، حضرات محمد و آل محمد علیهم السلام که شریفترین و عزیزترین مخلوقات الهی هستند ، می باشد .

مثلا در سوره مبارکه :

« والشمس وضحیها ، والقمر اذا تلیها »

یعنی : سوگند به آفتاب و تابش آن (بهنگام رفعش) ، و قسم به ماه چون پیرو آفتاب تابان شد .

در این دو آیه ، آفتاب و ماه ، به علت شرافت و برتری که به چند سبب بر غالب مخلوقات دارند ، مورد سوگند الهی قرار گرفته اند :

اول این که : آفتاب و ماه هر دو منبع نور و درخشش و سرچشمه

فوران حیات و روشنائی هستند^۱.

و به همین جهت در میان سایر مخلوقات و کرات آسمانی ، از دیدگاه ما و برای ما امتیاز و شرافت خاصی دارند . چون نور و روشنی همه چیز در دنیای ما از این دو کره نور افشان و روشنی بخش است .

دوم این که : به طوری که بر هیچکس مخفی نیست ، آفتاب و ماه وسیله تربیت موجودات و حیات بخش ذرات وجوداند و از جماد و نبات و حیوان و انسان هر کدام به طریقی از اشعه زندگی آفرین این دو کره استفاده‌ها می‌کنند و به عبارت دیگر ، پرورش و بقای جهان ما ، به امر و تدبیر الهی ، به درخشش آفتاب و تابش ماه بستگی مستقیم دارد .

سوم این که : این دو کره نورانی ، از آیات و علامات الاهی هستند ، و چنانکه قبلاً هم اشاره رفت ، خدای متعال در قرآن کریم ، آفتاب و ماه را از آیات وجود و قدرت و حکمت خود قرار داده است ، و به سبب همین امتیازات و امتیازات زیاد دیگری ، که این مختصر محل شرح آنها نیست ، این دو کره شایستگی آن را پیدا کرده‌اند که مورد سوگند و قسم قرار گیرند .

۱ - البته معلوم است که کره ماه کره‌ای تاریک است و از خود نوری ندارد ، ولی چون مانند آئینه‌ای درمقابل خورشید قرار گرفته و نور آن را برای ما ساکنان زمین منعکس می‌نماید و مخصوصاً بهنگام شب کره ماه را روشنی می‌بخشد ، از دیدگاه ما ، اگر چه بالعرض هم باشد موجب نور و روشنائی است . و بهر حال ما از نور آن اگرچه اصالتاً هم از خودش نیست استفاده می‌کنیم .

باذکر این مقدمات ، چنین استدلال می کنیم :

آیات تکوینیة الهی به تصدیق عقل و نقل برد و قسم است :

الف - آیات آفاقیه : و آن عبارت از آیات و علامات حق در عالم

آفاق و سراسر جهان آفرینش از زمین و آسمان و آفتاب و ماه و مشرقها و مغربها و غیره ... و عجائبی است که خدای ذوالجلال در خلق این موجودات

ابداع فرموده است که البته هر شخص عاقل بانظر کردن در این مظاهر

بدیع خلقت ، پی به خالق و آفریدگار قادر و حکیم آن می برد و چون

این آیات در خارج از نفس شخص و در آفاق جهان قرار دارند ، به

« آیات تکوینیة آفاقیه » مشهور شده اند .

ب - آیات انفسیه : که آنهم عبارت از آیات و علامات الهی در

داخل وجود و نفسهای ماست ، مانند عجائب و بدایعی که خدای متعال

در آفرینش چشم و گوش و قلب و مغز و سایر اعضای بدن ما قراردادده است ،

و البته تدبیر کردن در کیفیت خلقت اعضا و جوارح و عجائب و بدایعی که

در آن قرار دارد ، خواهی نخواهی شخص را به اعتقاد و یقین به وجود

یک خالق قادر حکیم رهبری می نماید . و چون این آیات در خود وجود

و نفسهای ما قرار دارد ، به « آیات تکوینیة انفسیه » نامیده شده است .

و خدای متعال در قرآن کریم اشاره به این موضوع می فرماید :

« سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم

أنه الحق ... »

(سوره فصلت ، آیه ۵۳)

یعنی ، ما آیات (قدرت و حکمت) خود را در آفاق جهان ، و نفوس بندگان کاملاً هویدا و روشن می‌گردانیم ، تا در خلقت شگفت‌انگیز آفاق و انفس نظر کنند و خداشناس شوند ...

و نیز معلوم است که آیات آفاقیه الهی ، چون خورشید و ماه و ستارگان دستخوش زوال و ناپایداری و به طوری که خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید :

« اذا الشمس كورت (۱) و اذا النجوم انكدرت (۲) »

(سوره تکویر)

یعنی : هنگامی که آفتاب تابان تاریک شود و ستارگان فروزان تیره گردند .

– و پس از تیرگی و تاریکی آفتاب و ماه و ستارگان و به طور کلی فنا و متلاشی شدن مظاهر آفاقی ، دیگر شرعاً و عقلاً برای آنها حیات جدید و زندگی نوینی در عالم آخرت ثابت نشده است .

ولی آیات انفسیه پس از مرگ و فنای ظاهری دنیوی ، در جهان باقی و عالم آخرت ، به دوام الهی ، همیشگی و جاویدان می‌باشند . به طوری که در قرآن کریم در تأیید این مطلب و بقای جاودانی نفوس ، آیات زیادی داریم .

و بدیهی است که موجود باقی و جاویدان از هر حیث بر شیئی فانی و ناپایدار شرافت و برتری دارد .

و بعلاوه آیات آفاقیه چون آفتاب و ماه و امثال آن فاقد عقل و شعور و ادراکند بر خلاف آیات انفسیه که چون انسانها دارای عقل و منطق و قوه دراکه می باشند و بهمین جهت، از این لحاظ نیز آیات انفسیه (یعنی طبقه شریف انسان و آنچه از این جهت، هم مرز جهان انسانی است) بر آیات آفاقیه شرافت و برتری دارند.

و چنین نتیجه می گیریم که ذر آیه های فوق، مقصود از شمس و قمر، گذشته از شمس و قمر آفاقی، شمس و قمر انفسی نیز منظور است. و شمس و قمر انفسی کسی جز وجود باعظمت رسول اکرم (ص) و مولا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) نمی تواند باشد.

چون هر سه وجه فوق را که در شمس و قمر آفاقی گفتیم، به نجوا کامل و اعتم در این دو وجود مقدس جمع است.

اما وجه اول: این که آن دو بزرگوار ضیاء و نور، یعنی سرچشمه انوار و روشنیها هستند، و در قرآن کریم در تأیید این مطلب شواهد زیادی داریم که از آن جمله است، این آیه کریمه.

«یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً» (۴۵) و داعیاً الی الله بأذنه و سراجاً منیراً (۴۶)

(سوره احزاب)

یعنی: ای رسول، ما تو را به رسالت فرستادیم تا بزنیک و بد خلق گواه باشی و خوبان را به رحمت الهی مژده دهی و بیدان را از عذاب

خدا بترسانی (۴۵)

و به اذن حق، خلق را به سوی خدا دعوت کنی و چراغ فروزان

عالم باشی (۴۶)

که در آیه فوق مقصود از «سراج منیر = مرکز انتشار نور»

وجود اقدس حضرت رسول اکرم (ص) است،

چنانکه آیه مبارکه ذیل نیز به این مطلب صراحت کامل دارد:

«يا ايها الناس قد جاءكم برهان من ربكم و انزلنا اليكم نوراً

مبيناً»

(سورة نساء، آیه ۱۷۴)

یعنی: ای مردم، برای (هدایت) شما، از جانب خدا برهانی

محکم (رسولی با آیات و معجزات) آمد و نوری تابان به شما فرستادیم.

عیاشی از عبدالله بن سلیمان نقل می‌نماید، که از حضرت امام جعفر

صادق (ع) تفسیر این آیه را سؤال نمودم، حضرت فرمود:

مقصود از برهان: حضرت رسول اکرم (ص) و منظور از نور:

حضرت مولا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است.

پس در واقع خورشید درخشان معنوی عالم امکان، ذات بی‌مثال

حضرت رسول اکرم (ص) است، به طوری که خود آن بزرگوار می‌فرماید:

«اول ما خلق الله نوری».

یعنی اولین مخلوق آفرینش، نور من است.

و روشنی بخش تمام تاریکیهای زوایای خلقت همین نور مقدس

است . و ماه تابان معنوی جهان هستی ، وجود مبارک مولای متقیان
امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (ع) است .

و همانطوری که نور ماه اقتباس از نور آفتاب است ، همچنین نور
امیرالمؤمنین ، اقتباس از نور رسول اکرم است .

و اما وجه دوم : این که آن دو بزرگوار مریبان و هادیان تکوینی
و تشریحی ذرات وجود و هیاکل خلقت اند و در این خصوص آیات زیادی
در قرآن کریم وجود دارد که از آن جمله است :

« أَنْكَ لِتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ »

(سوره شوری - آیه ۵۲)

یعنی : (ای رسول ما ، اینک) تو ، خلق را به راه راست هدایت
می کنی ، و نیز آیه مبارکه ذیل :

« اِنَّمَا اَنْتَ مُنذِرٌ وَّلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ »

(سوره رعد ، آیه ۹)

یعنی : (ای رسول ما) تو از طرف ما ترساننده ای ، و هر قومی
را از طرف خدا راهنمایی است .

اصول کافی : حسین بن محمد اشعری از معلی بن محمد از محمد بن

جمهور از محمد بن اسماعیل از معدان از ابی بصیر نقل می نماید که :
از حضرت امام جعفر صادق (ع) تفسیر این آیه مبارکه را

خواستار شدم :

حضرت فرمود:

« قال رسول الله (ص) ، انا المنذر وعلی الهادی »

یعنی: حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: من منذر وعلی هادی و راهنما است. تفسیر علی بن ابراهیم قمی. روایت با اسنادش از ابوبصیر از حضرت امام صادق (ع) است، که آن حضرت فرمود:

المنذر (ترساننده) رسول اکرم است و الهادی (هدایت کننده)

حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است و پس از او، ائمه بن حق از اولاد آن بزرگوار می‌باشند و سپس فرمود:

« و لكل قوم هاد = یعنی هر قومی را هدایت کننده‌ای است »

مقصود از هدایت کننده، وجود مبارک امام هدی در هر عصر و زمان می‌باشد.

پس با نقل آیات فوق که محض نمونه نقل شد و نظائر بسیاری در

قرآن کریم دارد، ثابت گردید که: حضرت رسول اکرم (ص) و مولا امیر المؤمنین و ائمه طاهریں (ع) هدایت کننده‌گان افراد خلقت می‌باشند.

و هدایت عبارت است از تربیت معنوی (تشریحی و تکوینی)

موجودات جهان، پس در واقع و حقیقت امر، آن دو بزرگوار و اولاد اطهارشان در میان عالم امکان و جهان هستی می‌باشند.

واما وجه سوم: این که آن دو بزرگوار چون خورشید و ماه از

آیات الاهی هستند، بلکه اعظم و اکبر آیات الهی می‌باشند و برای کسبی

که اندک تبعی در آثار اهل بیت عصمت (ع) داشته باشد امری بسیار واضح و بدیهی است و آیات و اخبار زیادی در این زمینه موجود است که ما ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- اصول کافی: روایت با اسنادش از داود رقعی است، می‌گوید:

از حضرت امام صادق (ع) از تفسیر آیه ذیل سؤال نمودم:

«وما تغنی الايات والنذر عن قوم لا یؤمنون»

(سوره یونس، آیه ۱۰۱)

یعنی: کسانی را که بادیده عقل و ایمان ننگرند هرگز آیات و

بصائر الهی بی‌نیاز نخواهند کرد.

حضرت فرمود: الايات هم الائمة (ع) والنذرهم الانبیاء (ع).

یعنی: منظور از آیات الهی حضرات ائمه اطهار (ع) و مقصود از

نذر پیامبرانند.

۲- اصول کافی: از حضرت امام جعفر صادق (ع) از تفسیر

آیه مبارکه: «عم یتساءلون (۱) عن النبء العظیم (۲) الذی هم فیه

مختلفون (۳)»

مختلفون (۳)

(سوره نباء)

یعنی: مردم از چه چیز مهمی پرسش و گفتگو می‌کنند؟ از خیر

بزرگ، که در آن باهم به جدل و اختلاف برخاستند.

سؤال نمودند :

حضرت در جواب فرمود :

هی امیر المؤمنین (ع) و کان امیر المؤمنین (ع) يقول: ما لله
عز وجل آية اكبر مني ولان الله نباء اعظم مني.

یعنی: این آیه در خصوص امیر المؤمنین است. و مراد از «نباء عظیم»
آن بزرگوار است، و امیر المؤمنین می‌فرمود: خدا را از من بزرگتر
آیه‌ای و عظیم‌تر نباء ی نیست.

۳ - اصول کافی: روایت از حضرت امام جعفر صادق (ع) است
که آن حضرت در تفسیر آیه فوق «عم يتساءلون عن النباء العظیم»
فرمود: النباء العظیم الولاية.

یعنی: خبر بزرگ، عبارت از مسأله ولایت است.

عیون اخبار الرضا (ع): روایت با اسنادش از حضرت امام علی بن
موسی الرضا (ع) از پدران بزرگوارش از حضرت رسول اکرم (ص) است
که آن حضرت خطاب به امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) فرمود:

« يا علي ، أنت حجة الله وأنت باب الله وأنت الطريق الى الله
وأنت النبء العظیم وأنت الصراط المستقیم وأنت المثل الاعلی ... »

یعنی: ای علی، توئی حجت خدا و توئی درب (رحمت) خدا و
توئی راه. به سوی خدا و توئی خبر بزرگ و توئی راه راست و توئی مثال
اعلی حق.

پس با ذکر مقدمات فوق نتیجه می گیریم : که آیه بزرگ الهی همانا وجود مقدس امام (ع) است و « شمس و قمر » در آیات قرآن غالباً به رسول اکرم (ص) و امیر مؤمنان (ع) تأویل می گردد.

و بنا به قاعده فوق . مراد از نور و روشنی ، عصر ظهور آفتاب عالمتاب امامت است و مقصود از شب و تاریکی ، زمان غیبت خورشید امامت به سبب غلبه اهل جور و ستم می باشد .

و در این زمینه روایات زیادی موجود است که ذیلاً به بعضی از

آنها اشاره می رود :

تفسیر صافی : روایت از حضرت امام جعفر صادق (ع) است :

قال (ع) : الشمس رسول الله (ص) به اوضح الله للناس دینهم

والقمر امیر المؤمنین (ع) تبارسول الله و نفته بالعلم نفتحاً واللیل

ائمة الجور الذین استبدوا بالامر دون آل الرسول و جلسوا مجلساً کان

آل الرسول اولی به منهم فغشوا دین الله بالظلم والجور فحسب الله

فعلهم وقال : واللیل اذا يغشوها . والنهار الامام من ذریة فاطمة یسأل

عن دین رسول الله ، فیجلیه لمن شاء له ...

یعنی : امام فرمود : مقصود از خورشید ، رسول اکرم (ص) است

که خدای مهربان به وسیله آن بزرگوار حقایق دین را برای مردم روشن

فرمود . و منظور از ماه ، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است که متابعت

از رسول اکرم نمود و آن بزرگوار نور علم را به علی (ع) انتقال داد .

و مقصود از شب تار ، پیشوایان جور و ستمند ، آنان که بر علیه آل رسول

پرچم استبداد برافراشتند و محلی را اشغال کردند (که جای آنان نبود) و اهل بیت نبوت بر آن محل اولویت داشتند و دین خدا را با ظلم و ستم خود بیالودند و مخفی داشتند و خدای متعال در قرآن کریم تیرگیهای اعمال پلید آنان را حکایت کرد و فرمود: و سوگند به شب موقعی که همه جا را پوشانید (که در اینجا متعلق سوگند، ایام ازوا و غیبت ائمه اطهار علیهم السلام است) و مقصود از روز روشن، وجود مقدس امام از ذریه فاطمه (ع) است، که مسائل و احکام دین خدا را از اومی پرسند، و آن بزرگوار دین را برای خواستارانش روشن و واضح می‌نماید.

و از جمله روایات صحیح، روایتی است که محمد بن عباس با اسنادش از سلیمان دیلمی از حضرت امام محمد باقر (ع) نقل کرده است و متن روایت چنین است:

« قال، سألته عن قول الله عز وجل: والشمس وضحيها.

قال (ع): الشمس رسول الله، اوضح للناس دينهم.

قلت: والقمر اذا تليها.

قال (ع): ذاك امير المؤمنين (ع) تلى رسول الله (ص).

قلت: والنهار اذا جليها.

قال: ذاك الامام من ذرية فاطمة نسل رسول الله، فيجلى ظلام

الجور والظلم فحكى الله سبحانه عنه و قال: « والنهار اذا جليها»

يعنى به القائم (ع)

قلت: والليل اذا يغشيها.

قال (ع) : ذاك ائمة الجور الذين استبدوا بالامور دون آل الرسول وجلسوا مجلساً كان آل الرسول اولى به منهم فغشوا دين الله بالجور والظلم فحكى الله سبحانه فعلهم فقال : «والليل اذا يغشيها...» .

یعنی : سلیمان دیلمی می گوید : از حضرت امام محمد باقر (ع) از قول خدای متعال سؤال کردم ، در آنجا که می فرماید :

سوگند به آفتاب و نور و تابش آن .

امام فرمود : مقصود از آفتاب رسول اکرم (ص) است که برای مردم دین آنان را روشن و واضح فرمود .

عرض کردم : و سوگند به ماه موقعی که پیرو آفتاب شد .

امام فرمود : و منظور از ماه ، حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است که پیروی از رسول اکرم (ص) نمود .

عرض کردم : و قسم به روز ، هنگامی که جهان را روشن سازد .

امام فرمود : او ، وجود امام (ع) از ذریه حضرت فاطمه زهرا و نسل حضرت رسول اکرم (ص) است که تاریکیهای ظلم و ستم را روشن می سازد و خدای متعال (در قرآن کریم) از وجود مقدس امام ، به روز روشن تعبیر و حکایت فرموده است . و مقصود از روز روشن وجود نازنین حضرت قائم آل محمد (ص) (امام زمان ارواحنا فداه) می باشد .

عرض کردم : و سوگند به شب موقعی که جهان را در پرده سیاهی

فرو برد .

امام فرمود: مقصود از شب پیشوایان جورند که در مقابل اهل بیت رسالت خودسری و استبداد نشان دادند و محلی را اشغال کردند که به حق شایسته اهل بیت نبوت بود. و باجور و ستم خود، بردین خدا پرده تیره و تاریک کشیدند و خدای متعال کارهای ناشایست آنان را به شب تاریک تشبیه فرموده است^۱.

بافتصیلات فوق، تأویل آیه مبارکه «والضحی واللیل اذا سجی» نیز به دست می‌آید. و روشن می‌شود که مقصود از «والضحی» = یعنی سوگند به روز روشن و هنگام بلندی آفتاب» عصر نورانی حضرت رسول اکرم (ص) و ارتفاع امر و ظهور دین و کمال قدرت آن بزرگوار می‌باشد، و با تطبیق باروایت سلیمان دیلمی از حضرت امام جعفر صادق (ع) به هنگام ظهور حضرت قائم آل محمد حجة ابن الحسن العسکری ارواحنا فداه، نیز تأویل می‌گردد، و این دو تأویل باهم مخالفتی ندارند بلکه مؤید یکدیگر نیز می‌باشند.

و منظور از «واللیل اذا سجی» = یعنی و قسم به شب تاریک...» ایام غیبت حضرت امام عصر (ع) و ظهور حکومت‌های ظلم و جور است که در این دورانهای ظلمانی، جمال زیبای ولایت و حقیقت دین در پس

۱ - مخفی نماند که از فرمایش امام (ع) چنین به دست می‌آید که در آیات مبارکه مقصود از روز ایام ظهور ائمه اطهار و منظور از شب موقع غیبت آن بزرگواران می‌باشد.

پرده های جهل و ستم مستور خواهد بود ، مگر برای خواص و شیعیان
وموایان خالص اهل بیت عصمت علیهم السلام که آنان صاحبان اسرارند.
« ماودعك ربك وماقلى »

یعنی : (ای محمد) خدای تو ، هیچگاه تو را ترك نکفته و بر
تو خشم نگرفته است .

تفسیر مجمع البیان ، تفسیر صافی : از تفسیر علی بن ابراهیم قمی ،
در خصوص تأویل این آیه مبارکه ، روایت با اسنادش از حضرت امام
محمد باقر (ع) است که آن حضرت فرمود :

« ان جبرئیل ابطاء علی رسول الله وأنه كانت اول سورة نزلت
« اقرء باسم ربك الذى خلق » ثم ابطاء ، علیه ، فقالت خديجة لعل
ربك قد تركك فلا يرسل اليك ، فأنزل الله تبارك وتعالى : « ماودعك
ربك وماقلى » .

مضمون روایت چنین می شود که :

حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود : اولین سوره ای که بر رسول
اکرم (ص) نازل ، شد ، سوره « اقرء باسم ربك الذى خلق » بود . سپس
مدتی جبرئیل از آوردن وحی تأخیر کرد .

خدیجه عرض کرد : یا رسول الله ، شاید خدای تو ، تو را ترك
گفته و دیگر به سوی تو وحی نمی فرستد .

پس خدای متعال آیه « ماودعك ربك وماقلى » = یعنی خدای تو

هیچگاه تو را ترك نگفته و هرگز بر تو خشم نگرفته است» را نازل فرمود، تا قلب خدیجه آرام گیرد. و از تشویش و اضطراب انقطاع وحی برهد.

واذ ذیل این آیه مبارکه. که خدای متعال خطاب به رسول گرامیش می‌فرماید: پروردگار تو، هرگز بر تو خشم نگرفته است. چنین به دست می‌آید که آن بزرگوار همیشه پاک و پاکیزه و از هر گونه گناه و پلیدی منبرا و معصوم بوده است.

والا، اگر کوچکترین خطا و معصیتی از آن سرور، سر می‌زد، حتماً مستوجب خشم و غضب می‌شد، پس انتفاء خشم و غضب، دلیل بر انتفاء موجب آن، که گناه است می‌باشد. و این خود از دلائلی است که عصمت و ظهارت خاندان وحی یعنی حضرات منجمد و آل محمد (ع) را تأیید می‌نماید.

« وللاخرة خیر لك من الاولى »

یعنی: و آخرت (عاقبت کار) برای تو، بهتر از اول آن است. چون در آیات سابق، خدای متعال بشارت دولت حق و ظهور حضرت قائم (ع) را به رسول اکرم (ص) داد و ضمناً یادی هم از به روی کار آمدن دولت باطل و اشاعه ظلم و ستم گردید. معلوم شد که ظهور دولت باطل قبل از دولت حق خواهد بود و به همین جهت در این آیه خدای متعال، خطاب به رسول گرامی خود می‌فرماید:

ای حبیب ما ، دولت متأخر برای رواج و اشاعه دین تو بهتر از دولت متقدم است ، زیرا تقدم همیشه ملازمت با انقضا و پایان دارد و منافی دوام و پایداری است ، در صورتی که ، دولت متأخر منافاتی با دوام و استقرار ندارد ، بنابراین خداوند حکیم ، ظهور دولت حق را پس از حکومت باطل مقدر فرموده است .

و بدیهی است که علت استقرار این دو حکومت پس از رسول اکرم (ص) به جهت امتحان و اختبار مردم است . و چون لازم است که در این دنیا حق از باطل امتیاز یابد و خوب و بد از هم جدا گردد ، پس باید دولت باطل و حق متعاقب یکدیگر باشند .

پس ، در آیه فوق ، مقصود از آخرت ، آخرتی که در مقابل دنیاست نمی باشد ، بلکه ، به طوری که از روایت قمی از حضرت امام جعفر صادق (ع) نیز به دست می آید ، همانا به معنی عاقبت امر و ظهور دولت حق به وجود اقدس ولی عصر امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن العسکری ارواحنا فداه است . اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه .

« ولسوف يعطيك ربك فترضى »

یعنی : و خدای تو ، به زودی چندان به تو عطا فرماید که راضی شوی . مقصود از مفهوم آیه مبارکه این است که : خدای متعال ، رسول اکرم (ص) مخاطب قرار داده می فرماید :

ای حبیب ما ، آنچه را که از اعتلای امر دین و کثرت ایمان

آوردگان و سرفرازی مؤمنان که همیشه خواستارش هستی، خدای مهربان با ظهور حضرت قائم حجة بن الحسن العسکری ارواحنا فداه، عطا خواهد فرمود. به طوری که با ظهور و قیام آن سرور، چنان امر دین بالا رود و به قدری اشاعه پیدا کند که شرق و غرب را مسخر خود سازد و باین رونق و تعالی در امر دین خواسته تو انجام پذیرد و تورا ضی و خشنود گردی. بعضی از مفسرین نیز با استناد به آثار ائمه طاهرین این آیه مبارکه را به امر شفاعت تفسیر نموده‌اند. و در این صورت معنی چنین می‌شود که:

ای حبیب ما، در روز محشر و قیام رستاخیز با شفاعت تو و اهل بیت اطهارت آنقدر از مؤمنین داخل بهشت خواهند شد که تو راضی و خشنود گردی.

و در اینجا نیز اشاره است به این که: با ظهور دولت حق و اعلای کلمه توحید عدّه ایمان آوردگان زیاد و زیاده‌تر می‌شود و در روز رستاخیز، رسول اکرم و اهل بیت گرامیش از مقصرین مؤمنین شفاعت می‌نمایند و آنان داخل بهشت می‌گردند. و الاکفار و منافقان و منکران ولایت از شفاعت محمد و آل محمد (ص) محرومند.

ألم یجدک یتیمًا فأوی

یعنی: آیا خدا، تو را یتیمی نیافت که در پناه خود جای داد؟
کلمه یتیم در لغت به دو معنی آمده است:

اول؛ طفلی که پدر و مادرش و یا یکی از آنها وفات کرده باشد.
دوم؛ کسی که در بین اقران خود یگانه و بی نظیر باشد.
و در این آیه کلمه (یتیم) با هر دو معنایش باوجود مقدس
رسول اکرم (ص) مطابقت دارد.

اما معنی اول: رسول اکرم (ص) وقتی به دنیا آمد که از سایه
پدر محروم بود و پدرگرامیش ماه ها قبل از تولد او، دار فانی را وداع
کرده بود و بهمین مناسبت کفالت و نگهداری او را جد بزرگوارش جناب
عبدالمطلب به عهده گرفت ولی هشت ساله بود که جدش نیز وفات کرد
و پس از او عموی مهر بانس جناب ابوطالب پرورش و نگهداری او را
عهده دار شد. و به همین جهت خدای متعال می فرماید:

ای حبیب ما، آیا تو یتیم نبودی؟ و خدای متعال به وسیله جدت
و عمویت که مهر تو را در دل داشتند تو را حفظ و حراست فرمود؟
و اما معنی دوم: چون حقیقت مقدس آن بزرگوار صادر اول و
نورازل می باشد و اولین نوری است که خدای متعال با شعاع آن آفرینش
را آغاز فرموده است به طوری که خود آن بزرگوار می فرماید:

«اول ما خلق الله نوری»

یعنی: اولین مخلوقی که خدای متعال آفرید، نور من بود.
پس در این امتیاز و امتیازات بی شمار دیگر، رسول اکرم درین
تمام کائنات و همه موجودات ممتاز است و باین تقریب معنی چنین

می‌شود که :

ای حبیب ما ، آیا تو ، یگانه و بی نظیر نبودی که خدای متعال مردم را به تو پیوست تا از تو تبعیت نمایند و به تو ایمان آورند و از نور هدایت تو استفاده کنند و در تأیید این مطلب روایت ذیل از حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) نقل می‌شود :

روایت با اسنادش از حضرت رضا است که آن حضرت در تفسیر آیه مبارکه «الم یجدک یتیمأفوی» فرمود :

ای : ألم یجدک وحیداً فأوی الیک الناس ،

یعنی : آیا تو یگانه نبودی ، پس خدا مردم را به وجود تو پناه داد .

« ووجدک ضالاً فهدی»

یعنی : تو در میان مردم گمنام بودی و کسی تو را نمی‌شناخت و از فضل و مقام والایت آگاهی نداشت ، پس خدای مهربان مردم را به شناخت و معرفت تو هدایت کرد .

از حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) در کتاب عیون اخبار الرضا ، در ذیل این آیه مبارکه روایت است که آن حضرت فرمود :

« و ضالاً فی قوم لا یعرفون فضلك فهداهم الیک »

یعنی : تو گمشده بودی در بین ملتی که مقام فضل تو را نمی‌شناختند

پس مردم را به سوی تو هدایت کرد .

« و وجدک عائلاً فأغنی »

مقصود از عائله در این آیه مبارکه ، امت محمد (ص) و ملت اسلام

و معنی چنین می شود :

ای رسول ما ، آیا خداوند تو را دارای عائله و امت زیاد ندید
و باافاضه علم و نور هدایت تو ، امت تو را غنی و توانگر نفرمود ؟
در تأیید تفسیر فوق روایت ذیل از کتاب عیون اخبار الرضا با اسنادش
از حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) نقل می شود :

وعائلا تعول اقواماً بالعلم، فأغناهم الله بك .

یعنی : و دارای عائله بودی و اقوام زیادی در پناه علم تو بودند ،
پس خدا امت تو را به نور هدایت و علم تو ، توانگر و بی نیاز فرمود .
« فأما الیتیم فلا تنهر وأما السائل فلا تقهر » .

یعنی : پس تو هم یتیم را میازار و فقیر و سائل را هیچ از دردت
به زجر مران . و در این دو آیه ظاهراً مخاطب حضرت رسول اکرم (ص)
است ولی مقصود اصلی امت آن بزرگوار می باشد و نظیر چنین خطابات
در ادبیات عرب و همچنین قرآن کریم بسیار زیاد است و این نوع خطاب ها ،
از باب « ایاک اعنی واسمعی یا جاره » = یعنی به تومی گویم ولی
همسایه اش تو بشنو) می باشد و نظائر زیادی دارد و بر فصاحت و بلاغت
و تأثیر معنوی کلام می افزاید چنانکه بر اهل علم و ادب مخفی نیست .

والا خود رسول اکرم (ص) به شهادت تاریخ از همان اوان طفولیت
تا آخرین لحظات حیات ظاهریش پناهگاه یتیمان و دادرس فقر او ستم دیدگان
بوده است ، هیچ یتیمی را نیاززده و هیچ فقیری را به زجر از در نرانده

است و احتیاج به توصیه و سفارش نداشته است :

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»

یعنی : ای رسول ما ، آن نعمتی را که عبارت از موهبت نبوت و مقام شامخ ولایت است و به تو عنایت فرموده‌ایم . به مردم بازگو کن ، تا همه بادرجه فضل و کمال و علم و مقام ولایت درپیشگاه خدا آشنا گردند و تو را بهتر شناسند ، زیرا آشنائی و ایمان به فضائل و مناقب و درجات عالیات محمد و آل محمد (ص) افضل عبادات است و بنده بدین وسیله از مقربین درگاه حق می‌شود.

با تفسیر سوره مبارکه «والضحی» که از طریق اهلیت عصمت (ع) به تفصیل نقل شد ، این مطلب ثابت گردید که در سوره مذکور ، مقصود از «ضلال» گمراهی نیست ، چنانکه بعضی از اهل ظاهر که با تفسیر اهلیت هیچ آشنائی ندارند ، خودسرانه چنین تفسیری نموده و بانسبت دادن گمراهی به راهنمای هدایت شدگان جهان حضرت رسول اکرم (ص) خود وعده‌ای بی‌خبر را گمراه کرده و به چاه ضلال و بدبختی سرنگون نموده‌اند .

و همچنین است تمام آیاتی که از ظاهر آنها به ساحت پاک انبیا و ائمه اطهار (ع) نسبت معصیت یا ضلال و گمراهی داده می‌شود ، که که از آیات متشابه قرآن می‌باشد و ما در برابر چنین آیاتی موظفیم که به تفسیر اهلیت اطهار (ع) رجوع نمائیم و باراهنمائی آن بزرگواران

آن آیه را تأویل نموده و به معنی صحیحش که مراد واقعی الهی است برسیم، والا کسانی که خودشان خودسرانه ظاهر آیه را حجت قرار داده والعیاذ بالله به ساحت مقدس انبیا و اولیاء الله نسبت گناه و معصیت می دهند، حتماً راه خطا پیموده و خود وعده‌ای بی خبر را گمراه و از طریق حق و عقیده صحیح منحرف نموده اند و بار تکاب این خطا نسبت به توحید و قرآن کریم و دین اسلام اشکالاتی پیش می آورند که به پاره‌ای از آنها قبلاً اشاره گردید.

باین که آیات متشابه در قرآن کریم بسیار فراوان است و هر کدام را از مکتب اهل بیت نبوت تفسیر و تأویلی مناسب ذکر گردیده است، ولی چون بنای حقیر در این کتاب بر اختصار است، به تأویل چند آیه متشابه فوق در این مبحث اکتفا نمودم و آنها را نیز محض نمونه و مثال ذکر کردم تا بعضی از مطالعه کنندگان محترم که علاقه به درک این مطالب را دارند با سبک متشابهات قرآن و کیفیت تأویل آنها از مکتب ائمه طاهرین علیهم السلام آشنا گردند و در اینجا به مبحث متشابهات پایان داده و به توضیح سایر مباحث که در تفسیر قرآن آشنائی با آنها نیز لازم است می پردازم. وما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه أنیب.

«حروف مقطعه، یا فواتح سوره قرآن»

در ابتدای بعضی از سوره های قرآن، کلماتی نظیر (الم)، (المر)، (المص)، (کهیعص)، (حم) و امثال آن ذکر شده است، که معانی آنها ظاهراً مبهم و نامعلوم است. این کلمات (حروف مقطعه یا فواتح سوره) نامیده می‌شوند و به عقیده غالب مفسرین از متشابهات قرآن است و راجع به معانی آنها وجوه مختلفی ذکر کرده‌اند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌رود.

۱- ابن عباس در باره معانی حروف مقطعه اظهار می‌دارد که:
هر يك از حروف مقطعه دلالت بر یکی از اسماء الهی دارد.
مثلاً کلمه (الم) معنایش (أنا الله أعلم) و کلمه (المر) معنایش (أنا الله أعلم وأرى) و کلمه (المص) معنایش (أنا الله أعلم و أفصل) می‌باشد.

۲- سعید بن جبیر در خصوص این حروف می‌گوید که: اگر مردم کیفیت ترکیب این حروف را بایکدیگر می‌دانستند بر اسم اعظم خدا واقف می‌شدند:

مثلاً از ترکیب سه کلمه (الر و حم و ن) لفظ (الرحمن) به دست می‌آید که از اسماء الهی است و همچنین از ترکیب سایر کلمات مقطعه، اسم اعظم به دست می‌آید ولی این کار از عهده ما بیرون است و

- ویژه حضرات معصومین علیهم السلام می باشد .
- ۳- قناده ، معتقد است که هر یک از کلمات مقطعه اسمی از اسماء قرآن است .
- ۴ - عکرمه ، اظهار می دارد ، که هر یک از آنها ، یکی از اسماء خداست که خداوند با آنها سوگند یاد فرموده است .
- ۵ - ثعلبی ، در تفسیرش با ذکر اسناد از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از حضرت امام صادق (ع) نقل نموده است . که از آن حضرت معنای (الم) را سؤال کردند . حضرت فرمود :
- در (الف) آن ، شش صفت از صفات الهی نهفته است :
- اول ؛ ابتداء : الف ابتداء حروف است و خدا ابتدای موجودات است .
- دوم ؛ استواء : الف ذاتاً مستوی و راست است ، و خدای ذوالجلال دارای استواء عدالت است و بر کسی ستم روا نمی دارد .
- سوم ؛ انفراد : الف در بین حروف یکتا و فرد است ، و خدای متعال نیز فرد و واحد است .
- چهارم و پنجم ؛ اتصال مخلوقات به خدا : الف به حروف دیگر متصل نمی شود (مقصود الف اول است) ولی سایر حروف به آن متصل می شوند (منظور الف آخر است) و همگی به آن محتاجند و همچنین پروردگار متعال به هیچ بنده ای متصل نمی شود و به هیچکس احتیاج ندارد ولی تمام موجودات محتاج در گاه اویند .

ششم ؛ (الفت) الف سبب الفت و اجتماع سایر حروف است همانطور
خدای ذوالجلال نیز سبب الفت مخلوقات است .

۷ - حبیب الله نجومی در کتاب دیوان دین ، تمام اقوال فوق را
مردود دانسته و براین نوع تفسیر ها سخت تاخته و از خود نظریات و
تفسیرهایی در خصوص کلمات مقطعه قرآن ابراز داشته است که به برخی
از آنها ذیلا اشاره می‌رود:

۱ - در تفسیر کلمه مقطعه (ن) پس از ذکر مقدمات طولانی و
تعبیرات مفصل اظهار می‌دارد که : (ن) منخف ، کلمه (نی) و به معنی قلم
است و واژه‌ای ایرانی می‌باشد .

۲- در تفسیر کلمه مقطعه (ص) بازهم با آوردن تعبیرات و تأویلات
زیاد ، نظر می‌دهد که : (ص) منخف ، کلمه (صحف) و به معنی کتابهای
انبیای پیشین می‌باشد .

۳ - در تفسیر کلمه مقطعه (ق) می‌گوید که ،
« معنائی را که خداوند گار به من الهام فرموده است ! این است که :
(ق) مختصر کلمه (قیامت) است . »

۴- در تفسیر کلمه مقطعه (طه) اظهار می‌دارد که :
مقصود از (ط) کوه طور ، و منظور از (ه) هدایت است .
۵ - و در تفسیر کلمه مقطعه (حم) می‌گوید که :
« آنچه من می‌فهمم ! این است که : مقصود از (ح) کلمه حیات و

از (م) کلمه موت است .

و همچنین سایر کلمات مقطعه را به این نوع تفسیرها بارأی و فهم خودش تأویل نموده است ، ولی چون مبنائی که وی در تفسیر خودش بر آن اتکاء نموده است اولاً برخلاف قواعد ادبیات عرب و ثانیاً استناد بر قول معصوم (ع) ندارد ، از درجه اعتبار ساقط است ، و نمی توان بر آن اعتماد نمود و ارجح و منزلتی در نزد اهل علم و تحقیق نخواهد داشت .

۷- و اما قول حق که مطابق مذهب ائمه بزرگوار ما است و مفسرین شیعه و برخی از اساتید عامه بر آن اعتماد نموده اند این است که ، این کلمات ؛ اسراری است که اختصاص به خدای متعال دارد و هیچکس راجز حضرات معصومین علیهم السلام ؛ بر معانی واقعی آنها اطلاعی نیست و در واقع فواتح سور رمزی مابین خدا و خاصان درگاهش حضرات محمد و آل محمد (ص) ، می باشد .

به هر حال ، بیست و نه سوره از سوره های قرآن با کلمات مقطعه آغاز شده اند و در خصوص این بیست و نه سوره و فواتح آنها نکات و لطائفی ذکر کرده اند که از آن جمله است :

هر گاه از فواتح سور بیست و نه گانه حروف مکرر آنها را حذف کنیم چهارده حرف باقی می ماند که نصف حروف الفبای عربی است و از ترکیب صحیح آن چهارده حرف جمله نورانی ذیل به دست می آید :

« صراط علی حق نمسکه » .

یعنی: راه علی (ع) حق است که باید آن راه را طی نمائیم (باید
 رهرو آن راه باشیم)

امام فخر رازی در تفسیر کبیر گوید:

«ومن اقتدی فی دینه بعلی بن ابیطالب فقد اهتدی.»

یعنی: هر کس در دینش از علی بن ابیطالب (ع) پیروی نماید
 حتماً به دستگیری می‌رسد.

به دلیل قول پیغمبر که فرموده است:

«اللهم أدر الحق مع علی حیثما دار»

یعنی: خدایا، حق را با علی بگردان بهر طرف که علی بگردد.

شهاب الدین سید محمود آلوسی در کتاب روح المعانی می‌نویسد:

«ومن اقتدی فی دینه بعلی فقد اهتدی»

یعنی: هر کس در دین خودش از علی پیروی نماید حتماً دستگیری می‌شود.

در تفسیر زواری نقل شده است: که رسول اکرم (ص) فرموده است:

«حب علی ایمان و بغضه کفر»

یعنی: محبت به علی (ع) ایمان و دشمنی با او کفر است.

«ناسخ و منسوخ در قرآن»

تعریف نسخ:

نسخ در لغت: به معنی ازاله و ابطال و نقل است.

چنانکه گفته می‌شود: «نسخت الشمس الظل. ای: ازالته و ابطلته» آفتاب سایه را نسخ کرد: یعنی آن را زایل و باطل نمود. و به همین معنی است در حدیث: «شهر رمضان نسخ کل صوم، ای: ازاله و ابطله».

ماه مبارك رمضان هر روزه‌ای را نسخ کرد. یعنی آن را زایل و باطل نمود «منظور روزه‌هایی است که در سایر ادیان معمول بود» و از آن جمله است آیه مبارکه: «فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم آیاته. ای: فیزیل الله...»

خدا آنچه را که شیطان القا می‌کند نسخ می‌نماید و آیات خود را استوار می‌کند. یعنی آنچه را شیطان القا می‌نماید، زایل و بر طرف می‌کند. در الفاظی که معنای کتابت را می‌رساند، نسخ غالباً به معنی انتقال است، انتقالی که حرف به حرف و بدون تغییر باشد. مانند:

«نسخ الكتاب، ای نقله و اکتتبه حرفاً بحرف»

کتاب را نسخ کرد، یعنی آن را نقل نمود و حرف به حرف رونوشت کرد و به همین معنی است در آیه مبارکه: «انما كنا نستنسخ ما كنتم تعلمون»

یعنی: ما از اعمال شما بدون تغییر نسخه برداری می‌کردیم.

نسخ به معنی فتابع و توالی و پی‌درپی بودن نیز آمده است. مانند:

«تناسخ الازمه»

یعنی پی‌درپی بودن زمانها.

التناسخ: به معنی انتقال روح و نفس ناطقه از يك بدن به بدن دیگر است.

التناسخ فی المیراث: یعنی فوت ورثه یکی پس از دیگری در حالی که میراث هنوز در جای خود باقی و تقسیم نشده باشد.

نسخ در اصطلاح: در اصطلاح اهل شرع و علمای تفسیر تعریف «نسخ» عبارت است از:

«رفع حکم شرعی به دلیل متأخر از دلیل اول» و یا...
 «رفع حکم ثابتی در شرع، به وسیله از بین رفتن و منقضی شدن زمانش».

«تعریف بداء»

بیان بداء، اگر چه از موضوع بحث ما خارج است ولی بواسطه شدت مناسبت و همبستگی بامسأله نسخ، در اینجا اختصاراً به آن نیز اشاره می‌شود.

گفته شد که: نسخ در اصطلاح اهل شرع عبارت است از: رفع حکم ثابتی در شرع مقدس، به وسیله از بین رفتن و منقضی شدن زمانش.

و در تعریف بداء گفته می‌شود که: این رفع اگر در تشریعات باشد آن را (نسخ) گویند و اگر در تکوینیات باشد آن را «بداء» نامند. و به عبارت دیگر:

«نسخ» بدا در تشریح است و «بداء» نسخ در تکوین می‌باشد.

راجع به مسأله « بداء » در قرآن کریم نیز آیاتی داریم.

مثلاً در آیه شریفه ذیل می فرماید :

« بديع السموات والارض و اذا قضى أمراً فإنما يقول له
كن فيكون .»

(سوره بقره، آیه ۱۱۱)

یعنی : او (خدا) آفریننده آسمان ها و زمین است و چون اراده
آفرینش چیزی کند، به محض این که گوید موجود باش فوراً موجود می شود.
و در آیه دیگر می فرماید :

« ان يشاء يذهبكم ويأت بخلق جديد »

(سوره ابراهیم، آیه ۲۲)

یعنی: و اگر اراده کند، شما جنس بشر را در زمین نابود می سازد
و خلقی دیگر از نو می آفریند .

و همچنین در آیه دیگر می فرماید :

« يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب »

(سوره رعد آیه ۴۰)

یعنی : خدا هر چه خواهد محو و هر چه را خواهد اثبات می کند
و اصل کتاب (آفرینش) مشیت اوست.

که البته آیات فوق دلیل بر امکان وقوع بداء در تکوینیات می باشد
و از موضوع بداء مسائل فلسفی و عقیده‌ای زیادی منشعب می گردد ، که

این مختصر محل بحث و تفصیل آنها نیست. و انشاء الله در سایر مجلدات این مجموعه و در محل خود شرح داده خواهد شد.

« امکان وقوع نسخ »

بعضی گمان کرده‌اند که : نسخ در شرایع عبارتست از نقض و ابطال حکم اول به وسیله حکم دوم و به همین جهت گفته‌اند که : وقوع نسخ در شرایع محال است ، زیرا ، این امر ، مستلزم ثبوت نقص به ساحت خدای متعال می‌باشد . زیرا اثبات حکم و سپس نقض و ابطال آن دلیل جهل یا ندامت است و خدای متعال از این گونه صفت‌های ناروا ، منزّه و مبرا است . ولی این اندیشه غلط و توهم بی‌مورد ، ناشی از عدم تحقیق و تتبع در معنی واقعی نسخ است . زیرا به طوری که قبلاً نیز اشاره رفت ، نسخ در شرایع و احکام ، به معنی نقض و ابطال حکم سابق نیست ، بلکه به معنی بیان اتمام حکم شرعی و یا دفع توهم بقاء و استمرار آن حکم است و چون احکام شرعی بر حسب اختلاف زمان و مکان و احوال گوناگون ، از طرف شارع قابل تغییر است ، جمهور مسلمین معتقدند که وقوع نسخ در شرایع امکان‌پذیر است . مثلاً شریعت جناب موسی قسمتی از شریعت حضرت ابراهیم را نسخ کرده است و بعضی احکام موجود در تورات نیز به وسیله انجیل نسخ شده است ، و بالاخره شرع مقدس اسلام ناسخ جمیع شرایع و تمام ادیان است .

و علتش این است که احکام عملیه برای مصالح حال بشر وضع شده‌اند و مصالح بشری با اختلاف زمان در حال تبدیل و تغییر است، پس خداوند حکیم برای هر عصر و دوره‌ای به مقتضای مصالح آن عصر شریعتی احداث می‌نماید و همان طوری که نسخ شریعتی به وسیله شریعت دیگر جائز است، همچنین نسخ بعضی از احکام شریعتی به وسیله بعضی احکام متأخر دیگر نیز جائز می‌باشد. مثلاً موضوع قبله در اسلام جزو احکامی است که نسخ شده است.

ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی در این باره بر خلاف عقیده جمهور مسلمین معتقد است که: هیچیک از آیات قرآن نسخ نشده است و در مسأله قبله نیز، نسخ برای قرآن نیست، بلکه این نسخ برای حکمی است که معلوم نیست، آیا پیغمبر اکرم (ص) با اجتهاد خودش به آن عمل نموده است و یا تعیین قبله به امر الهی بوده است و خارج از قرآن به او وحی شده بوده است. زیرا مسأله وحی محصور در قرآن نیست.

ولی قول ابو مسلم مورد قبول نیست و به اتفاق مسلمین ممکن است بعضی از آیات قرآن به وسیله بعض دیگر نسخ شوند و هیچ مانعی ندارد که آیه‌ای با وجود نسخ شدنش در قرآن باقی بماند و مؤمنین با تلاوت آن به ثواب برسند و لطف و نعمت الهی را متذکر شوند که حکمی را که در صدر اول اسلام مطابق مصالح مسلمین بوده است به حکم دیگری که در تمام زمانها مطابقت با حال مسلمین دارد تبدیل فرموده است.

به هر حال خداوند حکیم و توانا به اعتبار مصلحتی حکمی را تشریح می‌فرماید و می‌داند که برای آن حکم آمد و وحد و منتهائی است و بنا به مصالحی حد و غایت زمان آن حکم را برای بندگان خود معین نمی‌فرماید ولی موقعی که مدت و زمان آن منقضی شد، حکم جدیدی تشریح می‌فرماید و عقلا هیچ مانعی برای این امر متصور نیست. زیرا بشر در سیر ازمنه و اعصار متفاوت در تقلب و اختلاف و روبه ترقی و تکامل است و بدیهی است که احکام نسبت به زمانها و مکانها و حالتها و مختلف بشر، در طول تاریخ و سیر صعودی انسان، تغییر می‌نماید. به همین جهت نسخ به معنایی که ذکر شد نه فقط ممکن است، بلکه در بعضی موارد واجب و لازم به نظر می‌رسد. مثلا بعضی از احکام تابع اختلاف زمان نیست و همیشه ثابت و لا یتغیر است، مانند حرمت شرب خمر و نکاح با محارم و قمار. ولی بعضی دیگر با اختلاف زمان و تغییر اعصار به جهت قانون تکامل و فزونی استعدادها متغیر و روبه تضاد است. مگر این که ثابت شود که تکامل به حد اعلای کمال خود رسیده است و یا حکمی که نازل شده است همه مصالح بشر را در تمام ادوار دربر گرفته است. مانند قرآن کریم، که نه تنها با تغییرات و تبدلات در طرز و نحوه زندگی بشر کهنه نمی‌شود، بلکه با هر عصر و زمانی مطابقت کامل دارد و در تمام دور آنها و در همه محافل علمی و مذهبی شرق و غرب، مقام اعجاز و درجه ممتاز خود را حفظ کرده است.

«فیه تبیان کلشیء»

و هر قدر سطح علوم بیشتر بالا می‌رود و بشر با تعمق بیشتری به اسرار و رموز خلقت پی می‌برد، جنبه اعجاز و خارق‌العاده بودن قرآن به نحو جالبتری ثابت می‌شود. و همچنین احکام این کتاب، جامع جمیع احتیاجات بشر است و از هر لحاظ سعادت جوامع انسانی و تهذیب مراتب اخلاق را تضمین نموده است و بالاخره هر متبع منصفی تصدیق و اذعان می‌نماید که: احکام این شریعت آسمانی به اندازه وسعت عقل و فکر بشر وسعت و امتداد دارد و کافل‌کلیه احتیاجات انسان در هر عصر و زمانی می‌باشد و لذا ناسخ کلیه شرایع است و هیچ شریعتی آن را نسخ نخواهد کرد.

«اقسام نسخ»

نسخ ممکن است به چند صورت متصور شود:

۱- نسخ تلاوت و حکم: که هم تلاوت آیه و هم حکم آن هر دو

منسوخ شود، مانند روایتی که عایشه نقل کرده است:

كان فيما انزل عشر رضعات يحرم من فنسخت بخمس.

یعنی: در آیه‌ای که نازل شده بود ده مرتبه شیر خوردن نشر حرمت

می‌کرد ولی آن آیه، با پنج مرتبه شیر خوردن نسخ گردید.

۲- نسخ تلاوت بدون حکم: که تلاوت آیه نسخ شود ولی حکم

آن باقی بماند. مانند حدیث مروی ذیل:

كان في القرآن :

«الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما نكالا في الله والله عليم حكيم» .

یعنی : اگر پیر مرد و پیر زنی زنا کنند آنها را برای عبرت دیگران سنگسار کنید و خدا دانا و حکیم است .

که در اینجا تلاوت این آیه نسخ شده است ، یعنی چنین آیه‌ای در قرآن وجود ندارد ، ولی حکمش باقی است .

۳ - نسخ حکم بدون نسخ تلاوت : یعنی حکم نسخ شده باشد ولی آیه حکم در قرآن باقی باشد . مانند آیه مبارکه :

«فأينما تولوا فثم وجه الله»

(سورة بقره ، آیه ۱۰۹)

یعنی : به هر طرف روی کنید به سوی خدا روی آورده‌اید .

که این آیه به وسیله آیه مبارکه ذیل نسخ شده است :

«فولوا وجوهكم شطر المسجد الحرام»

(سورة بقره ، آیه ۱۳۹)

یعنی رویتان را به سوی مسجد الحرام (خانه کعبه) بگردانید .

در اینجا مشاهده می‌کنید که آیه مبارکه «فأينما تولوا فثم وجه

الله» با این که حکمش نسخ شده است ولی تلاوت و جواز قراءت آن در

ضمن قرآن ثابت مانده است .

اما، اعتقاد به نسخ در قسم اول و دوم، عین اعتقاد به تحریف در قرآن کریم است و تحریف در قرآن هرگز واقع نشده است و اعتقاد به تحریف در قرآن خطائی بزرگ بلکه معادل کفر است و دو حدیثی که راجع به نسخ در قسم اول و دوم ذکر شد، از اخبار آحاد است و در این گونه موارد اثری ندارد و قابل اعتنا نیست.

ولی نسخ به معنی سوم: به عقیده محققین علما در شرع اسلام واقع شده است و به ثبوت رسیده است که در قرآن آیاتی وجود دارد که بعضی از احکام شرایع سابق را نسخ نموده است و نیز آیاتی وجود دارد که برخی از احکام موجود در صدر اول اسلام را نسخ کرده است.

« اقسام ناسخ »

۱- حکم ثابت در قرآن به وسیله سنت متواتر و یا اجماع محصل که کاشف از قول معصوم است نسخ شود و این گونه نسخ عقلا و نقلا اشکالی ندارد و اگر در موردی ثابت شود متبع است.

۲- حکم ثابتی در قرآن به وسیله آیه دیگری نسخ می شود، و آیه دوم مبین رفع حکم آیه اول است و این قسم نیز عقلا و نقلا خالی از اشکال است.

۳- حکم ثابتی در قرآن به وسیله آیه دیگری نسخ می شود و آیه دوم ناظر به حکم آیه سابق و یا مبین رفع آن نیست، بلکه وجود

تنافی بین دو آیه ما را ملزم به حکم آیه دوم و نسخ حکم آیه اول می‌کند، ولی این قسم از نسخ در قرآن وجود ندارد و چگونه می‌تواند وجود داشته باشد در حالی که منجر به وجود تنافی و تناقض در قرآن می‌گردد و این امری محال است، در حالی که خود قرآن می‌فرماید:

«أفلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافًا كثيرًا.»

(سوره نساء، آیه ۸۵)

یعنی: آیا در قرآن از روی فکر و تأمل نمی‌نگرند «تا بر آنان روشن شود که وحی خداست» و اگر از جانب غیر خدا بود در آن «از جهت لفظ و معنی» اختلاف بسیار می‌یافتند.

و این آیه ثابت می‌نماید که در بین الفاظ و معانی و آیات قرآن کریم اختلاف و تنافی وجود نداشته است.

«شرائط نسخ»

- ۱ - نسخ به وسیله خطاب باشد، مثلاً با مرگ مکلف احکام و واجباتی که متوجه او بوده است زایل می‌شود، ولی این را نسخ نمی‌گویند.
- ۲ - منسوخ حکم شرعی باشد: بنابراین امور عقلی که به وسیله احکام شرعی زایل می‌شوند از اقسام نسخ نمی‌باشند.
- ۳ - حکم سابق ظهور در استمرار داشته باشد، پس اگر مقید

به زمان یا شرایطی باشد و حکم ، با انتفاء زمان یا شرائط ، منتفی گردد ، نسخ نامیده نمی شود .

۴ - ناسخ کلام مستقل و منفصل از کلام ماقبل باشد و آنچه که به واسطه ادوات استثناء و امثال آن تخصیص پیدا می کند ، نسخ نیست .
۵ - ناسخ بعد از منسوخ باشد .

۶ - نسخ با وجود همه شرایط مذکور در فوق ، بعد از عمل به حکم سابق باشد . پس اگر حکمی قبل از عمل به آن رفع گردد نسخ نیست ، بلکه خاص است ، به طوری که این موضوع در مباحث علم اصول بررسی و ثابت شده است .

۷ - مابین ناسخ و منسوخ تباین کلی وجود داشته باشد . پس اگر از قبیل مطلق و مقید و یا عموم مطلق و یا عموم من وجه باشد ، نسخ نامیده نمی شود .

« آیات منسوخه در قرآن »

سید مرتضیٰ علی‌الهدی اعلیٰ الله درجته ، در رساله « المحکم والمتشابه » در خصوص آیات منسوخه قرآن از حضرت مولا امیر المؤمنین (ع) نقل می نماید .

۱ - آیه مبارکه :

واللاتی تأتین الفاحشة من نساءکم فاستشهدوا علیهن اربعة

منکم فأن شهدوا فأمسكوهن في البيوت حتى يتوفيهن الموت
 أو يجعل الله لهن سبيلاً (۱۵)
 واللذان يأتيانها منكم فآذوهما فإن تابا وأصلحا فأعرضوا عنهما
 إن الله كان تواباً رحيماً. (۱۶)

(سورة نساء)

یعنی : آنهایی که از زنان شما مرتکب فحشاء می‌شوند ، چهار
 شاهد مسلمان بر آنان بنحواهدید ، چنانچه شهادت دادند ، در این صورت
 آن (زنان بدکاره) را در خانه نگهدارید (حبس کنید) . تا زمان عمرشان
 به پایان رسد ، یا خدا برای آنها راهی پدیدار گرداند . (۱۵)
 هر کس از مسلمانان مرتکب فحشاء گردند . آنان را به سرزنش
 و توبیخ بیازارید و چنانچه توبه کردند متعرض آنها نشوید ، که خدا توبه
 خلق را می‌پذیرد و نسبت به آنها مهربان است (۱۶)

حضرت مولا امیر المؤمنین علیه السلام در کیفیت نسخ این آیه
 مبارکه می‌فرماید : در عصر جاهلیت و قبل از اسلام ، اگر زنی مرتکب
 فحشاء و زنا می‌شد او را در خانه حبس می‌کردند تا مرگش فرارسد و
 مرد زناکار را نیز با فحش و توبیخ زجر می‌دادند تا از عمل ناشایستش توبه نماید.
 و چون حضرت رسول اکرم (ص) با رحمت و رأفت مبعوث
 گردیده بود و از جانب خدا مأموریت داشت که بامردم مدارا کند ، این
 بود که در صدر اول اسلام این آیه مبارکه درباره کیفر زنان و مردان بدکار

نازل شد و در واقع عقیده آنان را تا مدت معینی تثبیت نمود. ولی پس از این که عده مسلمین روبه فزونی گذاشت و اسلام نیرو و قوت گرفت و مردم از برکت تعالیم عالیۀ اسلام از عادات و ضوابط جاهلیت روگردان شدند و به واقعیت احکام اسلام پی بردند، خدای متعال آیه حبس و اذیت در بارۀ زن و مرد بدکار را با آیه ذیل نسخ فرمود،

«الزانية والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة»

(سورۀ نور آیه ۳)

یعنی: بر شما مؤمنان است که: هر یک از زنان و مردان زناکار را با صد تازیانه مجازات و تنبیه نمائید.

۲- آیه مبارکه:

«والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجاً وصیة لازواجهم متاعاً الی الحول غیر اخراج».

(سورۀ بقره، آیه ۲۴۰)

یعنی: مردانی که از شما بمیرند و زنانشان باقی بمانند، باید وصیت کنند که آنها را تا یکسال نفقه دهند و از خانۀ شوهر بیرون نکنند. در عهد جاهلیت زنان شوهر مرده مدت یکسال کامل عده و فوات نگه می داشتند و پس از مرگ شوهر انشان مقداری از پیشکل شتر به پشت انداخته و می گفتند، شوهر در نظر ما از این پیشکل پست تر است و تا یک سال زینت نمی کردند و سرمه و عطر استعمال نمی نمودند و گیسو را شانه نمی زدند و شوهر اختیار نمی کردند. این زنان در مدت یکسال عده و فوات

از خانه شوهر بیرون نمی‌آمدند و نفقه شان از ترکه شوهر داده می‌شد. بهمین جهت در صدر اول اسلام آیه مبارکه فوق درباره زنان شوهر مرده نازل گردید ، ولی بعداً آیه مزبور با آیه کریمه ذیل نسخ گردید:

«والذین يتوفون منكم ويذرون ازواجاً يتربصن بأنفسهن اربعة اشهر وعشراً...»

(سوره بقره، آیه ۲۳۴)

یعنی : مردانی که از شما بمیرند و زنانشان باقی مانند . باید تا مدت چهارماه و ده روز از شوهر کردن خودداری کنند (عده وفات نگه دارند).

۳- آیه شریفه :

«ياايها النبي انا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً» (۴۴)

وداعياً الى الله بأذنه و سراجاً منيراً (۴۵)

و بشر المؤمنین بأن لهم من الله فضلاً كبيراً (۴۶)

ولا تطع الكافرين و المنافقين و دع اذیهم و توکل علی الله

و کفی بالله و کیلاً (۴۷)

(سوره احزاب)

یعنی : ای رسول ، ما تو را به رسالت فرستادیم تا شاهد اعمال مردم باشی و خوبان را به رحمت الهی مژده دهی و بدان را از عذاب الهی بترسانی ، (۴۴).

و به اذن خدا ، مردم را به سوی حق دعوت کنی و چراغ فروزان

عالم باشی ، (۴۵).

مؤمنان را بشارت ده که از خدا بر آنها فضل و رحمت عظیم و ثواب (بزرگ خواهد بود) که از حد تصور آنان بیرون است، (۴۶).

ای رسول، هرگز به فرمان کافران و منافقان مباش و از جور و آزارشان درگذر و کار خود را به خدا واگذار، که خدا بر کفالت و کارسازی امور خلق کفایت است، (۴۷).

در ابتدای ظهور اسلام، رسول اکرم (ص) از طرف خدای متعال، مأموریت داشت که فقط مردم را به سوی اسلام دعوت نماید. و از دفاع و مقابله به مثل در برابر آزار و اذیت مشرکین خودداری فرماید. به طوری که در آن موقع که کفار قریش قصد جان آن حضرت را کردند، مأموریت یافت که بدون مقابله و دفاع، از مکه مهاجرت نماید. ولی بعدها حکم فوق با آیه شریفه ذیل نسخ گردید.

«اذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا وان الله علی نصرهم لتقدیر».

(سوره حج، آیه ۳۸)

یعنی: رخصت (جنگ) با دشمنان به جنگجویان اسلام داده شد، زیرا آنان از دشمن ستم کشیدند و خدا بریاری آنها قادر است (والبته آنها را یاری می کند).

۴ - در روز بدر، که اولین نبرد مسلمین با نیروی مشرکان بود خدای

متعال با نازل کردن آیه ذیل به رسول اکرم، آن بزرگوار را به تمایل به صلح مأمور فرمود:

«وان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السميع

العلیم»

(سوره انفال ، آیه ۶۲)

یعنی : و اگر دشمنان به صلح و مسالمت تمایل داشتند تو نیز مایل به صلح باش و (از مکر دشمن میندیش) بر خدا توکل کن و کار خود را به خدا واگذار کن که خدا شنوای (دعای مؤمنان) و دانا (به صلاح بندگان) است .

ولی پس از این که عده مسلمانان زیادتر و عناد مشرکین بیشتر شد، خدای متعال تمایل به صلح و مسالمت را با آیه ذیل نسخ فرمود :

«فلاتهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون و الله معکم ولن

یترکم اعمالکم».

(سوره محمد (ص) ، آیه ۳۵)

یعنی : پس شما اهل ایمان در کار دین بستی روا مدارید و از (ترس جنگ با کفار) دعوت به صلح مکنید که شما بر کفار غالب و بلند مقام تر خواهید بود و خدا با شماست و از اعمال شما هیچ نمی کاهد .
و بالاخره بانیر و مند شدن لشکر اسلام و مخالفت و کارشکنیهای بیشتر مشرکان با نزول آیه ذیل جهاد بر مسلمین واجب گردید :

«فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم

واقعدوا لهم کل مرصد ...»

(سوره توبه ، آیه ۵)

یعنی : مشرکان را هر جا یابید به قتل برسانید و آنها را دستگیر
و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنان باشید)
۵- آیه شریفه .

« ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبون مأتین وان یکن
منکم مائة یغلبوا الفاً من الذین کفروا » .

(سوره انفال - آیه ۶۵)

یعنی : اگر بیست نفر از شما صبور و پایدار باشید بر دوست نفر
از دشمنان غالب خواهید شد و اگر صد نفر بوده بر هزار از کافران پیروز
خواهید گردید .

این آیه شریفه را خداوند با آیه مبارکه ذیل نسخ فرمود :

«الان خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة
صابرة یغلبوا مأتین وان یکن منکم الف یغلبوا الفین بأذن الله»
(سوره انفال ، آیه ۶۶)

یعنی : اکنون خدا بر شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعف
ایمان راه یافته است ، پس اگر صد نفر صبور و پایدار باشید بر دوست
نفر و اگر هزار بر دو هزار با اذن خدا پیروز خواهید شد .

۶- حضرت رسول اکرم (ص) پس از هجرت از مکه به مدینه ،
مابین اصحاب خود از مهاجر و انصار ترتیب برادری و مواخاة داد و ترتیب
تقسیم ارث را از روی برادری دینی قرار داد ، نه از روی قرابت نسبی و
سببی و به حکم آیه شریفه ذیل ، قرابت را در بهر منند شدن از ارث

مدخلیت نداد بلکه آن را مخصوص برادران دینی از مهاجر و انصار فرمود :
 « ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا بأموالهم وانفسهم فی
 سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض والذین
 آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شیئی حتی یهاجروا »
 (سوره انفال، آیه ۷۲)

یعنی: آنان که به خدا ایمان آوردند و از وطن خود هجرت نمودند
 و در راه خدا با مال و جانشان کوشش و فداکاری کردند (یعنی مهاجرین
 مکه) و هم آنان که برای مهاجرین منزل دادند و آنها را یاری نمودند
 (یعنی انصار مدینه) این دو گروه وارث یکدیگرند و آنهایی که ایمان
 آورده‌اند ولی مهاجرت نکرده‌اند شما را بر آنها ارثی نیست تا وقتی که
 هجرت اختیار کنند.

در آیه مبارکه فوق کلمه (ولی) به معنای وارث است.

ولی پس از این که کار مسلمانان رونق گرفت و مسلمین نیرومند
 شدند خدای متعال آیه مبارکه فوق را با این آیه نسخ فرمود :

« النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا
 الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و
 المهاجرین... »

(سوره احزاب، آیه ۵)

یعنی : پیامبر اولی و سزاوارتر است به مؤمنان از خود آنها و زنان
 پیغمبر (در حرمت نکاح به حکم) مادران مؤمنان هستند و خویشاوندان

نسبی شخص (در حکم ارث) بعضی بر بعض دیگر در کتاب خدا مقدمند
از مهاجر و انصار (که با هم عهد برادری بسته‌اند) ...

۷- آیه مبارکه :

« و اذا حضر القسمة اولئوا القربى والیتامى والمساکین
فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا معروفاً. »

(سوره نساء، آیه ۸)

یعنی : و چون برای تقسیم ترکه میت مجلسی گردید و در آنجا
خویشان و یتیمان و فقیران حاضر آمدند از آن مال، آنها را نیز روزی
بدهید و با آنان سخن نیکو و دلپسند گوئید.

که این آیه، با آیه مبارکه ذیل نسخ شده است:

« یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین... »

(سوره نساء، آیه ۱۰)

یعنی: خداوند شما را در باره فرزندانتان توصیه می‌فرماید که:

پسران دو برابر دختران ارث برند.

۸- پس از بعثت رسول اکرم و وجوب نماز، بیت المقدس که قبله

بنی اسرائیل بود، به عنوان قبله اسلام نیز معرفی گردید و مسلمین در
مدت اقامت خود در مکه مکرمه و همچنین چند ماهی پس از هجرت و
سکونت در مدینه به سوی بیت المقدس نماز می‌داشتند. ولی خدای متعال
باناازل کردن آیه ذیل، بیت المقدس را از قبله بودن نسخ و به جای آن

خانه کعبه را قبله اسلام قرار داد :

« قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضيها
قول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم
شطره ... »

(سوره بقره ، آیه ۱۴۵)

یعنی: ما توجه تو را به آسمان به انتظار وحی و تغییر قبله می‌نگریم
و البته روی تو را به قبله‌ای که مایه خشنودی تو است بگردانیم ، پس
روی به سوی مسجد الحرام بگردان و شما مسلمین نیز هر کجا باشید
روی بدان جانب کنید .

و با نازل فرمودن آیه مبارکه ذیل خبر داد که چرا در ابتدای
بعثت قبله مسلمین را بیت المقدس قرار داد و آن را تغییر نداد .

« وما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول
ممن ينقلب على عقبيه وان كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله
وما كان الله ليضيع ايمانكم ان الله بالناس لرؤوف رحيم . »

(سوره بقره ، آیه ۱۴۴)

یعنی : و ما ای پیغمبر (بیت المقدس) را به (کعبه) نگردانیدیم
مگر برای این که بیازمائیم و جدا سازیم گروهی را که از پیغمبر خدا
پیروی کنند از آنان که به مخالفت او برخیزند و این تغییر قبله بسی گران
بود ، مگر در نظر هدایت یافتگان به خدا ، و خداوند اجر و سعی و رنج
شما را در راه ایمان ضایع و تباه نگرداند که خدا به خلق مشفق و

مهربان است .

۹ - حکم قصاص که سابقاً در تورات بوده است در قرآن کریم
در این آیه مبارکه نیز ذکر شده است :

«وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس والعين بالعين والاذن بالاذن
والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص...»

(سوره مانده ، آیه ۴۵)

یعنی : و در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس را در
مقابل نفس قصاص کنند و چشم را به مقابل چشم و بینی را به بینی و گوش
را به گوش و دندان را به دندان و هر زخمی را قصاص خواهد بود...

و آیه فوق با آیه مبارکه ذیل نسخ گردید :

«يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم القصاص في القتلى الحر بالحر
والعبد بالعبد والانثى بالانثى فمن عفي له من اخيه شيئي فاتباع
بالمعروف واداء اليه باحسان...»

(سوره بقره ، آیه ۱۷۸)

یعنی : ای اهل ایمان ، برای شما حکم قصاص کشتگان چنین
معین گشت که مرد آزاد را به جای آزاد ، و بنده را ببنده ، و زن را
به زن ، قصاص توانید کرد و چون صاحب خون از قاتل که برادر دینی
اوست بخواهد درگذرد ، بدون دیه یا با گرفتن دیه کاریست نیکو...

۱۰ - در صدر اول اسلام در خصوص موضوع روزه به حکم

آیه کریمه :

« یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین
من قبلکم... »

(سوره بقره، آیه ۱۸۳)

یعنی: ای گروه مؤمنان، روزه بر شما واجب گردید، همچنانکه
به پیروان ادیان سابق واجب بود ...

مسلمین مکلف بودند در ماه مبارک رمضان، روزه را به همان
ترتیبی که در تورات داده شده بود، بگیرند، یعنی اگر پس از غروب تا
موقع نماز خفتن افطار نمی‌کردند دیگر تا غروب فردا حق افطار واکل
و شرب نداشتند و همچنین اگر کسی سر شب قبل از افطار به خواب می‌رفت،
پس از آن اجازه افطار نداشت و مباشرت با زنان نیز در سراسر ماه رمضان
مطلقاً قدغن بود و یا حکم خوردن و آشامیدن را داشت که پس از نماز
خفتن ممنوع بود ..

ولی خدای متعال با نازل کردن این آیه مبارکه:

« أحل لکم لیلة الصیام الرفت الی نساءکم ، هن لباس لکم
وأنتم لباس لهن علم الله أنکم کنتم تختانون أنفسکم فتاب علیکم و
عفی عنکم فالان باشر وهن وابتغوا ما کتب الله لکم... »

(سوره بقره، آیه ۱۷۸)

یعنی: در شبهای رمضان مباشرت با زنان خود، برای شما حلال
شد، آنان جامه شرم و عفاف شما و شما نیز لباس عفت آنهاید، و خدا چون
دانست که شما در کار مباشرت زنان به نافرمانی نفس، خود را در ورطه

گناه می‌افکنید لذا از حکم حرمت (همبستری با زنان خود در شبهای رمضان) درگذشت و گناه شما را بخشید و از هم اکنون در شبهای رمضان مانعی ندارد که با زنان خود به حلال مباشرت نمائید و از خداوند آنچه مقدر فرموده است بخواهید ...

جهت آسان کردن تکلیف امت، حرمت مباشرت با زنان را در شبهای رمضان برداشت.

و همچنین با نازل فرمودن این آیه مبارکه:

«وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر ثم اتموا الصيام الى الليل...»

(سوره بقره، آیه ۱۸۷)

یعنی: (در شبهای ماه رمضان مانعی ندارد) که بخورید و بیاشامید تا آنگاه که خط سفیدی روزاز سیاهی شب در سپیده دم پدیدار گردد، پس از آن روزه را تا اول شب پایان رسانید.

محدود بودن وقت افطار را تا موقع عشاء نسخ فرمود و آن را تا طلوع صبح صادق تمدید کرد.

قاضی بیضاوی در (انوار التنزیل) و ابی سعود در (ارشاد العقل السلیم) می‌نویسند، که سبب نزول آیه مبارکه «احل لكم لیلۃ الصیام الرفث...» آن بوده که: عمر بن خطاب پس از نماز خفتن بازنش همبستر شد و سپس از این عمل خود پشیمان گردید و فردا موضوع را به رسول اکرم (ص) عرض کرد و غیر از عمر نیز بودند کسانی که به این عمل

مرتکب شده بودند ولی از اظهار آن به رسول خدا خجالت می‌کشیدند،
 و خدای متعال جهت تیسیر امر مسلمین در این موضوع این آیه را نازل فرمود.
شیخ ابوالفتوح رازی در خصوص شأن نزول آیه مبارکه «وکلوا
 واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الایض من الخیط الاسود ...»
 می‌نویسد، که :

گفته‌اند : این آیه در خصوص مردی انصاری نازل شده است و
 به قول عکرمه نام این شخص (ابوقیس بن صرمة بن مالک بن عدی النجار)
 بود ، این مرد ، در ماه رمضان در زمینی که داشت تمام روز را کار کرده
 بود ، هنگام نماز شام به منزل آمد و پاره‌ای خرما به زنش داد تا طعامی
 درست کند و با آب افطار کرد و منتظر آماده شدن غذا شد . ولی چون
 خسته بود بخواب رفت و چون بیدار شد هنگام نماز خفتن بود و خوردن
 و آشامیدن و مباشرت با زنان در آن هنگام حرام بود . ناچار باهمان
 حال یعنی ناشتاب روزه گرفت و سخت رنجور شد . هنگام نماز پیشین
 رسول اکرم او را بدان حال دید و فرمود : یا اباقیس تو را چه می‌شود ؟
 وی قصه خود بگفت و رسول اکرم از ناراحتی او ناراحت گردید و خدای
 متعال برای رفع دلتنگی رسول اکرم و آسان شدن تکلیف مسلمین آیه
 فوق را نازل فرمود .

پس آیه « کماکتب علی الذین من قبلکم »

از لحاظ مباشرت با زنان ، با آیه « احل لکم لیلة الصیام الرفت ... »

و از لحاظ هنگام افطار و ادامه آن تا صبح با آیه « وکلوا و اشربوا... » نسخ گردید .

۱۱ - آیه مبارکه :

« یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون »

(سوره آل عمران، آیه ۱۰۲)

یعنی : ای ایمان آورندگان ، تقوای خدا را بحق شایستگی مقام الهی نگه دارید و نمیرید مگر اینکه مسلمان (واقعی) بوده باشید .
که در این آیه برای تقوی حد خاصی معین نشده است و با تعلیق آن به «حق تقاته» تا نامتناهی ادامه دارد ، ولی سپس با آیه ذیل نسخ شده است :

« فاتقوا الله ما استطعتم... »

(سوره تغابن، آیه ۱۶)

یعنی : حق تقوای الهی را به قدر استطاعت خودتان نگه دارید .
که در این آیه حدود تقوی به اندازه استعداد هر شخص تعیین شده است .

۱۲ - آیه مبارکه :

« ومن ثمرات النخيل والاعناب تتخذون منه سكرآ و رزقآ »

« حسناً »

(سوره نحل، آیه ۶۹)

یعنی : و از میوه های درخت خرما و انگور که از آن نوشابه
ورزق نیکو به دست آرند .

که با آیه کریمه ذیل نسخ شده است :

«قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی

بغیر الحق»

(سوره اعراف ، آیه ۳۱)

یعنی : (ای رسول ما) بگو ، که خدای من ، اعمال زشت را چه
پنهان و چه آشکار حرام فرموده است و همچنین گناهکاری و ستمگری
بناحق را نیز حرام کرده است ...

۱۳ - آیه شریفه :

« و ان منکم الاواردها کان علی ربک حتماً مقضیاً . »

(سوره مریم ، آیه ۷۲)

و هیچیک از شما باقی نماند مگر این که وارد جهنم شود و این
حکم حتمی پروردگار تست .

که با آیه مبارکه ذیل نسخ شده و مؤمنین از دخول دوزخ استثناء
گردیده‌اند .

« ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنہا مبعدون »

(سوره انبیاء ، آیه ۱۰۱)

یعنی : و البته مؤمنان ، آنان که توفیق و وعده نیکوی ما بر آنها
سبقت یافته از آن دوزخ بدر خواهند بود :

۱۴ - هنگامی که رسول اکرم (ص) با قوم یهود صلح کرد ، این آیه مبارکه درباره آنان نازل گردید :

« وقولوا للناس حسناً »

(سوره بقره ، آیه ۷۷)

و با مردم بازبان خوش تکلم نمائید .

و چون رسول اکرم (ص) از غزوه تبوک مراجعت فرمود و یهود

هم سست پیمانی کرده بودند این آیه با آیه شریفه ذیل نسخ گردید :

« قاتلوا الذین لایؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون . »

(سوره توبه ، آیه ۲۹)

یعنی : (ای اهل ایمان) با هر که از اهل کتاب (یهود و نصاری)

ایمان به خدا و روز قیامت نیاورند و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده ،

حرام ندانند و به دین حق (و آئین اسلام) نگرند ، قتال و کارزار کنید

تا آنگاه که باذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند .

و به این ترتیب ، حکم صلح ، با آیه قتال منسوخ گردید .

مبهمات قرآن

مبهمات کلماتی را گویند که معنی آنها روشن نبوده و منظور واقعی

از آنها ظاهراً معلوم نگردد ، مانند موصولات ، تکررات .

در آیات قرآن کریم از این نوع کلمات بسیار استعمال شده است و در نتیجه ظاهراً مفهوم واقعی از آیات در تحت پرده ابهام قرار گرفته و برای کسی که آشنائی خارجی و سابقه ذهنی از مدلول آن آیات نداشته باشد درك مفهوم آن آیات مشکل بلکه در برخی موارد غیرمقدور است و در اینجا برای نمونه چند فقره از این نوع آیات ذیلاً ذکر می‌شود:

۱ - « صراط الذین انعمت علیهم . »

(سوره فاتحه، آیه ۷)

یعنی : راه کسانی که به آنها نعمت داده‌ای ،
 که در این آیه « کسانی که خدا به آنها نعمت داده است » در پوششی
 در ابهام قرار دارد و در بادی امر گروه معین و مشخصی را شامل نمی‌شود
 بلکه احتیاج به توضیح بیشتری دارد.

۲ - « فقلنا یا آدم اسکن أنت و زوجك الجنة »

(سوره بقره، آیه ۳۴)

یعنی : گفتیم ، ای آدم تو و همسرت در بهشت سکنی گزینید .
 که در اینجا برای کسی که سابقه ذهنی نداشته باشد شناختن همسر
 آدم مشکل است .

۳ - « و اسألهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر »

(سوره اعراف، آیه ۱۶۳)

یعنی : از آنان بپرس از قریه‌ای که نزدیک دریا بود .

که در این آیه «قریه ای که نزدیک دریابود» مبهم و غیر معلوم است.

۴- «ومن ینخرج من بیته مهاجرآ الی الله ورسوله ثم یدرکه

الموت وقع اجره علی الله...»

(سوره نساء، آیه ۱۰۱)

یعنی: هر کس از خانه اش بیرون رود در حالیکه سفر به سوی خدا

و رسول می نماید و سپس مرگ او را دریابد اجرش نزد خدا است.

که در این آیه «آنکه به سوی خدا و رسول سفر می نماید» مبهم

است و احتیاج به توضیح دارد.

۵- «والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون»

(سوره زمر، آیه ۳۴)

یعنی: و هر کس راستی پیش آورد و تصدیق کرد پس آنانند

پرهیزکاران که در اینجا «آنکه راستی پیش آورد و تصدیق کرد»

مشخص نیست.

۶- «ان شانئک هو الابر»

(سوره کوثر، آیه ۳)

یعنی: ملامت گرتو دم بریده است.

که در اینجا ملامتگر مشخص نشده است.

چنانکه قبلاً نیز اشاره رفت استعمال کلمات مبهم در قرآن کریم

بسیار زیاد است و در اینجا جهت رعایت اختصار به شش مثال فوق اکتفا

ذکر و توضیح بی نیاز است مانند مثال دوم :

چون همه می دانند که آدم بیش از يك همسر نداشته است و آن يك همسر هم کسی جز حوا نبوده است . و با اتکاء به این اشتهار عمومی از تعیین و تصریح مستغنی بوده است .

۳ - در تصریح و تشخیص آن فائده مهمی نباشد ، بلکه لطافت و زیبایی کلام در همان ابهام آن باشد . مانند مثال سوم .

چون شناختن قریه ای که کنار دریا بود به طور تعیین و تشخیص فائده ای در بر ندارد ، بلکه جهت رعایت بعضی نکات ابهام و ناشناخته ماندن آن بلیغ تر است .

۴ - چون آن کلمه مبهم جنبه عمومی دارد محتاج به تشخیص و تعیین نیست ، مانند مثال چهارم :

که هر کس از خانه اش خارج شود و قصد سفر به سوی خدا و رسول را داشته باشد اختصاص به يك یا چند نفر اشخاص معین را ندارد بلکه موضوعی عام است و امکان دارد که هر شخصی مشمول آن قرار گیرد .

۵ - نظر ، توصیف آن با صفت کمال و مدح و تعظیم باشد ، مانند مثال پنجم .

« هر کس راستی پیش آورد و تصدیق نماید »

۶ - هدف توصیف آن با صفت ناقص و تحقیر و ذم او باشد ، مانند

مثال ششم .

گردید. ولی استعمال مبهمات در آیات قرآن بدون سُر و حکمت نیست و هر کدام را حکمتی معقول و علتی منطقی است و علمای تفسیر آن را در مفصلات توضیح و تشریح نموده‌اند. که ذیلا به برخی از آنها اشاره می‌رود.

۱- کلمه یا کلام مبهمی که در آیه استعمال گردیده چون در آیه دیگر قرآن بیان شده است، دیگر در این آیه احتیاج به توضیح ندارد، مانند مثال اول:

که «الذین انعمت علیهم = کسانی که خدا مشمول نعمتشان قرار داده است»

اگرچه در این آیه مبهم است ولی در آیه دیگر توضیح و تصریح گردیده است و آن آیه کریمه چنین است:

«فأولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصدیقین والشهداء والصالحین...»

(سوره نساء، آیه ۷۱)

یعنی: پس آنان همنشین کسانی هستند که خدا به آنها نعمت عطا فرموده است که عبارتند از: پیامبران و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران. بنا بر این، در این آیه توضیح داده شده است که مشمولین نعمتهای الهی، پیامبران و راستگویان و شهیدان و نیکوکارانند و چون این موضوع در این آیه توضیح داده شده است دیگر در سایر آیات احتیاج به توضیح ندارد.

۲- چون آن امر مبهم در خارج اشتهار زیاد و عمومی دارد از

« ملامتگر تو دم بریده است »

عام و خاص در قرآن

عام : کلمه‌ای که تمام افراد يك نوع یا جنس متفق الحقیقه را دربر گیرد « عام » نامیده می‌شود .

استعمال کلمات عام در قرآن کریم بسیار زیاد است و از آن جمله است کلمات ذیل :

کل ، الذی ، التی ، ای ، من ، ما .
مانند :

۱- « کل من علیها فان »

(سوره الرحمن ، آیه ۲۶)

یعنی : هر کس بر (روی زمین) است در معرض فناست .

۲- « والذی قال لوالدیه اف لکما... »

(سوره احقاف ، آیه ۱۶)

یعنی : و هر آنکس که به پدر و مادرش بگوید اف بر شما باد .

۳- « واللاتی یأتین الفاحشة من نساءکم... »

(سوره نساء ، آیه ۱۹)

و هر کدام از زنان شما که مرتکب فحشاء گردند ...

۴- « آیا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی »

(سوره اسراء آیه ۱۱۰)

یعنی: هر کدام را بخوانید پس برای اوست نامهای نيك.

۵- «انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم»

(سوره انبياء آیه ۹۸)

یعنی: شما و آنچه را که جز خدا می پرستید مایه افر و ختن دوزخید.

۶- «من يعمل سوء یجز به».

(سوره نساء، آیه ۱۲۲)

یعنی: هر کس بدی کند به بدی جزا داده می شود.

۷- از کلمات عام، اسمهای جنس و همچنین جمعهای الف لام دار

است. که از آنها به اسم جنس و جمع محلی به الف لام تعبیر می شود.

مثال، برای اسم جنس محلی بالف لام:

«والعصر، ان الانسان لفی خسر»

(سوره عصر، آیه ۲۰۱)

یعنی: قسم به عصر، که انسانها زیانکارند.

مثال، برای جمع محلی بالف لام: «قد افلح المؤمنون الذین هم

فی صلواتهم خاشعون»

(سوره مؤمنون، آیه ۱)

یعنی: دستگارشوندن مؤمنان، آتیهائی که در نمازشان خضوع

می کنند.

۸- از کلمات عام، اسم جنس مضاف است، مانند:

«فلیحذر الذین یخالفون عن امره»

یعنی: پس باید پیر هیزند آنهایی که از امر خدا سرپیچی می‌کنند.
 ۹ - از کلمات عام ، اسم فکره در سیاق نفی یا نهی است . مانند :
«ذالك الكتاب لا ريب فيه»

(سوره بقره، آیه ۲)

یعنی: آن کتاب ، هیچ شکی در آن نیست.
«وان من شیئی الا عندنا خزائنه»

(سوره حجر آیه ۲۱)

یعنی: و نیست چیزی ، مگر این که نزد ماست گنجینه های آن

«کیفیت استعمال لفظ عام در قرآن»

لفظ عام در قرآن بر سه قسم استعمال شده است .
 اول : آیات مبارکه ای است که در آنها لفظ ، عام استعمال شده
 است و مراد از آن نیز ، مفهوم عام است . مانند :

الف ، **«الحمد لله رب العالمین»**

(سوره فاتحه ، آیه ۱)

یعنی : تمام حمد مخصوص خدا ، آفریدگار جهانیان است.
 که در این آیه کریمه ، کلمه «حمد» اسم جنس محلی بالف لام است و
 مفهوم آن نیز تمام انواع و اجناس حمد را شامل است .

ب ، **«يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر وانثى وجعلناكم شعوباً
 وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقاكم...»**

یعنی: ای مردم ما شما را از نروماده آفریدیم و شما را به گروه‌ها و قبیله‌ها تقسیم نمودیم تا یکدیگر را بشناسید. بدانید که گرامی‌ترین شما، نزد خدا پرهیزکارترین شما است.

در آیه فوق کلمه (الناس) از الفاظ عام است و مفهوم آن نیز برای عموم می‌باشد.

ج، « كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين »

«سوره بقره آیه ۲۰۹»

یعنی: همه مردم امت واحدی بودند پس خدا پیامبران را که مژده دهندگان و ترسانندگان بودند برانگیخت...

در آیه فوق کلمه (الناس) از الفاظ عام است و مفهومش نیز عموم می‌باشد و مقصود این است که همه مردم، قبل از بعثت جناب نوح (ع) در مذهب و روش واحدی بودند و سپس اختلاف نمودند و خدا پیامبران را که بشارت دهندگان به بهشت و ترسانندگان از دوزخ بودند برگزید. تا باموازین آسمانی که در دست داشتند بین مردم باحق و حقیقت داوری نمایند.

دوم: آیات کریمه‌ای که در آنها لفظ عام استعمال شده است ولی مراد خاص است، یعنی مقصود از لفظ عام يك فرد یا يك گروه خاص می‌باشد. و از این آیات نیز در قرآن کریم زیاد به نظر می‌رسد. مانند:

الف، « انما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون

الصلوة ویؤتون الزکوة وهم را کعون.

(سورة مائده، آیه ۶۰)

یعنی: ولی امر شما، خدا و رسولش و آنانند که ایمان آوردند و نماز را به پا داشتند و زکوة را ادا نمودند موقعی که در حال رکوع بودند. در آیه فوق کلمه «الذین = آنان که» از الفاظ عام است ولی مراد از آن مفهوم خاص یعنی فقط یک نفر است و آن یک نفر هم مطابق تفسیر فریقین وجود گرامی مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد.

«در جلد اول همین کتاب در تفسیر آیه مبارکه فوق و این که مقصود از «الذین» فقط مولا امیر المؤمنین (ع) است بحثی مفصل و سخنی مستدل داشته‌ایم، اشخاصی که مایلند می توانند به آن مبحث مراجعه نمایند»
ب، «ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله...»

(سورة نساء، آیه ۵۷)

یعنی: آیا به مردم به جهت نعمتهائی که خدا از فضلش عطا فرموده است حسد می ورزند.

در این آیه کریمه کلمه (الناس = مردم) از الفاظ عام است ولی مقصود از (الناس) در اینجا ذات مقدس حضرت رسول اکرم (ص) و اهل بیت اطهارش (ع) که در حکم نفس واحده اند می باشد.

ج، الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعواکم فاخشوه

فزادهم ايماناً وقالوا حسبن الله ونعم الوكيل .

(سورة آل عمران ، آية ۱۶۷)

یعنی : آنهایی که مردم به آنان گفتند که مردم برای شما جمع شده‌اند ، پس از آنها بترسید . ولی ایمان و یقین آنان زیادتر شد و گفتند خدا ما را کفایت می‌کند و او بهترین کارگذاران است . در آیه مبارکه فوق، لفظ (الناس = مردم) از کلمات عام است ولی در این آیه مبارکه مراد از آن خاص است و طبق تفاسیر وارده و شأن نزول آیه . مقصود از کلمه (الناس) شخصی از قبيلة اشجع بنام (نعیم بن مسعود است) و تفصیل قضیه چنین است :

در جنگ احد که بین مسلمانان و مشرکین مکه اتفاق افتاد و به جهت خیانت و طمعکاری برخی از مسلمانان منافق، شکست در لشکر اسلام افتاد و جناب حمزه عم گرامی رسول اکرم (ص) و عده‌ای از مسلمانان پاک نهاد شهید شدند و پاره‌ای نیز زخمهای مهلك برداشتند و بقیه نیز روبرو فرار نهادند و در پیرامون رسول خدا (ص) جز حضرت اسدالله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و ابودجانه و ام عماره کس دیگری باقی نماند . پیغمبر اکرم (ص) ناچار به مدینه مراجعت فرمود . در این موقع از طرف خدای متعال به رسول گرامی وحی رسید که برای تعقیب و پراکنده کردن مشرکان مأمور است که از مدینه خارج شود و آنان را تعقیب کند .

حضرت جریان مأموریت جدید خود را به مسلمانان اعلام فرمود و گوش زد کرد که از اصحاب به غیر از مجروحین کس دیگری خارج نخواهد شد .

این مسلمانان با ایمان و قوی دل با وجود زخمهائی که بر بدن داشتند فرمان خدا و رسول را اطاعت نمودند و باشهامتی کامل از مدینه خارج شدند و مشرکان قریش را که باشتات زیاد عازم مکه بودند تعقیب نمودند و در محلی بنام (حمراء الاسد) فرود آمدند .

در این موقع خبر تعقیب مسلمانان ، به مشرکان قریش که در حال حرکت به سوی مکه بودند رسید . آنان از این پیش آمد بسیار ترسیدند و به فکر چاره جوئی افتادند . اتفاقاً با شخصی بنام (نعیم بن مسعود) که از قبیله اشجع بود و عازم مدینه بود روبه رو گردیدند و ابوسفیان که آن روز فرمانده و سپهسالار لشکر کفر بود . به نعیم بن مسعود گفت :

اگر قبول کنی، که راه خود را به مدینه از طریق منزل (حمراء الاسد) بیندازی و در آنجا با محمد (ص) و مسلمانان ملاقات نمائی و به آنان (از راه فریب و دروغ) خبر دهی که گروه بیشماری از قبائل کنانه و احایش برای نبرد با مسلمین از عقب می آیند و زود است که به آنان برسند و آنها را کشتار نمایند ، و طوری این خبر ساختگی را به مسلمانان بازگو نمائی که موجب ترس و وحشت آنان گردد و باشندین آن به مدینه مراجعت نمایند و از تعقیب ما صرف نظر نمایند . در عوض

ده شتر تندرو و جوان را برای تو ضمانت می‌نمایم.
 نعیم پذیرفت و عازم منزل (حمراء الاسد) گردید و طبق قراری
 که با بوسفیان داشت قضیه را با آب و تاب به رسول اکرم (ص) و مسلمین
 بازگو کرد و به طوری که خدای متعال در آیهٔ مورد بحث اشاره به این
 موضوع فرموده است :

«الذین قال لهم الناس...»

یعنی : آنهایی که (مردم) به آنان گفتند .
 که مراد از (مردم) که از الفاظ عام می‌باشد ، مفهوم خاص است
 و مقصود همان (نعیم بن مسعود) است .
 باری نعیم در این باره مبالغهٔ زیاد نمود و خیلی سعی کرد که مسلمانان
 را بترساند و از راه نصیحت گفت : که شما را یارای مقاومت با گروه انبوه
 و مسلحی که من دیده‌ام نیست و صلاح امر شما در این است که از همین جا
 مراجعت نمائید . ولی به طوری که خدای متعال حکایت می‌فرماید :
 وعد و وعید نعیم نه این که در مسلمانان شجاع و دلیر اثری نکرد ،
 بلکه ، نیروی ایمان آنان را بیشتر نمود و با تصمیمی قاطع در حالی که
 توکل به خدای قادر متعال داشتند به تعقیب مشرکین پرداختند .
 سوم : آیات کریمه‌ای که لفظ عام در آنها استعمال گردیده است
 ولی آن عام تخصیص یافته است . مانند :

۱- «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم وانی

فضلتکم علی العالمین.»

(سورة بقره آیه ۴۴)

یعنی: ای بنی اسرائیل بیاد آورید نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و شما را بر جهانیان برتری دادم.

در آیه کریمه فوق کلمه (العالمین = جهانیان) جمع محلی به الف لام و از الفاظ عموم است ولی مراد از (العالمین) در این آیه، عالمین زمان بنی اسرائیل است و شامل زمانهای دیگر نیست و به اصطلاح از نظر زمان عمومیت ندارد.

و خدای متعال بابت جناب موسی و فرستادن من و سلوی و تفجیر چشمه آب از سنگ و امثال چنین نعمتها بنی اسرائیل را بر همه ملت‌های آن عصر فضیلت و برتری داد.

۲- «ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران

علی العالمین»

(سوره آل عمران، آیه ۳۰)

یعنی: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

که در این آیه مبارکه نیز منظور از کلمه (العالمین = جهانیان) که از الفاظ عام است، عالمین زمان جناب آدم و جناب نوح و آل ابراهیم و آل عمران می باشد.

و از این قسم آیات که در آنها لفظ عام مخصوص استعمال شده است زیاد است.

فرق میان عام که مراد از آن خاص است

و هام مخصوص

- ۱- این که ، قرینه در اولی عقلی ولی در دومی لفظی است.
- ۲- قرینه اولی از آن جدا نمی شود و همیشه باوست ولی قرینه دومی گاهی از آن منفک می گردد .
- ۳- اراده کردن فقط يك فرد در اولی صحیح است ولی صحت این امر در دومی مورد اختلاف است . وای بسا اراده يك فرد را در دومی صحیح ندانسته اند .

لفظ خاص در قرآن

خاص لفظی است که شامل افراد يك نوع یا يك جنس نباشد و غالباً بريك فرد معین دلالت داشته باشد .

استعمال لفظ خاص در قرآن بر دو قسم است :

۱- مراد از لفظ خاص غیر خاص نباشد ، مانند :

ب- « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک »

(سوره مائده - آیه ۷۱)

یعنی : ای رسول ما آنچه را که از پروردگارت بر تو نازل شده

است به مردم برسان .

که در این آیه کریمه مقصود از لفظ خاص (الرسول) وجود مقدس

حضرت پیغمبر اکرم محمد مصطفی (ص) است . که در مفهوم خاص

استعمال شده است .

بـ « ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی »

(سوره آل عمران ، آیه ۶۲)

یعنی : نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی

نمودند و این پیغمبر است .

که مراد از لفظ خاص (هذا النبی) در این آیه ، مفهوم خاص یعنی

وجود گرامی خاتم انبیا پیامبر اسلام می باشد .

۲- مراد از لفظ خاص ، معنای عام باشد . مانند :

« من اجل ذلك كتبنا على بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغير

نفس او فساد فی الارض فكأنما قتل الناس جمعياً ومن احياها فكأنما

احياها جمعياً . »

(سوره مائده ، آیه ۳۵)

یعنی : و بهمین جهت برای بنی اسرائیل مقرر نمودیم که هر کس

نفسی را بدون آن که کسی را کشته باشد یا فساد نموده باشد به قتل

رساند ، گویا همه مردم را کشته است و هر کس نفسی را زنده بدارد گویا

همه مردم را زنده داشته است .

مرحوم سید مرتضی علم الهدی در رساله المحکم و المتشابه

در ذیل این آیه کریمه از حضرت مولانا امیر المؤمنین (ع) نقل کرده

است که :

آن حضرت فرمود : لفظ این آیه بخصوص در باره بنی اسرائیل

نازل شده است ولی معنای آن عام است و شامل تمام امتها از اولین و

آخرین و از بنی اسرائیل و غیر بنی اسرائیل می باشد و حکم آن بر جمیع

خلق جاری است .

« ظهر و بطن و حد و مطلع در قرآن »

« ان للقرآن ظهراً و بطناً و حدّاً و مطلعاً »

یعنی : قرآن ظاهر و باطن و حد و مطلعی دارد .

حدیثی بسیار مشهور است که از حضرات ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است و در مقدمات غالب تفاسیر از جمله تفسیر مجمع البیان نقل گردیده است .

علمای تفسیر در خصوص این حدیث این طور اظهار عقیده کرده اند که :

۱ - **ظهر** : ظاهر قرآن ، تفسیری است که مورد استفاده از باب

لغت و اهل عربیت است و جنبه عمومی دارد .

مطلع قرآن ، مراد خدای ذوالجلال از الفاظ قرآن است .

در این خصوص از حضرت امام جعفر صادق (ع) حدیثی نقل شده

است که آن حضرت فرمود :

اساس و پایه قرآن بر چهار امر است : عبارت ، اشارت ، لطائف ،

حقایق .

و در شرح این کلمات چنین آمده است :

عبارت : مخصوص مردم عوام است که به ظاهر و قشریات اکتفا

کرده و از ذوق باطن و لبایات بی بهره اند .

اشارت : ویژه خواص و اهل معنی است که به قشریات قانع نشده

و قدم به دریای حقایق و معانی می گذارند .

لطائف : نصیب اولیاء است که اهل یقین و مشمول الطاف خاصه پروردگارند .

حقایق : اختصاص به انبیا و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) دارد، که نقطه دایره عرفان و مطلع انوار اسرار رحمانند. و در حقایق القرآن آمده است که :

۲- **باطن قرآن ،** ویژه خواص و صاحبان یقین است و هر عربی خوان یا لغت دان را از آن بهره و نصیبی نیست.

۳- **حد :** آخرین نهایت حدود فهم است از معنی و کلمات قرآن .

۴- **مطلع :** نهائی ترین مرتبه معانی قرآن است که به وسیله انوار باطنی و شهود بر آن اطلاع حاصل آید ، و اشاره به همین مرتبه است حدیث شریف :

« لیس العلم بکثرة تعلیمه و تعلمه ، انما العلم نور یغضفه الله فی قلب من یشاء . »

یعنی: حصول علم به زیادی یاد دادن و یادگیری آن نیست ، بلکه علم نوری است که خدا در قلبهای شایسته منعکس می فرماید . صاحب بحر الحقایق گوید :

ظاهر قرآن ، برای قرائت و تلاوت است . و

باطن قرآن ، برای فهم و درایت است . و

حد قرآن ، احکام حلال و حرام است . و

عبادت : نصیب گوش است که جز صوت و حرف بهره دیگری ندارد.

اشارات : ویژه عقل است که فقط به صوت و حرف اکتفا نکند

بلکه خواستار حقایق و معانی است .

لطائف : از آن قلب است که جاذب انوار اشراق است.

حقایق: مخصوص روح است. که رساننده روح است به جولا نگاه معاینه و نیز گفته اند :

عبادت : مربی طبع است در مقام فهم ظواهر.

واشارات : مقوی قلب است در مرتبه درك سرائر.

ولطائف : منور روح است برای انعکاس انوار صفاتیه .

و حقایق : محرك سراسر جهت اقتباس از تجلیات ذاتیه ، هر کس را

به بادیة عبارت و سر منزل اشارت راه دهند ، اما بر حریم ادراك لطایف و اطلاع بر حقایق کسی را جز محرمان خلوت حق و خواص بارگاه احدیت راهی نیست .

ناکسان را در حریم عز قرآن بار نیست

جز دل پاکان در این ره محرم اسرار نیست

اگر چه مباحث دیگری غیر از آن چه در این کتاب ذکر شد وجود

دارد که شایسته است در ضمن مقدمات علم تفسیر قرآن یادآوری شود ولی

آنچه که هدف حقیر بود ولو اجمالا در این مختصر مذکور افتاد و در اینجا

به جلد دوم کتاب « ولایت از دیدگاه قرآن » که شامل فضائل و مقامات

عالیات اهل بیت عصمت ، حضرات محمد و آل محمد (ع) و همچنین

مباحثی از علم تفسیر است پایان می دهم، و از درگاه خدای ذوالجلال مسألت

دارم که این برگ سبز و بضاعت مزجاة را از این ناچیز به لطف و کرم

خود بپذیرد. و توفیق طبع و نشر مجلدات دیگر این مجموعه را به این بنده، خاکپای شیعیان و دوستان حضرات محمد و آل محمد (ع) عنایت فرماید. بحقهم علیهم السلام، والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهریین.

در خاتمه از مدیر محترم چاپخانه شفق، جناب آقای علی سلیم‌النفیس و کلیه موظفین آن مطبعه که در خصوص طبع این کتاب سعی بیدریغ نموده‌اند نهایت تشکر و سپاسگذاری می‌نمایم و توفیقات آنان را در راه خدمت به عالم مطبوعات از درگاه خداوند کریم متعال مسألت دارم. و همچنین از دوست فقیدم مرحوم مغفور جناب آقای الحاج حسین سلیم‌النفیس مؤسس محترم چاپخانه شفق که از مردم نیکنام شهر تبریز و از خدمتگذاران صدیق عالم مطبوعات بودند و عمری را در راه خدمت به فرهنگ و علم و دانش گذراندند و بالاخره بانام نیک این جهان فانی و ناپایدار را وداع گفته و دل دوستان خود، از جمله این حقیر را از دوری خود جریحه دار کردند. یادی سپاس آمیز می‌نمایم، و از درگاه کرم حضرت خدای ذوالجلال مسألت دارم که روایتش را شاد فرماید و با ابرار و نیکان محشورش دارد بحق محمد و اهل بیت الطیبین الطاهریین صلوات الله علیهم اجمعین، پانزدهم شعبان المعظم ۱۳۹۴ - مطابق دوازدهم شهر یور ماه ۱۳۵۳

و انا الاحقر: خادم الشریعة الغراء، حاج میرزا عبد الرسول احقافی

(الحائری)

مشخصات این کتاب بشماره ۲۷۳ - ۱۸/۶/۵۳ در دفاتر مخصوص
اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی ثبت شده است .

چاپ شفق

